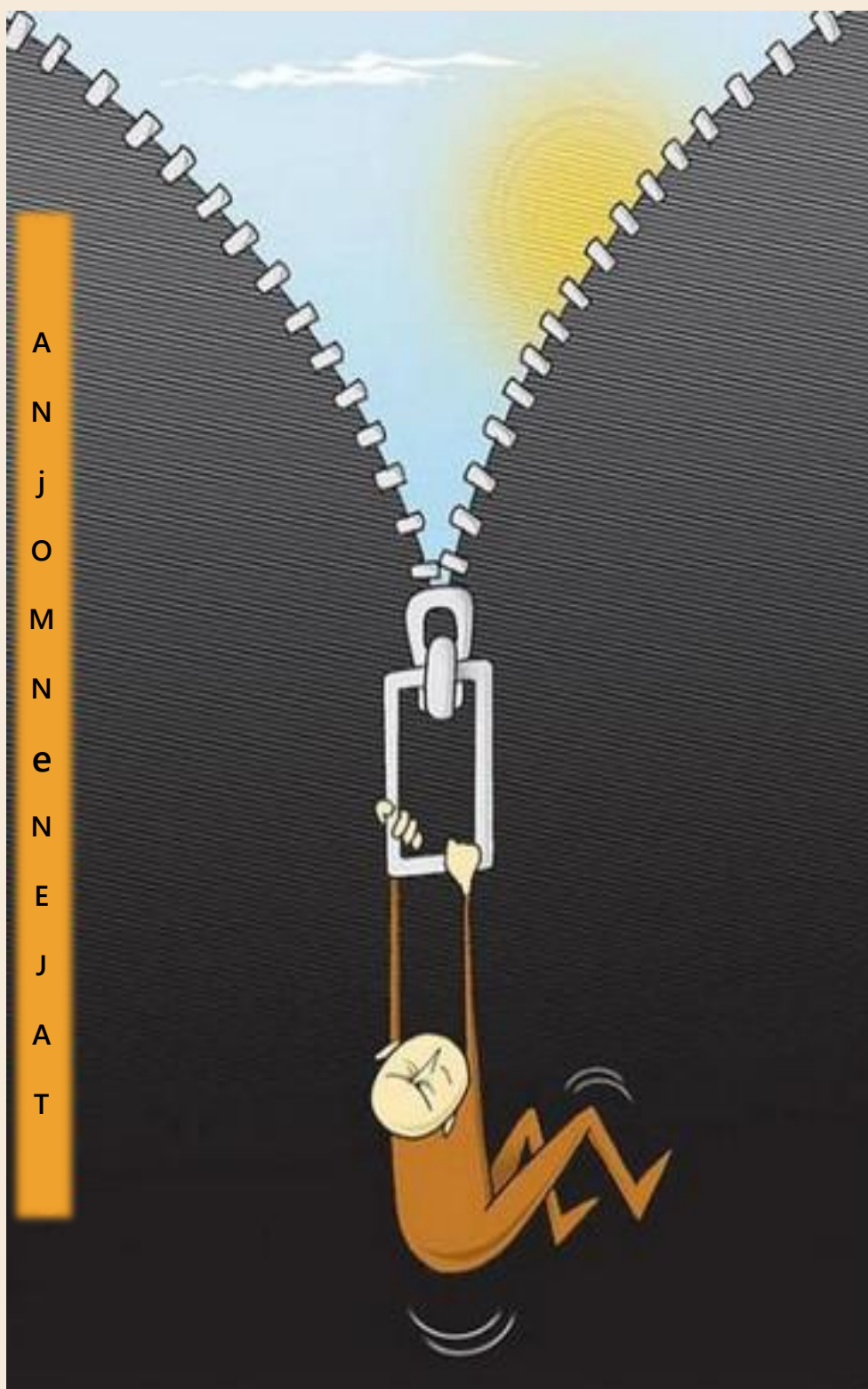


نشریه

انجمن نجات

شماره ۸۷ آذر- دی ماه سال ۹۷



نشریه انجمن نجات

شماره ۸۷

آذر - دی ماه

۹۷



* سرگذشت غم انگیز یک جداشده-۴

* تعیین زمان و تاریخ سرنگونی توسط مسعود رجوی -۶

* نامه خواهر نگران و چشم انتظار به برادرش محمود خسروی در آلبانی-۸

* خانواده ولی رضا اکبری کهنه سری تمامیت رجوی را به چالش کشیده - ۱۰

* رجوی : این برده ها را من از صدام خریدم-۱۴

* خشنوت علیه زنان در فرقه رجوی -۱۶

* مالک شرایی، یار دیرین من ، چرا پر پر شدی؟ -۱۸

* صدای ما را به گوش مجامع بین المللی برسانید -۲۰

* باز اسیر دیگری در چنگال رجوی جان باخت -۲۲

* رجوی در سراب سرنگونی-۲۵

* مادر اسداله فیاض دیزج در بستر بیماری و در انتظار صدای فرزند -۲۷

* دعوت از مهمانان بی اعتبار توسط مریم رجوی به چه دلیل می باشد-۲۹

* خیمه شب بازی (همبازی) -۳۱

* حضور آقای عبدالرضا دلفی در دفتر انجمن نجات خوزستان -۳۵

* چیزی شبیه افسانه -۳۷

* تحریم ها و مشقت ملت ایران و جنایت رجوی در رویای به چنگ آوردن

قدرت -۳۹

* انسان ها را به انتخابشان می شناسند نه به حماقتشان -۴۱

* جوان های ما را در فرقه رجوی پیر کردند-۴۴

* هدف فرقه این است که بتواند بر بحران درونی اش سربوش بگذارد-۴۵

* آقای جماعتی به یاد برادر اسیرش اشک ریخت -۴۸

* حقوق ماهانه یا حقوق مزدوری ؟ -۴۹

* گروگانگیری به نام مبارزه و مقاومت -۵۲

* از رنج دوری و چشم انتظاری فرزندم پیر و ناتوان شدم -۵۴

* فرازی از کتاب خداوند اشرف از ظهور تا سقوط قسمت یازدهم -۵۶

* من نبودم ، مریم بود -۵۹

* همسر و فرزندان سید ولی محمدمزاده چشم به راهش هستند -۶۱

* ترور افراد دهه ۶۰ توسط فرقه رجوی باچه اهدافی صورت گرفت -۶۳

* بزرگترین خانه سالمندان جهان کجاست -۶۵

* فرقه بدبختی-۷۲

* افکار رجوی شیاد از طالبان افغانستان هم کثیف تر است -۷۵

* مادرمان اکنون در روزهای پایانی عمر خود می باشد-۷۷

* در پی ملاقات آزاده می توانم پسرمان را از چنگال رجوی برهانم -۷۸

* ماجرای چک امنیتی سال ۷۲ چه بود؟ -۸۰

* تبریک به هموطنان و خانواده شهدای ترور مسیحی-۸۲

* منافقین شادی کریسمس را از ما گرفتند-۸۳

* نامه خواهر چشم انتظار به برادرش خیراله محمد علیان -۸۸

* همه بلاهایی که منافقین بر سر زنان آوردند -۸۹

* مرده خواری مریم قجر -۹۷

* نامه ی مادر چشم انتظار علی جودت -۹۹

* تا کور شود چشم رجوی و سرانشان - ۱۰۰

* مروری بر جنایت و خیانت فرقه رجوی -۱۰۲

* خواهر چشم به راهم ، ناامیدم مکن - ۱۰۴

سرگذشت غم انگیز یک جدانشده



انجمن نجات کرمانشاه - ۳ آذر ۱۳۹۷

غلامرضا شکری ۲۷ سال از عمرش را در سازمان مجاهدین خلق سپری کرده است.

او اکنون آزاد است و می گوید: سازمان به ظاهر و از بیرون خود را آزادیخواه جلوه می دهد ولی در داخل با دروغ، فریب و ترس عمل می کند.

شکری در سن ۲۰ سالگی با سازمان مجاهدین آشنا شد و مانند بیشتر افرادی که از سازمان جدانشده اند با وعده وعیدهای دروغ جذب آن شد. در سال ۱۹۸۸ و در گیر و دار جنگ ایران و عراق از مرز گذشت و وارد عراق شد، او قصد داشت از آنجا به یک کشور ثروتمند برود، آنجا بود که اعضای سازمان مجاهدین با او در کمپ التاش عراق ملاقات کردند. صحبت های آن ها برایش زیبا بود. آن ها دم از آزادی می زدند و درباره دموکراسی برای ایران صحبت می کردند.

شکری می گوید آن ها به من قول دادند اگر چند ماه را در سازمان سپری کنم برایم ویزای اروپا خواهند گرفت و من باور کردم. به محض این که پایش به کمپ رسید مدارکش را از او گرفتند و گفتند برمی گردانیم که دیگر هیچ مدرکی به دست شکری نرسید، او می گوید: "هر بار هم که گفتم فقط می گفتند گم شده و نمی دانیم چه شده ..."

شکری به اجبار در آنجا ماند و ناخواسته به جمع آزادی خواهان مخالف رژیم ایران درآمد. شکری می گوید:

"آن ها همیشه به ما دروغ می گفتند تا ما را آرام کنند، ما مدام تحت نظر بودیم و می بایست وفاداری خود را به سران سازمان ثابت می کردیم. ما را مجبور کردند ارتباطمان را با خانواده خود قطع کنیم."

او مرتب سؤال می کرد چه زمانی می تواند برود، این اشتباه بود. اواسط سال های دهه نود چنان که گزارش های سازمان نظارت بر حقوق بشر نشان می دهند سازمان شروع به شکنجه سیستماتیک اعضای کرده بود که قصد ترک آن ها را داشتند به این گونه اعمال برچسب "نظارت امنیتی" می زدند.

شکری می گوید چشمانش را بستند و او را به یک زندان مخفی بردند. "آن ها به من دشنام می دادند و مرا جاسوس رژیم آخوندی خطاب می کردند آن قدر به ساق پاهایم زدند که خون آلود شد. دستانم را محکم با دست بند بستند، یک هفته دست بند دستم بود و آن چنان محکم بود که دستم هیچ حسی نداشت وقتی دستم را باز کردند آتش سیگار را روی آن گذاشتم که دیدم دستم هیچ حسی ندارد و مرا مجبور کردند یک هفته تمام راست بایستم. او هنگام حرف زدن از شدت خشم به خود می لرزد. "هر بار که از شدت خستگی به زمین می افتادم آن قدر مرا کتک می زدند تا دوباره از جایم برخیزم" او اضافه می کند بعد از یک هفته ساق پاهایش از فرط ایستادن سیاه شده بودند به طوری که خون دیگر به سرش نمی رسید او از حال رفت با این حال زنده ماند. پاچه های شلوار جینش را بالا زد ساق های پایش پر از جای زخم های قرمز تیره بود.

او را در مجموع ۴۵ روز شکنجه کرده بودند، در نهایت مسعود رجوی (رهبر سازمان) اعضای شکنجه شده را نزد خود خوانده آن ها را تهدید می کند که چنانچه درباره این موضوع حرفی بزنند یا دوباره سعی کنند سازمان را ترک کنند آن ها را به مقامات عراقی تحویل خواهند داد و این برای ایشان به معنی شکنجه های بیشتر یا مرگ بود.

شکری ۲۳ سال دیگر را در سازمان زندگی کرد. تازه در آلبانی و عصر روز ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۶ بود که اجازه دادند برود. او یک تاکسی می گیرد و به یک هتل می رود. در حال حاضر او در آپارتمانی در تیرانا زندگی می کند و از کمیساریای پناهندگان سازمان ملل پول می گیرد.

هنگام خروج از سازمان باید کاغذی را امضا می کرد که متعهد می شد عضو سازمان بماند در ازای آن به مدت هفت ماه به صورت ماهیانه مبلغ ۳۵۰ یورو حق السکوت دریافت کرد. شکری معتقد است "آن ها می خواستند مرا باز هم کنترل کنند و از من در مورد سایر افرادی که سازمان را ترک کرده بودند اطلاعات کسب کنند."

او می گوید: "ولی من به آن ها هیچ نگفتم و بعداً به منظور درخواست بازگشت به وطنم به سفارت ایران مراجعه کردم." از آن به بعد با شکری به عنوان جاسوس رژیم ایران برخوردهای تبعیض آمیزی می شود مانند سایر اعضای که از سازمان خارج شده اند و حرف های انتقاد آمیز درباره سازمان زده اند. حتی پلیس امن آلبانی هم او را به این خاطر بازجویی کرد.

شکری می گوید: "سازمان نمی خواهد کسی حرف ما را باور کند ولی من برای کسی کار نمی کنم، بعد از گذشت ۲۷ سال می توانم شرح دهم که چه ظلم و وحشتی بر سر من رفته است."

او قصد دارد این ها را هنگامی که به عنوان شاهد در محضر دادگاه هر جا باشد بگوید و حاضر است بازگو کند.

این داستان غم انگیز جداسده های سازمان مجاهدین است. این یک نفر از هزار نفری است که جداسده اند.

مصاحبه روزنامه آلمانی اشپیگل با غلامرضا شکری

تعیین زمان و تاریخ سرنگونی توسط مسعود رجوی



بخشعلی علیزاده - انجمن نجات تهران - ۶ آذر ۱۳۹۷

تردید ندارم تمام کسانی که به میزانی وقایع سازمان مجاهدین خلق را دنبال می کنند با پدیده تعیین زمان و تاریخ توسط مسعود رجوی در رابطه با سرنگونی جمهوری اسلامی آشنایی دارند. تاریخ هایی که هر ساله تحت عناوین مختلفی برای زمان های مختلف از جمله بهمن ماه آن سال مطرح می گردد.

حتماً دیده اید که برعکس پیش پینی های جناب مسعود رجوی هیچ اتفاق خاصی هم نمی افتد و برعکس مردم به فکر خریدهای عیدشان هستند تا این که وقتی به حرف مسعود رجوی بنهند.

راستی چرا مسعود رجوی این کار را هر ساله انجام می دهد؟ یعنی او به فکر آبروی نداشته خودش نیست؟ یعنی آیا او نمی داند که سرنگونی فقط یک شعار نیست و نمی توان آن را همین طوری گفت و بعد به روی مبارک هم نیاورد؟

چرا او خیلی خوب این ها را می داند. ولی از آنجا که یک حس زیرکی در خود می بیند هر ساله با دادن یک زمان و تاریخ برای سرنگونی یک هدف عمده را دنبال می کند، آن هدف حفظ و نگهداری نیروهای فعلی سازمان است تا بدین وسیله مستمر بگوید که نیروها به وی وفادار هستند و تا پای جان ایستاده اند. اما نیروها را چه می شود که بعد از این همه وعده و وعیدهای کذب کماکان دل به تاریخ های موهوم خوش می کنند در حالی که می بینند که همیشه دروغ از آب درمی آید.

واقعیت این است که یکی از سیاست های ضد انسانی و ضد بشری مسعود و مریم رجوی و سایر سردمداران سازمان مجاهدین خلق همواره این بوده که به نیروها بگویند که شماها تا زمانی به درد می خورید که در سازمان هستید و به محض خروج از سازمان از طرف خانواده و آشنایان خود مطرود هستید و به مثابه تف سربالا می باشید، مگر این که در رکاب مسعود و مریم رجوی باشید و به آن ها وفادار بمانید. یک نیروی سازمان در این شرایط چه باید بکند، عضو سازمان به خود تلقین می کند که شاید این بار تاریخ داده شده و درست از آب دربیاید و جمهوری اسلامی سرنگون شود ولی از آنجا که با شگردهای مغزشویی قدرت تفکر منطقی از افراد گرفته شده به این نمی اندیشند که آخر مگر سرنگونی یک نظام به این سادگی است؟ مگر با شعار می شود این کار را انجام داد؟ مگر با دعا می شود کار پیش برد؟ طبعاً نمی شود.

اما در سال های قبل، بعد از هر بار مقتض شدن زمان ها و تاریخ های اعلام شده از جانب مسعود رجوی، مریم هم به یاری او می آمد و علت تحقق نیافتن وعده شوهرش را طی نشست هایی مفصل خود نیروها می دانست و النهایه به این نتیجه می رسید که باعث و بانی تحقق نیافتن وعده سرنگونی همچون همیشه کوتاهی نیروها و اعضای سازمان بوده است.

آیا مسعود و مریم رجوی دیواری کوتاه تر از دیوار اعضای سازمان پیدا نمی کنند؟ همین امر دستاویزی می شود تا مدتی طی نشست های متعدد، نیروهای سازمان را وادار کنند تا توی سر خودشان بزنند و طی گزارش نویسی ها و گزارش خوانی های مکرر خود را سرزنش نمایند و با هزار دلیل و برهان ساختگی مسعود و مریم را تبرئه کنند و خود را مقصر قلمداد نمایند.

این شیوه سال هاست که ادامه دارد و تکرار می شود و زیر فشارهای مغزشویی جواب داشته و همیشه عامل تمامی شکست های این سال ها هیچ کسی جز نفرات خود سازمان منهای رجوی ها نبوده است.

از طرفی تعیین زمان و تاریخ برای سرنگونی توسط مسعود رجوی، یک مصرف خارجی نیز دارد و آن این است که هواداران ساده را نیز فریب داده و با فرصت طلبی و طی برنامه هایی تحت عنوان "همیاری" پول های آنان را گرفته و به جیب می زند. البته نه این که رجوی به این پول ها نیازی داشته باشد بلکه تظاهری است برای این که مشخص نشود پول های اصلی از کجا می رسند.

اگر هواداران پول بدهند بیشتر وابسته می شوند و بیشتر دروغ های رجوی را قبول می کنند و اگر هم پولی ندهند حتماً خودشان را مقصر خواهند دانست که کمک نکرده اند. همه می دانند که سازمان واسطه رساندن پول به امثال بولتون و جولیان و مک کین است تا خواسته های سعودی و اسرائیل را در میتینگ مریم رجوی فریاد کنند.

از هر طرفی که می چرخیم می بینیم که این زن و شوهر حقه باز برای حفظ و بقای خود دست به چه مزدوری ها و شارلاتان بازی ها می زنند.

البته این ها شغل مزدوری خودشان را انجام می دهند. زمانی به اجاره صدام حسین درآمده بودند و حالا جایگزین دیگری پیدا کرده اند. روی سخن با کسانی هست که نمی خواهند چشم بر واقعیات بگشایند و امیال خود را به جای واقعیت می پذیرند.

مگر همین مجاهدین خلق نبودند که در تحلیل هایشان کردهای عراقی را به ویژه شخص جلال طالبانی را مورد بدترین تهمت ها و هتاک ها قرار دادند و گفتند که آن ها سوار بر تانک های آمریکایی وارد بغداد شدند. حال طنز تاریخ را بنگرید که سرزنش کنندگان آن روزگار، خود اکنون به دامان آمریکا آویخته اند و مستمر مجیز اسرائیل و سعودی را می گویند تا بلکه بتوانند آب را آنقدر گل آلود کنند که موقعیت ماهیگیری برایشان فراهم شود غافل از این که توان ماهی گرفتن از آب گل آلود را هم ندارند.

در این وانفسا و در میان درگیری های آمریکا با ایران، مجدداً مسعود رجوی زمان و تاریخ برای سرنگونی تعیین کرد و بدون این که خودش طرح و برنامه ای ارائه دهد نیروها را موظف به سرنگون کردن نظام نمود. موعود مقرر مثل سال های قبل بهمن ماه است، پس قرار من و شما بعد از بهمن ماه تا جمع بندی بکنیم که چه شد و چه حوادثی رخ داد.

نامه خواهر نگران و چشم انتظار به برادرش محمود خسروی درآلبانی



انجمن نجات اصفهان - ۶ آذر ۱۳۹۷

محمود جان سلام

من خواهرت هستم. از فرسنگ ها راه دور به روی ماهت سلام می کنم و امیدوارم که همیشه خوب و سرحال باشی.

اینجا همگی ما خوب هستیم و فقط نگران و چشم انتظار شما هستیم.

مادر همیشه فقط حرف تو را می زند و چشمش اشک و ناله است و در هر مهمانی یا هر جا برویم می گوید جای محمود جگر گوشه ام خالی است و تنها آرزویش دیدار تو است.

محمود جان آن موقع که در اشرف و لیبرتی بودی چندین بار به همراه مادر و پسر و وحید و آقا مصطفی برای دیدنت آمدیم پشت درب و سیاح اشرف. ولی مسئولین سازمان که ادعای انقلابی گری می کنند به سمت ما سنگ و چوب پرتاب کردند و فحش های زشتی می دادند.

آیا این است پاداش خانواده ات که پس از سالیان به دیدارت آمده بودند؟!



می دانم که این نامه را می خوانی. از تو می خواهم هر طور شده یک زنگ به ما و مادرت بزنی. محمود جان زندگی ات به خودت مربوط می شود ولی یک مقدار بنشین با خودت فکر کن. آیا زندگی می کنی؟! اگر زندگی می کنی خوشا به سعادت ولی اگر زندگی نمی کنی راه زندگی ات را درست انتخاب کن و سرنوشت خودت را خودت تعیین کن.

خواهشمندم بیش از این ما را به انتظار نگذار، همگی به تو سلام می رسانند و منتظر دیدارت هستیم.

خواهرت شیرین و مادر و برادران و خواهرانت و همگی خانواده، دوستت داریم منتظرت هستیم.

خسروی



خانواده ولی رضا اکبری کهنه سری تمامیت رجوی را به چالش کشیده است

سازمان از هم پاشیده و تار و پودش در حال انقراض و اضمحلال نهایی است



انجمن نجات گیلان - ۶ آذر ۱۳۹۷

به نام آن که هستی از اوست

برادر عزیز و مهربانم ولی رضا اکبری

سلام، امیدوارم که خوب، سلامت و شاداب باشی. سلامتی، سربلندی و موفقیت شما در زندگی، آرزوی همه ماست. در این سال های بی خبری و پر فراز و فرود، دوران پر تلاطمی سپری کردی. درک این همه دوری دوران در اذهان نمی گنجد و انتظار کشیدن و دوری عزیزان درد بزرگی بود که عزیزترین عزیزان خانواده های چشم انتظار را به کام مرگ کشاند و با حسرت انتظار جان به جان آفرین گفتند.

حال روزگار چه خواسته و یا ناخواسته، زندگی را این طور رقم زده و بین ما فاصله ایجاد نموده ولی گذر زمان ماهیت ها را روشن می کند و آدم ها با گذشت زمان بر تجربیاتشان می افزایند. کوله باری از تجربه، ماهیت و سیاست های یک بام و چند هوای انسان هایی که مورد اطمینان بودند را برای همگی ما روشن نمود. سازمانی که دم از خلق می زد دیدید که چگونه پوست اندازی کرد و آن چنان فرقه ای ساختند و ساز و کاری ایجاد کردند تا مبدا شما اعضا با دنیای بیرون در ارتباط باشید و با شنیدن واقعیت ها و... نظراتان تغییر کند، ببینید چقدر بر شما جفا کرده اند. سازمان به اصطلاح مجاهدین خلق با هر ترفندی حتی با زور سرنیزه،



زندانی کردن، به زور شما را وادار کردند به اعتراف کار نکرده و با شگردهای شیطانی همه را افسون خود کرده و دنیای بیرون را مساوی مرگ می داند و دنیا را برایتان فقط در کنار آن ها و در زندان توصیف نموده اند.

به والله در طی این چند سال همه چیز عوض شده . هیچ خبر از یاوه گویی های آن ها نیست! نمونه بارز دوستانی که آمدند همه در کنار خانواده، تشکیل زندگی دادند و مشغول کار هستند.

برادر خوب و عزیزم هیچ تا به حال فکر کرده اید چرا عشق و عاطفه و پدر و مادر و زن و زندگی را از شما گرفته اند و حتی دریغ از یک تماس تلفنی! آن ها می خواهند شما را در سیطره خود نگه دارند و هر کار دلشان بخواهد با زندگی شما کنند تا به اهدافشان برسند. همیشه تقی به توقی می خورد فکر می کنند کار نظام تمام است و پشت سر هم دوران آماده باش و سرنگونی کذایی اعلام می کنند. در حالی که اصلاً این طور نیست و خواب و خیالی بیش نیست!

همیشه به شما وعده این که امسال دیگر سال آخر است می دهند و با بازی های سیاسی امیدوارتان می کنند، غیر از این انتظار نمی رود که روزگارشان بهتر از این باشد.

برادر خوبم سازمان از هم پاشیده و تار و پودش در حال انقراض و اضمحلال نهایی است.

قصد انشا و نصیحت ندارم بلکه درد دل برادرانه بود و چقدر دردناک! ما برادران چندین نوبت به اشرف آمدیم و شبانه روز در چند قدمی شما ضجه و فریاد زدیم اما هیچ کس گوش شنوا نداشت که به ما اجازه ملاقات دهند. آن قدر بلندگو گذاشته بودند که صدایمان به گوش شمایان نرسد و حتی سازمان به اصطلاح خلقی شما اجازه نزدیک شدن به سیم خاردار را ندادند تا چه رسد به ملاقات با شما!

خیلی دردناک است که سازمان به اسم خلق دست به چنین کارهای غیر انسانی و ضد خلقی بزند.

در آن موقعیت چه بلایی بر سر ما و شما آوردند و با سنگ و فحش و ناسزا از چند متری سیم خاردار از ما استقبال کردند. مطمئن هستم ضجه ها و صدای ما را که ۳۵ روز، آن جا بودیم دوستانه به شما گفتند و شاید شنیده باشی و یا اجازه ندادند با آن همه بلند گوه های گوش خراش صدایی به گوش شما برسد. و این چه دردناک است که عزیزمان در چند متری ما باشد و ما توان دیدن آن را نداشته باشیم. به نظرم این رفتار سازمان به اصطلاح حامی خلق کاملاً غیر اخلاقی و ضد انسانی بود و نتیجه این عملکرد همین است که هر روز بر تعداد جدا شده ها افزوده می شود. کسانی که پی به ماهیت آن ها بردند فرار می کنند و راه شان را از آن ها جدا می کنند و یا به کشورهای ثالثی می روند و یا به ایران می آیند. مثل خانم ها مریم سنجابی و زهرا میرباقری و آقایان پوراحمد و صادق خاوری، حمید حاجی پور، محمدباقر کشاورز، داریوش بال افکنده ، اکبر محبی و ده ها تن دیگر از استان گیلان که بی هیچ مشکلی به زندگی عادی خود کنار خانواده مشغول هستند.

لابد شنیدی که محمد فرزند مسعود رجوی هم از فرقه پدرش جدا شده و در اسکاندیناوی (نروژ) در بهترین شکل ممکن و به دور از مناسبات فرقه ای زندگی می کند.

من در موقعیت شما نیستم که پیش داوری کنم، که چه چیزی فکر شما را مشغول کرده و به عنوان مانع دارد عمل می کند.

به والله دوستانتان آمده اند و یا از آنجا خارج شده اند و همه دارند زندگی خودشان را می کنند و کسی بر آن ها خرده نمی گیرد. وضعیت شما با خیلی ها فرق دارد شما یک سرباز بوده اید و فشار دوران اسارت مسیر زندگی ات را عوض کرده و همه این را می دانند. تو که در اینجا شاکی خصوصی نداری! پس این همه درنگ برای چیست؟ حرف آن سادات را گوش نکن، وضع آن با شما فرق دارد.

ولی جان این را خواستم بگویم، شما فردی فرهیخته، آزاد اندیش، اهل دانش و دارای شعور بالای اجتماعی با تحصیلات بالا هستید، قدری به آینده فکر کن، زندگی زیباست و فکر نکن شما فقط به خودت تعلق داری! خانواده ی تو هم حق دارند، شما خلف وعده کردی، یادته گفته بودی به زودی همدیگر را ملاقات خواهیم کرد، پس چه شد؟!

ولی جان ما دین برادری را حفظ کرده و چندین بار به اشرف آمدیم و ناامیدانه و سرافکننده برگشتیم. البته منتی نیست برحسب وظیفه عمل کردیم و چنانچه ضروری باشد تا آلبانی نیز برای آزادی شما خواهیم آمد. حال نوبت شماست که حرکتی کنی. من گاهی نامه های اسارت را مرور می کنم می بینم وفا به عهد نکردی، البته می دانم مقصر نیستی.

سازمان ناخلق شما، همیشه امثال شماها را قربانی امیال شیطانی خود کردند. باور بفرمایید آن هایی که متوجه امیال شیطانی مریم و دار و دسته شان شدند به فکر آزادی افتادند و ما با بیشتر آن ها در ارتباط و ملاقات هستیم و آن هایی که آزاد شدند افسوس دوران اسارت رجوی را می خورند که چه بلایی بر سرشان آورده اند. با آن جلسات به اصطلاح ایدئولوژیکی سرکوبگر و... افسوس آن را داشتند که بهترین دوران زندگی خود را در بطالت گذراندند. ولی عزیزم، برادر گرامی، خوب من را می شناسید. ارادت ما نسبت به شما کاملاً صادقانه است. قریب سی و اندی سال در اسارت و بی خبر از دنیا و خانواده، زندگی ات را وقف آن ها کردی و نتیجه جز در به دری، نابودی و پر پر شدن دوستانت چیزی نبوده و کسانی که روی خوش به مسعود و مریم نشان ندادند آن ها هم به نحوی سر به نیست شدند و در تاریخ محو شدند، رهبران مزدورشان همه آن ها را از روی مطامع شخصی و خیره سری در معرض کشتن قرار دادند.

حیف است که این چند روز زندگی را با چنین افرادی سپری کنی، به دنیای راحت و آزاد فکر کن. آن ها در فرانسه جولان می دهند و زندگی اشرافی دارند و شما چی؟ در قرنطینه به دور از ارتباطات و دنیای مجازی (تلفن، موبایل و اینترنت) حتی اجازه ارتباط با پدر و مادر نمی دهند.

خدا و کیلی چند سال است که به شما وعده سرنگونی و اضمحلال حکومت ایران را داده اند؟! حال باید خیلی سبک سر باشیم که بازی های سیاسی آن ها را گوش کنیم. می گویند: آدم از سوراخ مار دو بار گزیده نمی شود. آن هایی که عاطفه، دوستی و زن و زندگی و محبت و عشق به خانواده، خدمت به مردم را از شما سلب کرده تا شماها را به هر نحوی در سیطره خود در بیارند. چگونه می توان به آن دل بست؟!

عصر، عصر ارتباطات است و شما اندر خم یک کوچه اید. فریبکاری، تظاهر، بلوف، وعده وعید، امروز و فردا، حاضر حاضر تا کی؟!

آنوقت هر کسی صدایش در اومد مرگش حتمی است. (به طریقی زندانی و یا محوش می کنند) تو را به خدا غیر از این است؟

و در آخر برای این افراد واژه شهید در راه خلق که یکی از مرامنامه آن هاست برایش می گذارند.

ما کاملاً از وضع آنجا و خودت آگاهیم، می دانیم فکر می کنی کسی پذیرایت نیست. ولی جای قدمت همیشه روی چشمان ماست و همیشه در قلب ما جا داری، اگر غیر از این بود ما چندین وهله به اشرف نمی آمدیم.

ولی جان همیشه در نامه هایت به رحیم آقا می گفتمی فکر نان باش و... و ما همیشه از خدا می خواهیم که به شما کمک کنه تا به جمع خانواده که ۳۷ سال چشم انتظاری می کشند برگردی و دوباره خوشحالی و شادی را به خانواده برگردانی هر چند بعضی عزیزان دیگر در پیش ما نیستند.

ولی جان برادر خوبم، عزیزم در تمام این سال ها دوری شما، همه ما را رنجانده به خصوص دوران پر التهاب اشرف و لیبرتی. نمی دانی روزگار چگونه بر ما گذشت، به خصوص زمانی که در معرض گلوله و آتش بودید، خدا را شکر با ورود به آلبانی امید ما صد چندان شد. این جمله یادت بماند که برادران هیچ وقت همدیگر را در تاریکی تنها نمی گذارند ولی شما ما را در تاریکی گذاشتید. حال زمان آن رسیده جبران کنی و برادری را ثابت کنی و حق برادری را ادا کنی و به خود بیایی و کام خود و خانواده را شیرین کنی.

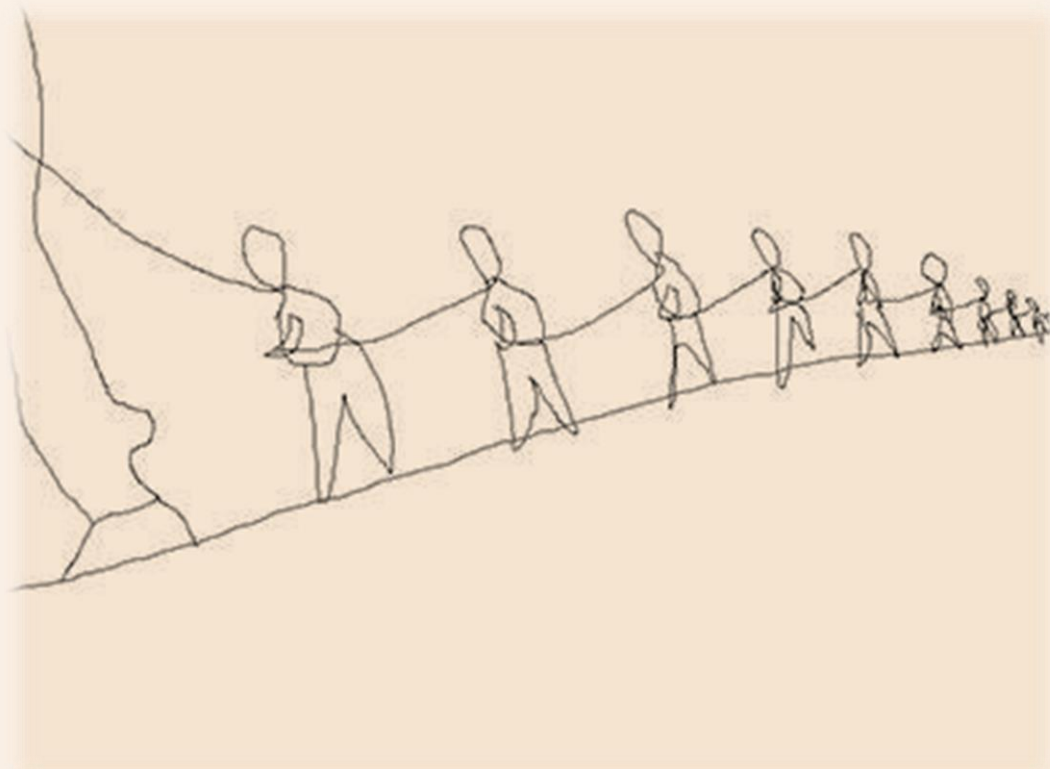
آمدن شما به زندگی سرد ما، گرمی دوباره می بخشد. حال نمی دانم با این همه نگارش توانستم ادای مطلب کنم و صداقت خود و خانواده دردمند و چشم انتظار را برسانم یا نه؟

ولی بدان زمان آن فراق به پایان رسیده که دوباره در کنار همدیگر باشیم. صفا و صمیمیت و خوشحالی را که سال ها از خانواده به دور بودید برگردانید. مطمئن باش حق همه حفظ شده و هر چه داریم سهم همه است. فکرش را به خود راه مده اگر خدا خواست همیشه در کنار هم هستیم و خواهیم بود. و شما هم بهتر است که نه گفتن را بلد باشید و یک باره تصمیم به رهایی بگیری و چه بهتر که به ایران برگردی و در جمع ما باشید.

خدا حافظ باشد. دوست داریم ولی جان، به امید دیدار هر چه زودتر، برادر حقیرت جلال

برادران و خواهر چشم به راهتان: علیرضا، عادل، جلیل، جلال، خلیل، مجید و یگانه خواهرت فریبا

رجوی: این برده ها را من از صدام خریدم



انجمن نجات کرمانشاه - ۷ آذر ۱۳۹۷

اخیراً دو نفر از اعضای با سابقه ۳۰ سال عضویت در فرقه مجاهدین تصمیم به جدایی از فرقه گرفتند و همین دو عضو جدا شده به نام های **عظیم میش مست** و **غلامعلی میرزایی** تصمیم به موضع گیری رسمی علیه فرقه و رهبری مجاهدین گرفتند.

این دو عضو از اسرای جنگ ایران و عراق در سال ۵۹ بودند که رجوی در سال ۶۸ بعد از اعلام آتش بس و در جریان شکست در عملیات فروغ (مرصاد) برای ترمیم نیرو در یک معامله با صدام آن ها را به همراه قریب به دو هزار نفر دیگر به فرقه اش تزریق کرد.

اینک رجوی در اولین واکنش به اعلام جدایی این دو عضو رها یافته گفته این ها برده بودند و من آن ها را از مالک برده خریداری کرده بودم. سال ها به آن ها نان و آب داده بودم و حق نفس کشیدن و زندگی کردن به آن ها داده بودم ولیکن حق نداشتند علیه من حرفی بزنند چون قانون برده این است که باید تابع مالک و صاحبش باشد.

در حقیقت این ایدئولوژی برده داری و برده واری را رجوی طی این ۳۰ سال در خصوص اسرایی که از صدام طی معامله وارد فرقه اش کرده بود عملاً ساری و جاری می نمود و همیشه به عنوان یک اهرم بر سر آن ها می کوبید و با واژه اردوگاهی تحقیر می نمود.

در حقیقت این رسم و واژه "اردوگاهی" آن روی سکه برده داری در مناسبات رجوی بود و این طیف انسان ها در تشکیلات رجوی آن را بر دوش می کشیدند و از آن بسیار رنج می بردند.

دقیقاً سیکل و قوانینی که در دوران برده داری در عصر برده داری برای استثمار و به بند کشیدن انسان ها بوده رجوی در طی روز و در کارها درمورد این انسان ها اجرا می کرد.

این ستاره دار کردن طیف مشخصی از آدم ها در تشکیلات فرقه در نوع کارها و مسئولیت هایی که به آن ها واگذار می شد کاملاً بارز و انکار ناپذیر بود. اغلب این اعضا در کارهایی مانند مسئولیت خدماتی اعم از تخلیه فاضلاب (سپتیک داری) - امور صنفی و کارگری - ساختمان سازی - نظافت اماکن - و ساماندهی در امور تحت امرها که عموماً کارهای یدی و سخت و به قول معروف رده سوم بود که فرقه آن را طوری برنامه ریزی کرده بود که حتی در سالن های غذاخوری و اماکن عمومی تا حدودی این مرزبندی حتی در ردیف های صندلی و استفاده از امکانات تبعیض بندی وجود داشت.

رجوی با توجه به این خوی برده داری و استثمارگری اش است که در مواجهه با اعلام مطالبی از افراد این چنینی هیستریک می شود و به این افراد مارک و انگ لایق خودش را نثار می کند.

من نگارنده بعد از سال ها لمس این ایدئولوژی برده داری و استثمارگری رجوی از نزدیک اینک یک سؤال و یک حرف با آن هایی دارم که قریب به ۳۰ سال است که این زنجیر برده داری رجوی بر گردنشان هست و هنوز هم آن را تحمل می کنند. اکنون رجوی صراحتاً در واکنشی بیرونی شما را هم برده خطاب کرده و تحقیر نموده است، پس منتظر چه هستید؟

خشونت علیه زنان در فرقه رجوی



انجمن زنان ایران - ۷ آذر ۱۳۹۷

از سال ۱۹۸۱ روز ۲۵ نوامبر به عنوان روز جهانی رفع خشونت علیه زنان جهان انتخاب شد و ۱۸ سال بعد یعنی در اکتبر ۱۹۹۹ این روز رسماً در مجمع سازمان ملل به عنوان "روز بین المللی مبارزه با خشونت علیه زنان" نامگذاری و تصویب شد. با این حال پس از گذشت چند دهه متأسفانه هنوز شاهد خشونت سیستماتیک علیه زنان در گوشه و کنار جهان و به ویژه در فرقه قرون وسطایی رجوی هستیم.

بله دوستان سران فرقه تروریستی رجوی و به طور خاص مریم عضدانلو سرکرده فعلی اش تحت عناوین دروغین رهایی زنان و رفع ستم مضاف علیه زنان و ضرورت رهبری و ضرورت سرنگونی بیشترش خشونت گرایی و ستم مضاف علیه زنان را در مناسبات استالینی اش داشته و دارند.

مسعود رجوی با عنوان رهبری این سازمان با راه اندازی طلاق های اجباری تحت عنوان انقلاب کذایی مریم در گام اول زنان نگون بخت در تشکیلات را مجبور به طلاق و جدایی از فرزندان خردسال شان کرد و در گام بعدی برای کشتن همه عواطف و احساسات خانواده و مهر مادری در آنان نشست های مغز شویی تحت عنوان عملیات جاری و غسل هفتگی را در مناسبات مخوفش به راه انداخت. البته؛ برای تحت فشار قرار دادن زنان این نشست های غسل هفتگی به طور روزانه برگزار می شود و آن ها باید همه لحظاتی را که برای فرزندان و شوهر خود داشته اند و اگر در خواب هم چنین لحظاتی داشته اند تحت عنوان لحظات و تناقضات جنسی و به قول خودشان "لحظات جیم" باید به طور مکتوب نوشته و در نشست جمعی لایه تشکیلاتی خود در حضور

مسئول نشست خوانده و بعد حاضرین در این نشست باید او را به خاطر داشتن چنین لحظاتی مورد ضرب و شتم و اهانت قرار دهند.

مریم عضدانلو سرکرده فعلی فرقه تروریستی رجوی در حالی از حقوق بشر و رهایی زنان جهان و به ویژه جنبش زنان ایران دم می‌زند و به طور فرمالیستی شورای رهبری و مسئول اول فرمایشی را از زنان برگزیده است که زنان حق آرایش، فکر کردن به ازدواج و تشکیل خانواده و داشتن فرزند و یا آن‌هایی که قبلاً ازدواج کرده و فرزند دارند حق فکر کردن به فرزندان و شوهر سابق خود را ندارند. و زنان و دختران جوانی که فریب تبلیغات دروغین سازمان را خورده و به سازمان پیوسته اند حق ملاقات با خانواده شان را ندارند.

همچنین در تشکیلات استالینی رجوی زنانی که مخالف این افکار و اعمال خشونت گرایی علیه زنان در فرقه تروریستی رجوی بودند را سر به نیست کرده است زنانی همچون مینو فتحعلی و آلان محمدی و هما بشردوست و ده‌ها زن معترض دیگر که تنها به خاطر مقاومت و اعتراض علیه خشونت گرایی زنان در فرقه رجوی توسط شکنجه گران مریم عضدانلو کشته شدند.

حال با این اوصاف آیا خنده دار و مضحک نیست که این فرقه تروریستی زن ستیز و به طور خاص مریم عضدانلو سرکرده فعلی فرقه دم از رهایی زنان و حمایت از جنبش رهایی زنان بزند؟ از نظر بنده یکی از قربانیان این سازمان فرقه گرا و تروریستی هستم و از نزدیک شاهد خشونت گرایی سیستماتیک زنان در فرقه رجوی بودم؛ مریم عضدانلو رئیس جمهور مادام العمر فرقه تروریستی رجوی ابتدا قبل هر چیز و قبل از هر ادعای دروغی در این رابطه بایستی بیاید این اعمال خشونت گرایی علیه زنان در سازمان را پاسخ بدهد.



مالک شرعی، یار دیرین من، چرا پرپر شدی؟



انجمن نجات آذربایجان شرقی - ۸ آذر ۱۳۹۷

نامه خواهر مرحوم مالک شرعی را می خواندم، بدین مضمون:

به نام خدا

مقامات محترم دولت آلبانی

اینجانب زهرا شرعی خواهر مالک شرعی اسیر در بند سازمان مجاهدین خلق ایران هستم. مالک شرعی مدت ۲۱ سال در این سازمان بوده، بنده و خانواده ام برای دیدار یا تماسی با مالک کلی نامه نوشتیم و تلاش کردیم ولی همه بی نتیجه ماند، بنده از دولت محترم آلبانی سؤالی دارم، چگونه می شود که چشم و گوش بر این همه جنایات ضد بشری بست؟

آیا با تمام اتفاقاتی که در مدت اقامت سازمان مجاهدین در کشور شما رخ داده هنوز وقت آن نرسیده که اقدامی کرده و رسیدگی کنید؟

چرا مریم و مسعود رجوی به خود اجازه می دهند که در کشور شما قلعه ای بنا کنند و هر جور دوست دارند تصمیم بگیرند و رفتار کنند؟ بدون این که از طرف دولت شما مورد بازخواست قرار گیرند؟ چرا دولت آلبانی از رهبری سازمان مجاهدین خلق سؤال نمی کند؟ چرا افراد این سازمان آزادی ندارند؟ چرا نمی توانند به راحتی در شهر رفت و آمد کنند؟ چرا افراد را در مقر اشرف ۳ زندانی کرده اند و حق انسانی آن ها را سلب کرده اند؟ مگر خانواده های دردمند این افراد چه درخواست غیر ممکن داشتند به جز ساعتی دیدار با جگرگوشه هایشان و یا حتی چند دقیقه تماس تلفنی، آیا این برای آن ها فاجعه است؟ چرا رجوی ها به راحتی دست به کشتار فرزندان بی گناه ما می زنند و آب از آب تکان نمی خورد؟ من خواهر داغدار مالک شرعی هستم، چند روز پیش برادر عزیزم را به همین طریق از دست دادم، که به گفته خود سازمان در دریاچه نزدیک محل اقامتشان غرق شده و جسد وی هم هنوز پیدا نشده، آیا این چرندیات از نظر شما قابل قبول است؟

آیا مریم و مسعود رجوی نباید به این همه جنایات پاسخ بدهند؟ چرا، بنابر گفته این فرقه، باید افراد سازمان برای شناکردن به ساحلی بروند که ناامن هست و نه در آن امکاناتی برای شنا وجود دارد؟ چرا آن ها را به سواحل متداول که همه مردم حضور دارند، نمی برند که در کمال امنیت از شنا کردنشان لذت ببرند؟ غیر از این است که از فرار افرادش واهمه دارد و می ترسد که با آزادیشان



برگی دیگر از جنایاتش رو شود. از نظر ما، خانواده مالک شرعی، سناریویی که فرقه مجاهدین برای مرگ برادر و فرزند ما ساخته پوچ و غیر واقعی است؟ بنده خواهر داغدار مالک شرعی خواهان رسیدگی به چگونه کشته شدن برادرم و روشن شدن ماجرا هستم. همچنین من زهرا شرعی به نمایندگی از خانواده شرعی از مقامات دولت آلبانی خواستار انتقال جسد فرزند و برادرمان به ایران هستیم، این کمترین حق برای یک خانواده است. با تشکر زهرا شرعی

ضمن تسلیت مجدد به این خانواده داغدار، من هم معتقدم این مرگ، مشکوک است و جای سؤال دارد!

اول این که در سازمان اگر ما در یک استخر هم شنا می کردیم، حضور چندین ناجی غریق جزو ضوابط بود! پس چرا در محلی که ناجی غریق نبوده، اجازه دادید فردی درون آب برود! دوم این که من سال ها با مرحوم مالک در یک قرارگاه و در یک اف جی بودم! مالک استاد شنا بود! مالک غریق نجات بود! مالک خیلی قوی هیکل و تنومند بود! امکان ندارد مالک در یک آب راکد غرق شود!! سوم این که چرا سازمان در یک ساحل استاندارد و معمولی که ساز و کار تعیین شده دارد، ناجی دارد، آمبولانس و نیروهای امدادی وجود دارد، بچه ها را برای شنا نمی برد؟ سازمان از چه چیز مردم عادی می ترسد؟ دیگر تهدیدهای عراق در آلبانی وجود ندارد، که سازمان با این بهانه افراد را بیرون نبرد! مگر این که زنگوله ای که سازمان سال ها همه را از آن ترسانیده است، همان سیاست های فرقه ای خود سازمان باشد! این سازمان جهنمی رجوی است که همه این ضوابط قرون وسطایی را برای محدود سازی و بسته نگه داشتن مناسباتش، ساری و جاری کرده است!

من با مالک هفته ها، ماه ها و سال ها در یک جا ساکن بودم! مالک همان ابتدا، زدن ساز مخالف را شروع کرد. مالک در حین دیدن نوارهای انقلاب ایدئولوژیک سازمان، سال ۱۳۷۶ خطاب به یکی از مسئولین گفت: شما اگر بتوانید این جدول های بتنی خیابان را عوض کنید، خواهید توانست من را هم عوض کنید. من نمی خواهم وارد این انقلاب شما شوم!

مالک، آگاهانه با قوانین استبدادی فرقه رجوی، مخالفت می کرد! هرگز با اختیار تن به ضوابط فرقه نداد! بارها و بارها، مالک را زیر ضرب بردند، در نشست های مختلف، اما مالک تسلیم پذیر نبود!

هر بار که به رقص بندری می رفت، تناقض سرتاپایش را فرا می گرفت! مالک هرگز رنگ مناسبات رجوی را به خود نگرفت! مالک با خنده های زیبایش و با لحن جنوبی اش، همیشه گرمی بخش محفل های ما بود و شادی با او به همه جا می رفت! اما حسرت به دلی های زیادی داشت! مالک هم حق پدر شدن داشت! مالک هم حق زندگی داشت! مالک هم می خواست آزاد زندگی کند!

اما مسعود رجوی، همه چیز مالک را از او گرفت! حتی جانش را!

مالک در تنهایی مرگ را درآغوش کشید!

روحش شاد باد که در غربت و تنهایی به خاک افتاد و کسی نبود که برایش اشک بریزد. . .

فرید

صدای ما را به گوش مجامع بین المللی برسانید.

نگرانی خانواده های سیستانی و بلوچستانی از احتمال خطر جانی برای عزیزانشان در زندان اشرف سه



انجمن نجات سیستان و بلوچستان - ۱۰ آذر ۱۳۹۷

در پی مرگ های ناگهانی اعضای فرقه رجوی در زندان موسوم به اشرف ۳ در آلبانی، خانواده های سیستانی و بلوچستانی که عزیزانشان در این زندان و در اسارت مریم رجوی به سر می برند، ضمن تأکید و یقین بر عمدی بودن مرگ های پی در پی اعضای فرقه رجوی در آلبانی، از احتمال بروز خطر جانی برای عزیزانشان ابراز نگرانی نموده و خواستار پیگیری آخرین وضعیت اعضای این فرقه از طریق انجمن نجات هستند.

نامه جمعی از خانواده های اعضای فرقه رجوی به انجمن نجات استان سیستان و بلوچستان

مسئول انجمن نجات

با سلام

چند وقتی است، خبرهایی از مرگ افراد در کمپ رجوی بی شرف، ما خانواده های رنج کشیده که فرزندان مان توسط قاچاقچیان رجوی فریب خوردند و به عراق و حالا هم به آلبانی رفته اند را نگران کرده است. سال هاست هیچ خبری از عزیزانمان نداریم و حتی تماس تلفنی هم از آن ها نداشته ایم. همه ی ما بارها به عراق رفتیم و دل خوش به این بودیم که اگر چه فرزندانمان را نمی



بینیم ولی در نزدیک ترین فاصله تا آن ها قرار گرفته ایم. رجوی جنایتکار فرزندان مان را هزاران کیلومتر دورتر برده است تا دست ما را از آن ها کوتاه کند و یک به یک آن ها را بکشد.

فرزندان ما بی گناه هستند، آن ها اصلاً سیاسی نبودند. رجوی آن ها را به بهانه کار در کشورهای عربی از ایران دزدید و به زندان خودش برد. آن ها هم فرزندان ایران هستند و فریب خورده و اسیر رجوی جنایتکار هستند.

فرزند، همسر، پدر و برادرانمان را که سال هاست رجوی از ما دور کرده است را فراموش نکرده ایم و هر روز با یاد و خاطراتشان افسوس دوری آن ها را آه می کشیم و برایمان سخت است که مریم رجوی قاتل دستور قتل عزیزانمان را بدهد و بعد از این همه سال انتظار، خدایی نکرده حتی جسدشان هم به ما نرسد.

از انجمن نجات خواهش می کنیم راه حلی برای کسب اطلاع از فرزندان مان پیدا کند تا از وضعیت سلامت آن ها مطلع شویم و از نگرانی که جانمان را به لب رسانده است نجات پیدا کنیم. لطفاً صدای ما را به مجامع بین المللی برسانید تا آن ها پیام ما را به عزیزانمان بگویند. خدانگهدارتان

باز اسیر دیگری در چنگال رجوی جان باخت.

احمد زارچی اهل لرستان



انجمن نجات لرستان - ۱۰ آذر ۱۳۹۷

خبر درگذشت **احمد زارچی** را شنیدم بسیار متأثر شدم، درگذشت اسفناک احمد زارچی را به خانواده و بازماندگانش و به تمام هم بندهایش که چه هنوز گرفتار غل و زنجیر رجوی هستند و چه دوستانی که موفق به گسستن زنجیر اسارت شده اند عرض تسلیت دارم و امیدوارم این حادثه تلخ موجب هوشیاری و بیداری آن دسته از دوستانی گردد که هنوز در اسارت رجوی هستند و برای رهایی خویش از این موضوع درس عبرتی بگیرند.

احمد زارچی بعد از چند سال تحمل سهمگین ترین بیماری، عدم رسیدگی های پزشکی و محرومیت از امکانات پزشکی، تحمل شدید ترین فشارهای روحی، دوری و محرومیت از ارتباط با خانواده نهایتاً در همین ایام جان به جان آفرین تسلیم نمود.

اما متأسفانه سران ضد بشری و جنایت کار فرقه تروریستی رجوی پس از حدود ۳۰ سال سوءاستفاده از جسم و جان و روح و روان اسرای دربند و نیروهای این تشکیلات، فریب و ریاکاری، شستشوی مغزی، از مردن و جنازه آن ها نیز گذشت ندارد و در قلم فرسایی ها و توصیف های سراسر کذب و دغل بازی به دروغ های شاخدار و استفاده های ابزاری روی می آورد.

فرقه رجوی پس از درگذشت زارچی با انتشار مطلبی در سایت رسوای ایران افشاگر به نگارش مطلبی در خصوص سابقه و اعتقادات احمد زارچی پرداخته و وی را مجاهدی صدیق توصیف نموده که در تظاهرات ضد سلطنتی فعال بوده و در سال ۵۸ از طریق خواندن نشریه با مجاهدین آشنا شده و در همان ایام تظاهرات از جانب دولت شاه سابق به وی پیشنهاد فرماندهی گارد شرکت نفت می گردد اما وی این پیشنهاد را رد می کند و نهایتاً در سال ۶۸ به صفوف مجاهدین می پیوندد و در ادامه بسیاری توصیف ها که مشق های تکراری سران فرقه رجوی برای اسرای خود می باشند.

و حال ملاحظه بفرمایید به نقل از این جانب علی مرادی که اهل خرم آباد لرستان و قبل از جبهه و جنگ با احمد زارچی آشنایی داشتیم و در جبهه نیز با هم بودیم و با هم اسیر ارتش عراق شدیم و در سال ۶۸ که به دلایل و انگیزه های پیوستن به فرقه رجوی که در ادامه خواهیم نوشت پیوستیم و تا سال ۸۳ که من از چنگال رجوی رهایی یافتم با هم و در کنار هم بودیم.

احمد زارچی که خانواده وی در اصل اهل زارچ از توابع یزد هستند سالها قبل از انقلاب ضد سلطنتی به خرم آباد نقل مکان می نمایند و خود احمد اهل و ساکن خرم آباد بود، جوانی ورزشکار در رشته کشتی و والیبال به صورت غیر حرفه ای فعالیت داشت، درجه دار ارتش و جمیع گردان ۲۶۴ از لشکر زرهی اهواز بود، این جانب نیز درجه دار ژاندارمری سابق حدوداً چند ماه قبل از جنگ به پاسگاه طلائییه مرز اهواز منتقل شدم و در اواخر مرداد با تحرکات مرزی و آشکارشدن فعالیت های نظامی ارتش عراق و درگیری های پراکنده در جبهه ها ارتش نیز به اعزام نیرو به مرزها برای تقویت پاسگاه ها مبادرت نمود که احمد زارچی در جمیع گردان ۲۶۴ با تانک های چیفتن به پاسگاه طلائییه منتقل شدند.

وی گروهبان یکم در سمت راننده تانک چیفتن فعالیت داشت، در پاسگاه مجدداً همدیگر را دیدیم و تا شروع جنگ سراسری در اول مهرماه در کنار هم بودیم و در تهاجم سراسری ارتش عراق به علت نابرابری نیروها و تمرکز بیش از صدها تانک عراقی در مقابل ۴ تانک خودی، نیروهای خودی تاب مقاومت نداشتند و طی درگیری دو روزه من و احمد زارچی هر دو با هم به اسارت نیروهای بعثی درآمدیم و حدود ۹ سال اسارت را در کنار هم تحمل نمودیم.

تا اینجا با صراحت و اطمینان کامل اعلام کنم که احمد زارچی هیچگاه سیاسی نبوده و فردی نظامی و وطن پرست که با عشق و علاقه دفاع برای خاک کشورش در جبهه کار و تلاش و فعالیت می نمود. من با تأکید اعلام می کنم که تا قبل از اسارات هیچ شناخت و مطالعه ای نسبت به این تشکیلات نداشت و حتی ذره ای گرایش و تمایل سیاسی و هواداری از فرقه رجوی را نداشت.

و هیچ گاه به لحاظ درجه و شغل سازمانی در موقعیتی نبود که فرماندهی گارد شرکت نفت به او پیشنهاد شود زیرا گروهبان یکم زرهی در جایگاه راننده تانک چیفتن هیچ گاه نمی تواند فرماندهی گارد شرکت نفت گردد و معنی این حرف را افراد نظامی و سلسله مراتب فرماندهی به خوبی درک خواهند کرد اما متأسفانه سران فرقه رجوی آن قدر دروغگو هستند که حافظه خود را نیز از دست داده اند و نمی توانند به دروغ هایشان به صورت حرفه ای و تخصصی جامه و تنپوش شبیه به واقعیت بپوشانند و لذا علناً خود را رسوا می کنند.

در سال ۶۸ حدوداً یک سال بعد از آتش بس، برای فرار از بند اسارت و با استدلال از این ستون به اون ستون فرج است ناگزیر به این تصمیم سراپا خطا و اشتباه شدیم و به تشکیلات فرقه رجوی پیوستیم. به ما قول دادند بعد از دو ماه ما را به اروپا منتقل نمایند و این دقیقاً شروع همان چاه ویل بود که ما در آن افتادیم. هر بار که کسی قصد جدایی داشت با کتک کاری و زندان و تهدید به ابوغریب و اعدام توسط جمهوری اسلامی مانع از ریزش نیرو و جدایی اسرا می شدند.

در این سالیان نیز از آنجا که سران فرقه رجوی ما را با کلک و ریا و فریب جذب تشکیلات کرده بودند هیچ گاه با عقیده و آرمان و با دل و جان با آن ها نبودیم و احمد زارچی نیز از این جمله افراد بود که همیشه می گفت مجاهدین به ما خیانت کردند.

و صد البته خود سران تشکیلات و شخص مسعود رجوی نیز به این امر واقف بود که هیچ گاه اسرای پیوستی نیروهای داوطلب نبوده و نیستند و برای هیچ کاری قابل اعتماد نیستند. به همین دلیل با گذشت سال ها هیچ گاه به اسرای پیوسته، پست و رده نمی داند و هیچ گاه ما را در پست ها، رده ها و مسئولیت های حساس قرار نمی دادند و در بین سران تشکیلات به "ار - دی" معروف بودیم و در جلوی اسامی ما این عبارت نوشته شده و شبرنگ کشیده بودند و در فرهنگ سران فرقه و رده های بالا به طور جداگانه ما را مورد تمسخر قرار می دادند.

بنابراین باز با جسارت و شواهد و قرائن اعلام می کنم که احمد زارچی یکی از مخالفین تشکیلات و سیاست فرقه بود و متأسفانه خانواده وی در کنار انجمن نجات برای رهایی او تلاش های زیادی نمودند و حتی با تحمل سختی ها و مشکلات فراوان به عراق رفتند شاید بتوانند وی را نجات دهند اما سران ضد بشری و آزادی کش رجوی با مزدور خطاب نمودن خانواده و تهمت و افترا و بد و بیراه آن ها را از مقابل پادگان اشرف راندن و مانع از دیدار احمد با خانواده اش شدند و نهایتاً تا واپسین دم حیات از تمام وجود احمد سوءاستفاده نموده و در اوج محرومیت و با تحمل زجر و درد بیماری جان باخت.

یادش به خیر روزگار سخت اسارت چون به عشق وطن قابل تحمل بود اما یادش به شر روزگاران اسارت در چنگال رجوی که هیچ توجیهی برای تحمل وجود نداشت.

خداوند روح احمد زارچی را قرین رحمت نماید و از تقصیر و گناهان من و احمد نیز بگذرد و باشد تا سرنوشت احمد برای سایر اسیران این فرقه درس عبرتی باشد و هرچه سریع تر با اتحاد و همبستگی بیشتر زنجیرهای اسارت جسمی و فکری و روحی و روانی فرقه رجوی را از هم بگسلید و خود را از چنگال این تشکیلات ضد انسانی برهانید.

علی مرادی

رجوی در سراب سرنگونی



انجمن نجات خوزستان - ۱۲ آذر ۱۳۹۷

رجوی که به شدت تشنه ی رسیدن به قدرت بود سال ۶۰ استراتژی عملیات تروریستی و انفجارات کور برای به قول خودش ضربه زدن به رأس نظام را در پیش گرفت و به نیروهایش و حتی در محافل سیاسی قول داد که تا ۶ ماه دیگر رژیم سرنگون می شود و بلافاصله هم شورای به اصطلاح مقاومت تشکیل داد تا مثلاً اداره امور کشور را تا قبل از انجام انتخابات ریاست جمهوری به دست بگیرد! اما رجوی از این خط غلط و خیانت آمیزش نتیجه ای نگرفت و در نهایت به طرز مضحکی از ایران به دیار فرنگ فرار کرد .

بعد از آن بی سر و صدا استراتژی جنگ منطقه یا همان آزاد سازی منطقه را در پیش گرفت که بعد از چند سال باز سرش به سنگ خورد تا این که سال ۶۲ با طارق عزیز نخست وزیر وقت عراق دیدار و رسماً آمادگی پیوستن خود و نیروهایش را به دشمن متجاوز یعنی صدام اعلام کرد. تا شاید با بهره گیری از امکانات ارتش بعث و از طریق صدام به قدرت در ایران برسد. وی سال ۶۵ رسماً وارد خاک عراق شد و در توجیه این خیانت و رفتن خود به زیر قبای صدام گفت می روم تا آتش برافروزم برکوهستان ها!

رجوی مغرورانه استراتژی جنگ آزادی بخش را اعلام و ارتشی را با استفاده از امکاناتی که صدام به او داد تأسیس کرد و گفت تنها راه سرنگونی رژیم پیوستن به ارتش آزادی بخش اوست و به دیگر گروه های سیاسی هم پیام داد که اگر می خواهید در آینده سیاسی ایران سهمی داشته باشید بهتر است به عراق آمده و وارد ارتش به اصطلاح آزادی بخش او شوید. که همان موقع همه گروه های سیاسی مخالف دولت ایران این اقدام رجوی را یک خودکشی سیاسی و خیانت به کشور دانستند.

رجوی حتی در همان زمان تعداد زیادی از مسئولین سازمان را به خاطر مخالفت با استراتژی او سرکوب و از صحنه حذف کرد و در درون تشکیلاتش مخالفت با استراتژی خیانتش را مرز سرخ دانست. رجوی از روز ورود به عراق تا زمانی که صدام در رأس حکومت عراق بود برای مقبول افتادن نزد او از هیچ خیانت و جنایتی علیه مردم ایران و حتی مردم عراق فروگذار نکرد. اما بعد از

سقوط صدام رنگ عوض کرد و برای بقای فرقه اش خط موازی با آمریکا را در پیش گرفت و بی سر و صدا به سمت تغییر استراتژی رفت. البته برای جلوگیری از فوران اعتراضات اعضا و جدایی آن ها همچنان می گفت ارتش آزادی بخش! در حالی که توسط آمریکا خلع سلاح شده بودند و فقط چوب دستی داشتند. رجوی مدتی بعد برای عدم پاسخگویی به نیروها و افکار عمومی برای همیشه خودش را گم و گور کرد. مریم همسر سوم وی که در جنایات شوهرش شریک بود امورات فرقه را به دست گرفت. او نیز ادامه بقای فرقه اش را خط سوخته آویختن به دشمنان مردم ایران در پیش گرفت تا شاید رؤیای رسیدن به منصب پوشالی ریاست جمهوری مثلاً محقق کند اما در نهایت دیدیم که تمامیت فرقه اش را به طرز مفتضحانه ای از عراق به کشور آلبانی اخراج کردند تا الباقی عمر خود را به پایان ببرند.

با ورود فرقه به آلبانی بحران درونی فرقه به دلیل بالا گرفتن تناقضات اعضا و موج جدایی آن ها بالا گرفت. مریم قجر که در استیصال مطلق قرار گرفته بود استراتژی مزدوری برای عربستان، اسرائیل و آمریکا را در پیش گرفت و به حمایت آن ها دل بست و امثال جان مکین را به آلبانی در جمع اعضای فرقه اش برد تا مثلاً به آن ها روحیه بدهد. مریم قجر بر اساس تحلیل های غلط و خام خیالانه اش به نیروهایش قول داد که تا بهمن ۹۷ سرنگونی محقق می شود و از آن ها خواست که تا آن زمان در فرقه بمانند. اما ظاهراً تحلیل های کشکی مریم قجر نه تنها نتوانست در نیروهایش ایجاد انگیزه کند بلکه روند مسأله داری اعضا و جدایی آن ها رو به افزایش نهاد. این مسأله به طوری جدی شد که خود مریم مجبور شد برای مهار اوضاع از فرانسه به آلبانی برود تا با انجام یکسری نشست های مغزشویی جلوی ریزش شدید نیروهایش را بگیرد. وی که ظاهراً فهمیده آبی از دشمنان مردم ایران برایش گرم نمی شود این بار با تحلیل غلط از اعتراضات صنفی مردم ایران به نیروهایش گفته کانون های شورشی که وجود عینی ندارند به زودی سرنگونی را محقق خواهند کرد و ظاهراً آن را به عنوان استراتژی جدید خود برای سرنگونی اعلام کرده و از مسئولین فرقه خواسته تا می توانند با جوسازی زیاد در مورد اعتراضات صنفی مردم ایران نیروهای وامانده اش را برای ماندن در فرقه دلگرم کنند.

اما باید به این زن شیاد گفت که به قول معروف شتر در خواب بیند پنبه دانه! مردم ایران درست است که نسبت به وضعیت بد معیشتی خود اعتراض دارند اما آن ها هرگز به دشمنان خارجی اجازه سوءاستفاده از اعتراضات و احساساتشان نخواهند داد، فرقه رجوی که جای خود دارد! چون پروسه خیانت آمیز فرقه برای مردم ایران روشن است و به همین دلیل مورد تنفر مردم ایران هستند بنابراین مریم قجر بهتر است بیش از این زندگی اعضای که سال هاست آن ها را به دنبال سراب سرنگونی کشانده هدر ندهد و بگذارد باقی عمرشان را در آرامش سپری کنند.

حمید دهدار

مادر اسدالله فیاض دیزج در بستر بیماری و در انتظار صدای فرزند

انجمن نجات آذربایجان شرقی - ۱۲ آذر ۱۳۹۷

خانم فاطمه شکوری ساکن شهر تبریز، مادر **اسدالله فیاض دیزج**، در بستر بیماری می باشد. سال هاست از اسدالله بی خبر است! رنج جدایی فرزند، مادر را از کار انداخته است.

از هر کسی که عکس این مادر بیمار را می بیند، استمداد می طلبیم که برای این کار خیر که رساندن صدای اسدالله به مادر پیر و



بیمارش است، قدمی بردارد! شاید صدای پسر، روحی دوباره در این کالبد بیمار بدمد.

وقتی شنیدیم این مادر در فراق فرزندش اسدالله، در بستر بیماری می باشد، بدون فوت وقت به عیادت این مادر بیمار شتافتیم! ابتدا به دلیل بیماری قادر به برخاستن نبود! حتی توان بلند شدن و خوردن دارویش را هم نداشت.

مادر توان باز کردن چشمانش و صحبت کردن را نداشت. اما وقتی گفتیم از دوستان سابق اسدالله هستیم، مادر تمام توان خود را جمع کرد و برخاست! برق چشمانش از شنیدن نام پسرش، درخشید! حتی بستگان این مادر که آنجا بودند از بهبود لحظه ای حال این مادر، متعجب شدند! مادر برگشت و به ما گفت:

... با آمدن شما بوی پسر را حس می کنم. ای نفرین بر کسانی که نمی گذارند من صدای اسدالله را بشنوم! من به عنوان یک مادر، فرزند بزرگ نکردم که رجوی او را برای کاری که به درد ما نمی خورد، در خدمت خود قرار دهد! به فرزندم اسدالله بگویید،



مادرت خیلی مریض است، هر جور می تواند، کاری کند که من صدایش را بشنوم، من مادر هستم، این حق من است که صدای فرزندم را بشنوم...

با شنیدن صدای مادر، اشک در چشمانمان حلقه زد! مگر یک مادر پیر و سالمند چقدر توان دارد؟ چقدر می تواند تحمل کند؟ ای وای بر سنگ دلان! سران فرقه رجوی به کدام قبله نماز می خوانند؟ به کدام دین و مسلک معتقد هستند؟ در کدام دین گفته شده که یک مادر حق ندارد صدای فرزندش را بشنود؟ ای وای بر شب پرستان! این مادر درخواست زیادی ندارد. او می خواهد فقط برای یک بار هم شده صدایی، عکسی، فیلمی از پسرش از جگرگوشه اش را ببینید. آیا این درخواست زیادی برای یک مادر است؟

هر انسانی وظیفه دارد، درخواست عاجزانه این مادر را به فرزندش در اشرف ۳ در آلبانی برساند.

اگر رجوی ها، ادعا دارند، سال هاست که برای همین مردم مجاهدت کردند! الآن نوبت اثبات وفاداری شان به خلق و میهن است. اگر می خواهید برادری تان را ثابت کنید، این گوی و این میدان! مادر در بستر بیماری است و فرزند در دستان رجوی ها، نمی گوئیم در دستان شما "اسیر" است، او نزد شما به صورت داوطلبانه! مشغول خدمت و مبارزه است. اکنون، رجوی ها، با عمل خود ثابت کنند که "اسدالله فیاض" آزاد است و اختیار یک زنگ زدن به مادر بیمارش را دارد. . .

"اگر دین ندارید، لااقل آزاد مرد باشید."

دعوت از مهمانان بی اعتبار توسط مریم رجوی به چه دلیل می باشد؟

انجمن نجات گلستان - ۱۲ آذر ۱۳۹۷

سران سازمان ضد خانواده مجاهدین هر گاه به بن بست می رسیدند تمام توان خود را به کار می بستند تا بتوانند ذهن عناصر خود را نسبت به شکست هایشان توجیه نمایند، همانند شکست سنگین عملیات فروغ که مسعود رجوی خانواده را عامل آن توجیه نمود و باعث از هم پاشیدن خانواده در فرقه رجوی گردید.

در عراق نیز بارها و بارها شاهد حضور عشایر خود فروخته و همچنین برخی سیاستمداران پیر و فرسوده بودیم که هر زمان سران فرقه رجوی به بن بست می رسیدند از روی استیصال آن ها را آورده و به نیروهای فرتوت شده خود قوت قلب می دادند و به آن ها می گفتند ببینید که مردم عراق از ما حمایت می نمایند و در خارج از عراق نیز مریم ملعون با نشست هایی که با برخی سناتورهای بازنشسته که تنها به دنبال گرفتن دلارهای او بودند و به همین خاطر در تمام جلسات فرقه رجوی بدون آن که حتی از موضوع جلسه اطلاعی داشته باشند شرکت می نمودند، به عنوان مهمانان خاص و حامیان انقلاب رجویسم یاد می نمودند تا بتوانند عناصر مخالف خود را راضی نگه دارند و بگویند تمام دنیا با آن ها موافق بوده و از آن ها به شدت حمایت می نمایند.

اخیراً سازمان ضد بشری مجاهدین که سرانجام متلاشی شدن خود را مشاهده می نماید و از طرفی وعده دروغین سرنگونی رژیم تا بهمن ۹۷ نیز به چالش بزرگی برای آن ها تبدیل شده، از برخی سیاستمداران کنار گذاشته شده و همچنین تشکل هایی که حتی در کشور خودشان ناآشنا می باشند به اردوگاه اشرف ۳ در تیرانا دعوت نموده تا بتواند عوامل فرتوت و مخالف خود را که دیگر بعد از ۴۰ سال به اهداف پوچ و بی هدف سران فرقه پی برده و ساز مخالف را زده اند نشان دهد که تمام دنیا از مریم رجوی حمایت بالقوه انجام می دهد و تنها اوست که مردم دنیا منتظر هستند تا انقلابی با ۱۸۰۰ نفر انسان پیر و خسته انجام داده و حکومت ایران را ساقط نموده و خود بر صندلی ریاست بنشینند و تمام ۱۸۰۰ نفر را به ارکان مهم دولتی بگمارد و آن ها را از این بدبختی که گرفتار آن شده اند نجات دهد که او آفریده شده برای نجات انسان ها!

در روزهای گذشته خبرهایی در مورد حضور برخی تشکل ها و سیاستمدارانی که دیگر حرف های آن ها در بین مردم جامعه غرب نیز خریداری ندارد با دلارهای آغشته به خون مریم رجوی به آلبانی آمده و از اردوگاه سازمان ضد خانواده مجاهدین نیز دیداری انجام داده اند که البته تمام این حرکت ها همان طور که در بالا نیز قید شده تنها برای راضی نگه داشتن عناصر مخالف فرقه رجوی می باشد و در بیرون از آن هیچ خریداری ندارد و این در حالی می باشد که این تشکل ها و سیاستمداران پیر که ادعای حقوق بشری می نمایند هیچ گاه در مورد ملاقات خانواده ها با فرزندان شان با مریم رجوی بحث و گفتگویی انجام نداده و نمی دهند و این خط قرمز آن ها می باشد و اصلاً این مهمانان خاص به قول سران فرقه رجوی هیچ گاه طرفداری از رعایت حقوق اولیه انسان ها را نداشته و ندارند و دلیل این بحث نیز همین دیدار آن ها از فرقه ای سراسر خیانت و تروریستی می باشد که تنها

هدف آن‌ها سوءاستفاده از عناصری می‌باشد که در چنگال آن‌ها می‌باشند و برای رسیدن به قدرت کذایی از هیچ خیانتی روی بر نمی‌گردانند و این در حالی می‌باشد که کسانی که عزت انسانی را با دلارهای آغشته به خون فرقه رجوی زیر پا گذاشته و از فرقه ای که سراسر خیانت و دروغ می‌باشد و انسان‌هایی را در عصر حاضر اسیر خود کردند دیدن می‌کنند بدون آن که از حقوق اولیه زندانیان آن‌ها سخنی بگویند!!

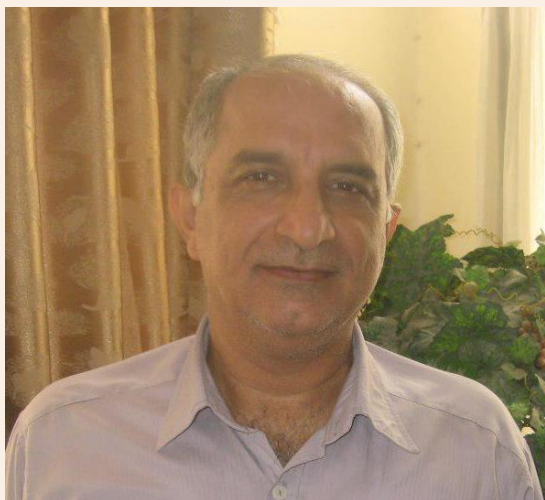
حضور مهمانان که چه عرض کنم، حضور برخی انسان‌ها در فرقه رجوی در آلبانی دستاویزی برای سرکرده این فرقه ی شوم شده که بتواند عناصر ناراضی خود را توجیه نماید و همچنان آن‌ها را شستشوی ذهنی نموده و برای وعده‌های دروغین دیگر سال آینده آماده نماید و این در حالیست که تمام جوانب این اسارت و برده داری سران فرقه رجوی بر عهده همین انسان‌ها می‌باشد که از فرقه رجوی و جنایت‌ها و خیانت‌های آن‌ها استقبال می‌کنند و در برابر دلارهای رنگین و خونیشان سر تعظیم فرود می‌آورند.



باشد که روزگار تلاشی شدن فرقه رجوی به زودی محقق شده و تمام خیانت‌های برخی انسان‌های طرفدار آن‌ها بر ملا شود و خیانت آن‌ها بر بشریت روشن شود.

خیمه شب بازی «همیاری»

برای سرپوش گذاشتن بر مزدوری و راهی برای پولشویی



صالحی - انجمن نجات مازندران - ۱۳ آذر ۱۳۹۷

در چند روز اخیر فرقه رجوی اقدام به برگزاری خیمه شب بازی دیگری تحت عنوان «همیاری» نمود.

اما با توجه به این که مخارج فرقه نجومی است چرا آن ها این همه برای این برنامه تبلیغات می کنند. برای مثال هزینه مراسم سالانه فرقه در پاریس بسیار هنگفت است. آن ها تعداد زیادی افراد خارجی را به عنوان سخنران به آن برنامه می برند. به گزارش بسیاری از خبرگزاری ها سخنرانان مبالغ هنگفتی بابت سخنرانی خود دریافت می کنند، به این مبلغ باید هزینه هتل، هزینه سفر و هزینه خورد و خوراک سخنرانان را افزود. علاوه بر این هزینه اجاره سالن، هزینه های مربوط به شهروندان کشورهای دیگر که برای سیاهی لشکر به آن برنامه می برند اعم از هزینه خورد و خوراک، هزینه محل اقامت و هزینه رفت و آمد را هم می پردازند که در مجموع مبلغ بسیار بزرگی خواهد شد.

مثال دیگر اداره تلویزیون و برنامه های ماهواره ای فرقه است که هزینه سرسام آوری دارد به حدی که یکی از مسئولین فرقه به نام زهره اخیانی در صحبت های خود هزینه تلویزیون را «غول آسا» خواند.

در کنار این مثال ها باید به پول هایی که مریم قجر برای خود هزینه می کند اشاره نمود. گفته می شود غیر از خانم کلینتون فقط مریم رجوی است که هر بار با یک لباس ظاهر می شود و هزینه کلانی صرف خود می نماید.

آنچه در آلبانی هزینه کرده اند نیز سرسام آور است. خبرنگار روزنامه این دی پندنت در بخشی از گزارش خود در مورد توان مالی فرقه چنین نوشته است:

"این گروه [فرقه رجوی] ۱۳ میلیون دلار جهت خرید ۲۰۰ هزار مترمربع زمین به طور نقد پرداخت کرده است، ۱۴۰ هزار متر مربع نیز قبلاً خریده بودند و کماکان به خرید زمین ادامه می دهند.

صورت حساب های آب و برق و اینترنت آن ها سر به فلک می زند.



از هر جا خرید می کنند نقد پرداخت می کنند و هیچ ردی باقی نمی گذارند. همواره با خود بسته های زیادی پول نقد همراه می آورند. حتی برای خرید چپس اسکناس های ۱۰۰ دلاری می دهند.

اخيراً آن ها ۱۷۰۰ دستگاه کامپیوتر لنوو (Lenovo) به علاوه مانیتور از یک شرکت آلبانیایی خریداری کردند و پولش را با احتساب مالیات خرید نقداً پرداخت کردند. ضمن خرید اینترنت بسیار پر سرعت برای کمپ [اشرف ۳]، حتی مجوز استقرار دکل برای نصب آنتن جهت راه اندازی شبکه ارتباطی خاص خود را نیز دریافت کرده اند.

یک شرکت خصوصی حفاظتی را استخدام کرده اند که دور تا دور کمپ و ورودی آن را با افراد مسلح به تفنگ و کلت ۲۴ ساعته کنترل می کند."

با احتساب همین چند قلم ذکر شده در بالا می توان به راحتی متوجه شد که برنامه به اصطلاح «همیاری» هیچ دردی از مسائل مالی فرقه تروریستی رجوی را درمان نمی کند. حال این سؤال مطرح می شود که اگر چنین است پس چرا آن ها اقدام به برگزاری این برنامه کرده و این قدر روی آن مانور می دهند؟



مهم ترین دلایلی که می توان در پاسخ به سؤال فوق برشمرد عبارتند از:

۱- با ترفند «برنامه همیاری» می خواهند عوام فریبی کرده و وانمود کنند که از نظر مالی وابسته به کسی نیستند و به این ترتیب دریافت پول های کلان از اربابان خود (که چند فیلم دریافت پول سران فرقه از صدام بیرونی شد) را لاپوشانی کنند.

۲- تحت پوش همیاری و با ترفند کمک مالی هواداران از اروپا، آمریکا و داخل ایران، به پولشویی مبادرت می کنند و پول هایی که منبع آن مشخص نیست (پول های دریافتی از عربستان و اسرائیل) را سامان می دهند.

در سال ۱۳۸۳ سران فرقه احتمال می دادند که آمریکایی ها کل قرارگاه اشرف را بازرسی کنند. آن ها برای آن که حجم بالای پولی که از صدام گرفته و در اختیار داشتند را لاپوشانی کرده و عادی سازی کنند، پول ها را در بین لایه های تشکیلاتی (لایه های بالاتر از عضو) توزیع کردند و به هر نفر مقداری از آن پول را دادند تا رقم بالای پول آمریکایی ها را مشکوک نکند.

از طرفی به آمریکایی ها این طور نشان دهند که پول بخشی از دارایی های شخصی افراد است و ربطی به تشکیلات ندارد تا مانع از مصادره پول توسط آمریکایی ها شوند .. مدتی بعد که رجوی ها برای آمریکایی ها اثبات کردند که مزدوران خوبی برای آن ها خواهند بود و احتمال بازرسی قرارگاه توسط آمریکایی ها منتفی شد، پول ها را از افراد پس گرفتند.

نکته قابل تأمل دیگر این است که رجوی ها همیشه برنامه همیاری را قبل از شروع سال میلادی جدید انجام می دهند تا به این ترتیب کارنامه های مالی خود را تنظیم کرده و برای گزارشات مالی پوشش و عادی سازی مناسب داشته باشند.

۳- به اعضا و هواداران فعال و نزدیک خود در خارج دستور می دهند تا با تلویزیون فرقه تماس گرفته و به عنوان هوادار از داخل ایران خود را معرفی کنند، به این ترتیب می خواهند بگویند که در داخل ایران هنوز هوادار داشته و مطرح هستند.

۴- اگر بتوانند سعی می کنند افرادی را در داخل ایران فریفته و کاری کنند که با برنامه تماس بگیرند. رجوی ها به خوبی می دانند کسانی که از داخل ایران با فرقه تماس گرفته و به فرقه تروریستی شان کمک مالی کنند توسط دستگاه های اطلاعاتی و



انتظامی شناسایی شده و دستگیر می شوند، بنابراین تلاش می کنند از این موضوع به دو صورت سوءاستفاده نمایند. اولاً با دستگیری فرد یک خوراک تبلیغاتی با مضمون حقوق بشری برای دستگاه تبلیغاتی فرقه درست می کنند که چند روز برنامه های تلویزیونی شان را پر کرده و نقل کلام اطلاعیه ها و پیام های شان خواهد شد. دوماً تک مورد ها را بزرگ کرده و آن را علامت داشتن هوادار در داخل ایران جلوه می دهند.

۵- هدف دیگرشان تحت تأثیر قرار دادن اعضای گرفتار در آلبانی است. در شرایطی که زمان زیادی تا ضرب الأجل «بهمن ماه» نمانده و رجوی ها به خوبی می دانند که به زودی این دروغشان نیز رسوا خواهد شد، می خواهند با بزرگنمایی تبلیغاتی درباره برنامه همیاری و کمک مالی دریافتی ذهن اعضا را برای مدتی کوتاه هم که شده درگیر نمایند تا هم از جواب دادن شانه خالی کرده و هم به خیال خام خود مانع از مسأله داری و ریزش نیروها شوند.

حضور آقای عبدالرضا دلفی در دفتر انجمن نجات خوزستان



انجمن نجات خوزستان - ۱۵ آذر ۱۳۹۷

در مورخه ۹۷/۹/۱۳ آقای عبدالرضا دلفی برادر لیلا و مریم دلفی از اسیران دربند فرقه رجوی برای کسب آخرین خبرها در مورد سرنوشت خواهران اسیرش به دفتر انجمن خوزستان آمده و با اعضای آن گفتگو کرد.

ابتدا اعضای انجمن ضمن خوش آمدگویی به آقای دلفی وضعیت اعضا در آلبانی و اقدامات سران فرقه برای همچنان در اسارت نگاه داشتن آن ها در کشور آلبانی را تشریح کرده و گفتند بعد از اخراج فرقه از عراق انتظار این بود که سران فرقه محدودیت ها را از روی اعضا برداشته و بگذارند آن ها به دنبال زندگی خود بروند اما مریم قجر با محصور کردن اعضا در کمپ اشرف ۳ محدود و محروم کردن آن ها از ارتباط آزادانه با دنیای بیرون از فرقه نشان داد که وی ادامه حیات فرقه اش را در این می بیند که همچنان آن ها را در حصار تباهی فرقه نگاه دارد.

اعضای انجمن همچنین در مورد وضعیت تأسف انگیز زنان اسیر در فرقه رجوی و اعمال محدودیت های بسا بیشتر بر آن ها از سوی رجوی توضیحاتی دادند. در ادامه اعضای انجمن نجات خوزستان نیز در مورد توطئه و سوءاستفاده فرقه از خانواده های اعضا روشنگری کردند.

آقای عبدالرضا دلفی از توضیحات و روشنگری های اعضای انجمن تشکر کرد و گفت متأسفانه اوایل خیلی ها فریب شعر و شعارهای رجوی و سازمان او را خوردند. خواهرم سکینه یک جور قربانی فریب همین رجوی شد و دو خواهر دیگرم لیلا و مریم هم جور دیگر! واقعاً چرا کسی مثل رجوی باید فقط به خودش فکر کند و زندگی دیگران برایش ارزش نداشته باشد؟

من الآن دوست دارم با خواهرانم آزادانه دیدار و صحبت کنم تا به آن ها بگویم دوستان داریم. می خواهم به آن ها بگویم رجوی الآن کجاست که حتی به خود شما بگوید نتیجه این همه سال هدر دادن زندگی شما در عراق چه بوده؟ چرا او زندگی شما و بقیه را به خاطر خودش تباه کرد؟ بنابراین من الآن دوست دارم دو خواهرم لیلا و مریم از این به بعد بروند برای خودشان زندگی کنند.

در پایان اعضای انجمن گفتند: اساس کار رجوی بر پایه دروغ و فریب سوار بود. هیچ گاه زندگی دیگران برایش ارزش نداشت.

عده ی زیادی از جمله خواهران شما را با فریب دادن آن ها به عراق برد و به هر جنایت و خیانتی دست زد تا شاید به منافع حقیرش برسد. در پایان هم خود را در جایی گم و گور کرد تا پاسخگوی جنایات و عملکرد خیانت آمیز خود نباشد. حال تفاله های بازمانده از او در آلبانی به هر ترفند و توطئه ای متوسل می شوند تا شاید با اسارت اعضا به حیات فرقه خود ادامه دهند.

به همین خاطر هم مریم قجر در حال حاضر در آلبانی به سر می برد تا شاید اعضا را با فریب و دادن وعده ی توخالی سرنگونی در فرقه اش نگاه دارد. ولی روند به گونه ای است که روز به روز تعداد بیشتر از اعضا آگاه و از فرقه جدا می شوند. بنابراین ابراز امیدواری می کنیم که خواهران اسیر شما هم به زودی آزاد و زندگی جدیدی را برای خود آغاز کنند.

چیزی شبیه افسانه



انجمن نجات - ۱۵ آذر ۱۳۹۷

مستند چیزی شبیه افسانه روایت زندگی پدران، مادران و دیگر اعضای خانواده ی اسیران مجاهدین خلق می باشد که سال ها رنج و اندوه دوری و بی خبری از عزیزانشان را به دوش کشیده اند.

این مستند گوشه ای از عشق و علاقه مادرانه و عاشقانه و صبوری های پدرانه ای را به تصویر می کشد که پس از دهه ها دوری و دلواپسی همچنان چشم امید دارند تا جگر گوشه هایشان را یک بار دیگر به آغوش بکشند.

رنج این خانواده های مظلوم نتیجه ی زورآزمایی به غایت ظالمانه ی رهبران سازمان فرقه ای مجاهدین خلق با بنیان خانواده می باشد.

مسعود رجوی در کتاب خود با عنوان: **"خانواده مجاهدین یا مزدوران ارتجاع؟"** که برای نخستین بار در بهمن ماه ۱۳۸۸ به صورت ویدیویی ارائه گردید و سپس در آبان ۱۳۸۹ به صورت کتاب منتشر شد درباره اعضای سازمان مجاهدین خلق می گوید:

"خانواده حقیقی هر مجاهد خلق و هر آن کس که می خواهد مجاهد بماند و مجاهد بمیرد، یا در ارتش آزادی و جبهه مقاومت است یا در خاوران و یا در مروارید (قبرستان اعضای کشته شده مجاهدین در پادگان اشرف) آرمیده است. از مجاهدین دور باد که پدر یا مادر یا خواهر یا برادر و یا هر قوم و خویش را که مأمور رژیم باشد، خانواده خود بدانند و سرسوزنی اعتنا کنند. حرف مجاهدین چه با شاه و چه با شیخ و چه با مزدوران عراقی رژیم از ۴۵ سال پیش این بوده است که خانواده سیاسی و ایدئولوژیکی خود را

خانواده ما جا نزن. خانواده اجتماعی و سیاسی و تاریخی و آرمانی هر مجاهد خلق، خلق است و بس! به خصوص مجاهدی که در خاک امام حسین و اشرف باشد."

رهبر سازمان مجاهدین خلق، خانواده را اصلی ترین دشمن فرقه اش می داند و این چنین است که تلاش می کند ردی از این دشمن قوی!! در اذهان اسیران فرقه اش نماند غافل از آن که به هیچ طریقی قادر به پایداری در مقابل این نیاز نهادینه شده در ذات بشر ندارد و محکوم به شکست و نابودی است



تحریم ها و مشقت ملت ایران

و

جنایت رجوی در رؤیای به چنگ آوردن قدرت



زهره سادات میرباقری - انجمن نجات تهران - ۱۵ آذر ۱۳۹۷

کسانی که تحریم های ضد انسانی دونالد ترامپ علیه مردم ایران را توجیه کرده و از آن دفاع می کنند چه کسانی هستند؟ در صف اول سازمان مجاهدین خلق رجوی قرار دارد. این فرقه به دلیل این که در درون ساختارش در تمام ابعاد با بحران های جدی فروپاشی رو به رو است و ریزش نیرو تمام و کلیت آن را به لرزه درآورده است می خواهد که آمریکا ایران را اشغال کند و رهبری آن را در سینی طلایی تحویل رجوی بدهد. واضح است که چنین اتفاقی مطلقاً در ایران رخ نخواهد داد، زیرا رجوی ها خودشان به خودشان هیچ امیدی ندارند و تمام امیدشان را به آمریکا و کشورهای استعمارگر بسته اند.

با تشویق ها، ذوق کردن ها و تبلیغات بسیارِ مریم رجوی و فرقه اش برای تحریم های مشقت آور و ضد انسانی علیه مردم ایران چه نتیجه ای حاصل می شود؟

در تاریخ با تحریم جنایتکارانه علیه ملت ها توسط آمریکا اثبات شد که با تشویق خائنان به مردم، جز ماندگاری حاکمان و تحمیل زبان های بسیار و جبران ناپذیر بر مردم نتیجه ای حاصل نشده است.



آری با تحریم های سخت ترامپ و به مشقت انداختن و فقیرتر کردن گروه های کم درآمد و اقشار متوسط مدام مردم ایران نه نفعی برای آمریکا و مردمش دارد و نه تأثیری در تغییر رفتار حکومت ایران نسبت به آمریکا دارد.

همچنان که تحریم چهل ساله مردم کوبا نتوانست پیروزی برای آمریکا داشته باشد و رژیم کاسترو سقوط نکرد و تا آخر عمر بر کوبا حکومت نمود.

در نمونه دیگر با تحریم های آمریکا و تحمیل فقر و گرسنگی هر چه بیشتر بر مردم عراق موجبات مرگ نیم میلیون کودک عراقی به علت تحریم دارو به اقرار خانم آلبرایت بود.

عراق به ما نشان می دهد تحریم ها باعث سقوط رژیم صدام حسین نشد، بلکه باعث مرگ ده ها هزار کودک عراقی شد و طبقات فقیر فقیرتر شدند و طبقات متوسط جامعه به قشر فقیر پیوستند و نیز باعث ضعیف شدن بنیه اقتصادی آن کشور شد و از همه مهم تر باعث از بین رفتن جامعه مدنی شد و در آن کشور با قدرت گرفتن داعش، نیروهای مسلح صحنه را در دست گرفتند.

در جامعه ای که نهادهای مدنی مانند روشنفکران و دانشجویان و تحصیل کرده ها که رکن کلیدی و آینده ساز جامعه را تشکیل می دهند اگر نتوانند عمل کنند، جای خالی را نیروهای افراطی و داعشی به دست می گیرند.

در نمونه دیگر آفریقای جنوبی بود که اصلاً تحریم نقش مهمی در سقوط آن نداشت زیرا با سقوط اتحاد جماهیر شوروی بود که آفریقای جنوبی سقوط کرد.

آری رجوی تنها با جنگ و خونریزی و شکنجه انسان ها و مقطوع النسل کردن زنان و بیگاری اعضای خود و خیانت به ملت و نیز از فشارها بر روی حتی کشورهای هند و عراق به ویژه این که عراق نیازمند برق ایران هست و سختی هر چه بیشتر دادن به مردم افغانستان در رؤیای کسب قدرت می باشد. بار دیگر باید گفت که شتر در خواب بیند پنبه دانه گهی لُپ، لُپ خورد گه دانه دانه.

انسان ها را به انتخابشان می شناسند نه به حماقتشان

بخشعلی علیزاده - انجمن نجات تهران - ۱۵ آذر ۱۳۹۷

در فرقه رجوی این طرز تفکر در ذهن هر فرد کاشته و همواره در درون او زنده نگه داشته می شود که او یعنی خودش یک "قهرمان" است. قهرمانی از هزاران قهرمان خلق، و در راه مسعود رجوی و مریم رجوی می جنگد که نماد قهرمانان خلق هستند.

اما در کنار چنین اندیشه ای یک اندیشه دیگر همواره وجود داشت و وجود دارد که این تفکر (قهرمان پروری) نه تنها تفکر انقلابی نیست بلکه تفکر به غایت ارتجاعی است، زیرا فریبی برای مغزشویی بیش نیست. شاخص های قهرمان پروری بعد از سال ها کماکان همان مسعود و مریم هستند. تناقض اینجاست که اگر سازمان با تمام اصول و اعتقاداتش پویا و در حال تحولات شگرف است چرا شاخص هایش مثل آب راکد شده و در حال گندیدن و بو گرفتن است؟

همین یک قلم برای کسی که اندکی تعقل و تفکر داشته باشد کم تناقضی نیست. خیلی از کسانی که توانسته اند از شر فرقه رجوی رها شوند به این تناقض پاسخ گفته اند، نه این که با آن کنار بیابند یا بی خیالش شوند یا تسلیم تمایلات سازمان شوند، بلکه مسئولانه برخورد کرده اند و در گذر زمان به حقیقت انکارناپذیر در درون خود دست یافته اند.

این چنین افرادی دیگر خود را گول نزده اند. آنان در درون خودشان به خود گفته اند که در درون فرقه و سازمان چه کار می کنند؟ کسانی که اطرافشان را گرفته اند به طور واقعی چه کسانی هستند؟ حرف ها و شعارهایشان چقدر واقعی هستند؟ آیا مثل آب جاری هستند و مستمر تازه می شوند و رو به رشد هستند یا که همچون آب راکد در حال گندیدن می باشند؟

اینجاست که به انتخاب خود باید شک کرد و روی آن نه یک بار بلکه ده ها بار فکر نمود و جمع بندی کرده و نتیجه گرفت. قطعاً و بدون شک این نتیجه جدایی از سازمان می باشد. کما این که دیدیم و می بینیم که افراد زیادی در طی این سال ها راه خود را جدا کرده و خط مشی سیاسی خود را از خط مشی سیاسی سازمان جدا کردند.

برخی دنبال زندگی مطلوب خود رفتند و برخی نیز به جبهه مخالف رفتند و تلاش کردند تا نسل جدید و جوان را آگاه سازند و مانع از اشتباهات دیگران در انتخابشان گردند. این ها در واقع بیشتر دلشان برای نسل های جدید می سوخت که اشتباهاتی که اینان مرتکب شدند را مرتکب نشوند. جا دارد در همین جا به تک تک این افراد مسئول در جامعه جداشدگان تبریک گفت که یک بار دیگر در طرف درست تاریخ قرار گرفتند و اجازه تکرار اشتباه را ندادند.

اما ببینیم در سازمان چه کارهایی می کنند که فرد به این تناقضات برخورد یا اگر خورد ذهنش را درگیر نکند. در سازمان مجاهدین خلق همواره به این می اندیشند و راه حل درمی آورند، اولین و قدیمی ترین راه کار، راه حل تشکیلاتی است که فرد بعد از انتخاب تشکیلات، حق فکر کردن به سایر تفکرات را ندارد و در صورت مواجه شدن با هر نوع تفکر غیر سازمانی باید سریعاً آن را به سران فرقه به عنوان خطای ذهن گزارش کرده و خود را رها سازد. اسم این نقطه، "رهایی" از طرز تفکرات شیطانی در تشکیلات است تا فرد خود را با تشکیلات هر چه بیشتر همسو نماید و سرسپردگیش را به اثبات برساند و راه های بالا کشیدن در مناسبات فرقه را به خوبی بیاماید.

در طی تجاربی که سازمان به دست آورد و جمع بندی کرد به این نتیجه رسیدند که دیگر راه حل تشکیلاتی پاسخگوی این معضل بزرگ نیست که بتوانند افراد را کاملاً کنترل نمایند، لذا مبادرت به یافتن راه حل های دیگری کردند و آن راه حل ها را در چارچوب ایدئولوژیک دنبال می کردند، زیرا اغلب افراد گرایشات مذهبی داشتند و تعصبات مذهبی، آن ها را وادار به رعایت یکسری مسائل می کرد و حتی طرز تفکرشان را تغییر می داد. این فرایند طی روزها و هفته ها و ماه ها و بعضاً سال ها طول می کشید تا شکل بگیرد و برای همه جا بیفتد و تبدیل به قانون گردد.

مهم ترین این قوانین که دقیقاً در رابطه با کنترل ذهن افراد می باشد که آن ها دست از پا خطا نکنند، دو پدیده مهم به نام نشست های “عملیات جاری” و “غسل” است که در همین زمان با شدت و حدت در حال برگزاری آن هستند تا ذهن افراد را هر چه بیشتر و بهتر کنترل کنند. در واقع این دو ابزار فواید زیادی برای مسعود رجوی و مریم رجوی داشته است. آن ها توانسته اند مثل دوربین مدار بسته با این دو ابزار بر ذهن افراد کنترل بیشتری پیدا کنند. این دو ابزار که از سال های گذشته ابداع شد و وارد مناسبات گردید جلوی فروپاشی با سرعت بالای سازمان را گرفت و مستمراً ارتقا یافت و تصحیحات به آن ها داده شد و اصطلاحاً به روز گردید.

افراد تشکیلات در دو دایره تنگ گرفتار هستند، یا در دایره عملیات جاری هستند یا در دایره غسل. (قبلاً نشست های غسل هفتگی انجام می شد اما اکنون ظاهراً روزانه و حتی اصطلاحاً در صحنه انجام می گردد).

هر دو پدیده اکنون تبدیل به مهم ترین وسایل شستشوی مغزی افراد، کنترل روانی ذهن افراد، مهم ترین وسیله و ابزار جاسوسی افراد نسبت به یکدیگر، مهم ترین وسیله سرکوب احساسات و عواطف انسانی، مهم ترین وسیله برای کنترل عادات روزانه افراد مثل خوابیدن و خواب دیدن و خوردن و نوشیدن و حرف زدن و ساده ترین کارهای روزانه هر فرد است. باورش برای افرادی که در فرقه نبودند و تجربه ای از مناسبات آن را ندادند سخت است و گاه باورنکردنی.

اما در حقیقت این ها واقعیت های همین الان فرقه رجوی است که به این شیوه های کثیف و ضد انسانی افراد را در چنبره خود دارند. خود عناصر فرقه وقیحانه از این شیوه ها به عنوان متری ترین شیوه های موجود در مناسبات تشکیلاتی نام می برند ولی غافل از این که اگر این راه حل ها درست و حق بودند چرا در جامعه بشری و پیشرفته عصر حاضر پا نمی گیرند و گسترش پیدا نمی کنند؟ پاسخ بسیار ساده و روشن است، چون که ناحق هستند، چون که وارد مهم ترین اسرار زندگی افراد می شوند و چیزی به اسم “حریم خصوصی” را به رسمیت نمی شناسند. در واقع سال هاست که چیزی به اسم حریم خصوصی افراد معنا و مفهوم ندارد. دقیقاً به خاطر نکاتی که خدمت شما به صورت بسیار فشرده عرض کردم، کنترل افراد تا که ماندن در مناسبات جهنمی فرقه را بر زندگی در دنیای آزاد را ترجیح دهند.

در مقالات دیگری راجع به دو پدیده سرکوب ذهن افراد در مناسبات فرقه یعنی نشست های “عملیات جاری” و “غسل” به صورت مبسوط توضیح خواهم داد تا ببینید که چطور به شکل غیر انسانی ذهن افراد در کنترل سران فرقه است.

از وفاداری تا حماقت

ارزش هر کسی به حضور و وجود خودش است به این معنی که اگر کسی وجود نداشته باشد نمی تواند ارزش های خود را بروز دهد یا اصلاً مدافع ارزش های خود باشد.

در طول تاریخ در رابطه های کوچک و بزرگ همواره وفاداری به میزان ارزش ارتباط به وجود می آید که منافع دو طرف (در ابتدا) به صورت معقول ایجاد می شود ولی در بیشتر موارد این امر بسته به شرایط تغییر می کند و به مرحله می رسد که دیگر معنای وفاداری را در آن نمی توان یافت که برگرفته از توقعات بی جایی است که دو طرف به وجود می آورند.

وفتی وفاداری رنگش را به سرسپردگی بدهد دیگر لذت و احترام و قداست و رضایت قلبی را از دست می دهد و به نوعی حماقت تبدیل می شود که خارج شدن از آن (به دلیل عادت قداست و تعصب و ترس از این که چنین ارتباطی شاید دیگر قابل اعتماد نباشد) درد آور است.

آیا وفاداری را باید تا نهایت سرسپردگی و حماقت ادامه داد؟



جوان های ما را در فرقه رجوی، پیر کردند.



عکس های آقای موسی دامرودی، یکی سال ۱۳۶۸ و دیگری سال ۱۳۹۷ را می بینید.

29 سال عمر یک جوان در فرقه رجوی، صرف چه چیزی شده است؟

«من موسی دامرودی سرباز وظیفه در تاریخ ۷ آبان ۱۳۶۴ در عملیاتی در جنگ ایران و عراق مجروح شدم و سخت ترین شرایط را به لحاظ جسمی و روحی در زندان های صدام حسین گذراندم. چهار سال در اردوگاه های مختلف عراق بودم و در همین سال ها بود که با یک سری تبلیغات فرقه رجوی که در اردوگاه های و زندان های صدام حسین جهت جذب و کشاندن اسرای جنگی به سمت خودشان بود، آشنا شدم.

متأسفانه بعد از اتمام جنگ در سال ۶۸ به تشکیلات فرقه رجوی پیوستم اما در طی سالیان هر آنچه را که شنیده بودم تماماً خلاف گفته هایی بود که در اردوگاه شنیده بودم. از دروغ، ریا، چاپلوسی، پشت سر دیگران حرف زدن و جدا کردن دوستان و رفقا از هم ... می گفتند همشهری نداریم چون که دشمن مبارزه است و نفرات را وادار به قهر و قیچی می کردند ... تمام این ها در زیر پوشش به اصطلاح مبارزه و به ارمغان بردن آزادی؟! و دموکراسی؟! برای مردم ایران بود.

تبلیغات فرقه مجاهدین خلق و مغزشویی های مستمر در نشست های مختلف اراده هر تصمیم جدی را از انسان می گرفت و طوری وانمود می کردند که هر تصمیمی غیر از این خیانت و بریدگی و بی مرزی با دشمن خدا و خلق می باشد ...

اکنون رسماً جدایی خودم را از تشکیلات فرقه رجوی اعلام می کنم. در همین راستا برای نجات سایر قربانیان اسیر در زندان اشرف ۳ در آلبانی و همچنین روشنگری برای نسل جوان کشورم و شناخت هر چه بیشتر ماهیت فرقه مجاهدین تلاش خواهم کرد و در آینده از انتشار تجربیات تلخ خودم در تشکیلات مجاهدین خلق برای عبرت دیگران فروگذار نخواهم کرد.»

هدف فرقه این است که بتواند بر بحران درونی اش سرپوش بگذارد.



انجمن نجات خوزستان - ۱۸ آذر ۱۳۹۷

درمورخه ۹۷/۹/۱۳ اعضای انجمن خوزستان در شهرستان شوش با خانواده غلامعلی قائمی نیا از اسیران دربند فرقه رجوی دیدار کردند.

آقای عباس قائمی نیا برادر غلامعلی از حضور اعضای انجمن در منزلشان تشکر کرد و گفت اتفاقاً بعد از این که شنیدم مسئولین مجاهدین برادرم غلامعلی را به تلویزیون خودشان آوردند تا مثلاً در مورد اعتراضات صنفی کارگران هفت تپه صحبت کند، خواستم خودم بیایم دفترانجمن تا در این مورد با شما صحبت کنم چون برادر من سال هاست که ایران نیست و از شرایط داخلی و به خصوص مسائل کارگران نیشکر خبری ندارد. اتفاقاً خواهر و دیگر برادرانم دوست داشتند اینجا می بودند اما متأسفانه مادرم ناراحتی قلبی پیدا کرده و همه الآن در بیمارستان بالای سر او هستند.

اعضای انجمن نجات خوزستان ضمن تشکر از مهمان نوازی آقای قائمی نیا برای مادر بزرگوارشان آرزوی سلامتی کرده و گفتند: متأسفانه همین طور است، این یکی از روش های فرقه رجوی برای سوءاستفاده از اعضاست. برادر شما در واقع عضو ساده ای است که مثل بقیه اعضا سال هاست از دنیای بیرون و از تحولات جامعه ایران خبری ندارد. بنابراین مطالبی که او در تلویزیون فرقه در مورد اعتراضات کارگران هفت تپه گفت معلوم بود از قبل به او دیکته شده که چندین بار قبل از آمدن به تلویزیون از روی کاغذ آن را مرور و حفظ کرده! حال چرا می گوییم دیکته شده است؟ ما خودمان سال ها در مناسبات فرقه رجوی بودیم و از مسائل درونی آن باخبر و مطلع هستیم. در فرقه رجوی برای سوءاستفاده ی بیشتر از اعضا، اصل بر این بود که آن ها را از دنیای بیرون به خصوص جامعه ایران در بی خبری مطلق نگاه دارند، در فرقه رجوی فقط یک نوبت اخبار سیمای فرقه آن هم در حد نیم ساعت

برای ما می گذاشتند که خبرهای آن دست چین شده بود، هیچ روزنامه ای برای مطالعه وارد فرقه نمی شد و یا اخبار سایر کانال های خبری به گوش ما نمی رسید و کلاً ارتباط اعضا با جهان خارج از فرقه حتی ارتباط با خانواده ممنوع و مرز سرخ بود. بر همین اساس اعضا نسبت به دنیای بیرون و روند تحولات پیشرفت آن هیچ اطلاع و شناختی نداشتند.

همچنین باید به این نکته اشاره کنیم که کارگران هفت تپه و بقیه کارگران در ایران مطالباتی به حق دارند که مسئولین امر می بایست در جهت حل آن تلاش جدی کنند اما فرقه رجوی همواره سعی کرده از هر اتفاقی که در ایران رخ می دهد در جهت منافع خود با جوسازی و جعل اخبار سوءاستفاده کند. مثلاً در مدتی که کارگران هفت تپه در اعتراض بودند تلویزیون و سایت های فرقه با جار و جنجال و جعل اخبار سعی می کرد اوضاع درون ایران را بحرانی جلوه دهند در حالی که چنین اعتراضاتی در همه کشورها رایج است. البته هدف فرقه این است که بتواند بر بحران درونی اش سرپوش بگذارد و از طرف دیگر برای مدتی اعضایش را سرگرم و امیدوار نگاه دارد. اما راه به جایی نخواهد برد.

آقای قائمی نیا در پاسخ گفتند خانواده ما اقدام گروه مجاهدین از آوردن برادرم به تلویزیون خودشان را یک نوع سوءاستفاده از وی می دانیم و آن را محکوم می کنیم. باید اضافه کنم که اعتراضات صنفی کارگران در ایران اصلاً ربطی به مسائل سیاسی و گروه مجاهدین ندارد مثلاً کارگران نیشکر مطالباتی به حق داشتند که الحمدالله حل شده و از دیروز هم مشغول به کار شدند من اتفاقاً در نظر دارم نامه برای برادرم غلامعلی بنویسم تا به او بگویم که رهبران مجاهدین دارند او و بقیه نفرات را بازی می دهند بنابراین به جای این که عمر خودت را بیش از این در آلبانی و گروه مجاهدین هدر دهی بهتر است که از آن ها جدا شده و نزد فرزندان بروی .

در پایان اعضای انجمن خوزستان ضمن تشکر از مهمان نوازی آقای قائمی نیا گفتند: در فروپاشی فرقه رجوی و آزادی اسیران دربند آن هیچ شک و تردیدی نیست.



خدمت برادر عزیز غلامعلی قائمی نیا

با سلام و آرزوی سلامتی ات

غلامعلی جان از فروردین ماه گذشته که با مادر و خانواده به خاطر تحویل سال جدید و مناسبت عید تماس گرفتی، به تو یادآوری کردم که دیگر ماندن در سازمان با توجه به این که سالیان شما را با دروغ و وعده های فریبنده در اسارت خود نگاه داشته جز اتلاف وقت و از دست دادن مابقی عمرتان فایده ای برایتان ندارد. از سکوت معنی دارت فهمیدم خودت هم در شک و تردید هستی و بالاجبار در آنجا مانده ای! از طریق دوستان سابق که جدا شده و به کشور برگشته اند فیلم مصاحبه تو با تلویزیون سازمان را دیدم که از حالت صحبت کردن معلوم بود تو را به اجبار برای صحبت آورده بودند تا مثلاً در مورد مطالبات کارگران نیشکر و وضعیت شهرمان شوش مطالبی را که دیکته شده مطرح کنی.

به خوبی معلوم بود که اطلاعات دقیقی از موضوع نداشتی و عمدتاً مطالب مطرح شده در مورد وضعیت نیشکر هفت تپه و کارگرانش قدیمی و مربوط به قبل از انقلاب بود. جهت اطلاع، کارگران نیشکر هفت تپه همانند کارگران دیگر کشورها مطالباتی داشتند که سرانجام حل و همه آن ها بر سر کارهای خود برگشتند. از این گونه اعتراضات و مطالبات هم اکنون در فرانسه و دیگر کشورها وجود دارد. سران فریبکار مجاهدین سعی کردند از مطالبات کارگران سوءاستفاده و آن را موضوعی سیاسی قلمداد کنند. غلام جان اگر یادت باشد ما در سال ۸۲ به اتفاق پدر و مادر و برادرم به اشرف جهت ملاقات شما آمدیم در آنجا هم باز به شما تأکید کردیم که فریب وعده های دروغین رهبران مجاهدین را نخور. مردم ایران به شدت از آن ها متنفر هستند و امکان ندارد روزی بتوانند در ایران قدم بگذارند. اکنون ۱۵ سال از آن تاریخ می گذرد آیا درستی حرف های ما برایت اثبات نشد؟ کمی بیشتر فکر کن! اگر چه می دانم خودت خیلی از واقعیت ها رامتوجه شده ای. از بچه های جدا شده شنیدم تو هیچ گاه مسئولیت جدی و رده بالا در این سازمان نداشته ای و همواره تو را در تشکیلات منزوی کرده بودند. الان چه شده که مسئولین این سازمان کت و شلوار و کروات به تن تو پوشانده و بر صفحه تلویزیون خودشان حاضر کرده اند؟ غلامعلی سال ها مادرمان چشم انتظار بود تا شاید تو را دوباره در کنار خود ببیند، ولی متأسفانه چنین نشد و همواره رنج درد دوری تو را با گریه سپری کرد و الان چند روزی است که دوباره به خاطر بیماری قلبی حالش بدتر و در بیمارستان بستری شده است. واقعاً گناه او چه بود؟ آیا چیزی بعد از خدا ارزشمندتر از مادر هست؟ خدا لعنت کند رجوی را که دل او را شکست. الان آرزوی او این است که تو حداقل در کنار فرزندان در آرامش زندگی کنی. پس به خاطر او همین کار را انجام بده و هر چه زودتر برو نزد فرزندان. به خاطر مادرمان کمی بیشتر فکر کن و همانند صدها نفر دیگر از دوستان که به دنبال زندگی خودشان رفتند تو هم یک انتخاب درست انجام بده و برو نزد فرزندان زندگی کن. شک ندارم خودت بهتر از ما می فهمی این سازمان دیگر آینده ای ندارد بنابراین ماندن بیش از این هیچ فایده ای ندارد. امیدوارم که به زودی خبر آزادی را بشنویم.

قربانت برادرت غلام عباس

آقای جماعتی به یاد برادر اسیرش اشک ریخت.

آقای جماعتی برای آزادی برادرش مصمم است.



انجمن نجات زنجان - ۱۸ آذر ۱۳۹۷

برادر علی حسین جماعتی عضو اسیر و گرفتار در فرقه رجوی به اتفاق همسر محترمشان که از مسیر دور (شهرستان هیدج) راهی مرکز استان شده بودند با قوطی شیرینی و با حضور گرمشان اعضای انجمن نجات را مورد لطف و عنایت خود قرار دادند.

در این دیدار ابتدا مسئول دفتر، مختصری از وضعیت کنونی فرقه رجوی مستقر در آلبانی و جدادگان اخیر را برای ایشان تشریح نموده و تأکید کردند خانواده، محور اصلی و اهرم جدی برای ایجاد پتانسیل و انگیزه برای جدا شدن سایر اسیران بوده و نباید در این راه دریغ نمود. آقای جماعتی که با مشاهده تصاویر جدا شدگان جدید به یاد برادر اسیرش با احساس پاکی اشک می ریخت اذعان داشت که برای آزادی برادرش مصمم می باشد.



حقوق ماهانه یا حقوق مزدوری؟

بخشعلی علیزاده - انجمن نجات تهران - ۱۸ آذر ۱۳۹۷

طبق اطلاعات موثقی که از جانب دوستان از آلبانی به دستم رسیده، این ماه یعنی دسامبر ۲۰۱۸ که فرقه رجوی خواسته حقوق ماهانه برخی جادشدگان را بپردازد، عکس برخی جادشدگان از جمله آقایان عظیم میش مست، غلامعلی میرزایی، علی هاجری، موسی دامرودی و غلامرضا شکری و برخی دیگر را روی میز گذاشته تا به سایرین گوشزد کند که هر گونه ارتباط با این افراد خشم فرقه را موجب شده و لذا حقوق هر کسی که با این افراد رابطه داشته باشند قطع خواهد شد و در مقابل باید هر گونه خبری از آنان به دست آوردند را به فرقه خبر بدهند.

ابتدا درود می فرستم به این افراد شجاع که در آلبانی حقایق مربوط به فرقه رجوی را بازگو کردند و دست به روشنگری زدند سپس خطاب به آن دسته از کسانی که در حال گرفتن حقوق ماهانه از ملل متحد هستند عرض کنم که اولاً گرفتن حقوق ماهانه حق شماسست و هیچ منتهی ندارد و وظیفه آن هاست که حقوق شما را پرداخت کنند و شما نباید در مقابل کاری برای عناصر فرقه رجوی انجام بدهید چه برسد به این که خبرچینی و خبررسانی از دوستان خود بکنید یا فرقه به شما دیکته کند که با چه کسی ارتباط داشته باشید و با چه کسی نداشته باشید. مبادرت شما به جاسوسی علیه دوستانتان یک کار به غایت ضد انسانی و ضد اجتماعی و کاملاً غیر اخلاقی است و در هیچ جای مناسبات بین المللی و پناهندگی جای ندارد و اتفاقاً کاری بسیار نکوهیده و ناپسند می باشد .

دوستان عزیز به خود آییند و این گونه موارد را به نمایندگان کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان که با آن ها در ارتباط هستید گزارش نمایید و به اطلاع نماینده وزارت کشور آلبانی که با شما ارتباط دارد برسانید و با رسانه های خبری آلبانی نامه نگاری کنید. شما دستتان باز است. آن که اتفاقاً باید حس کند دستش زیر منگنه است و در تنگنا گرفتار شده سازمان مجاهدین خلق است. فراموش نکنید که وقتی از سازمان جدا شدید دیگر تمام قید و بندهای قبلی به اتمام رسید و وارد دنیای آزاد شده اید و کسی در سازمان نمی تواند شما را وادار به کاری به نفع تشکیلات نماید الا این که خودتان بخواهید که آن بحث دیگری می باشد.

وقتی خودتان می خواهید برای فرقه جاسوسی کنید اسمش مزدوری است. چه بخواهید و چه نخواهید. لذا اقدام علیه دوستان خودتان قابل گذشت نیست آن هم در کشوری غریب و بیگانه و زیر هزار نوع فشار و محدودیت. بنابراین مجدداً فکر کنید و تلاش نمایید تا شرایط را بهتر تجزیه و تحلیل کنید .

سازمان تک تک جادشدهاگان را خائن، جاسوس، خونخوار، مأمور وزارت اطلاعات، زالو و نهایتاً مستحق اعدام می داند. مگر حرف های مسعود رجوی یادتان رفته است؟ از نظر آنان بریده خوب یا بد وجود ندارد، همگی جادشدهاگان خیانت کرده اند و حکم خائن مرگ است. امیدوارم که این حرف ها که بارها و بارها در نشست های مسعود رجوی بیان می شد فراموشتان نشده باشد .

بنابراین فریب خنده ها و لبخندهای نفراتی که با آن ها ملاقات می کنید را نخورید، اگر دستشان باز باشد با تیر کله شما را سوراخ می کنند، فعلاً دستشان بسته است .

بنابراین حقوقی که سازمان می دهد خیر سر پدرشان نیست، طبق توافقی است که آن ها با نهادهای بین المللی دارند، بدون هیچ شرطی باید این مستمری را بدهند. اما سازمان در مواجهه با عناصر جادشده شرط برایشان می گذارد و تلاش می کند تا از افراد، مزدور ساخته و در جامعه توسط این افراد از جادشدهاگان خبر کسب کند و آنان را به جان هم بیاندازد تا بین آن ها هیچ دوستی شکل نگیرد.

ضمن محکوم کردن چنین اعمال ضد انسانی از کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان خواستار رسیدگی به چنین اعمال شنیعی هستم و امیدوارم که شرایط جادشدهاگان و حفاظت جانی آنان همواره مد نظرشان باشد.

انسان نمادان به دنیا می آیند نه احمق
آنها توسط آموزش اشتباه، احمق می شوند

نامه ای به پروانه ربیعی عباسی اسیر در فرقه رجوی

انجمن نجات اراک - ۱۹ آذر ۱۳۹۷

سلام! امیدوارم حالت خوب باشد.

شاید در جریان باشی تا به حال چندین نامه برای شما ارسال کردم و هیچ جوابی به من ندادی. زمانی که در عراق بودی با تمام مریضی هایی که داشتم چندین بار به عراق سفر کردم. می خواستم شما را ببینم اما یک مشت آدم سنگ دل مانع این کار شدند. من کسی را ندارم. هدفم از آمدنم به عراق این بود که می خواستم با شما حرف بزنم و این آخر عمری پیش من باشی. این همه سال مرا ترک کردی و من در نبود شما غصه ها خوردم و دردها کشیدم. چرا جواب نامه های مرا نمی دهی و چرا تماسی با من نمی گیری مگر من چه بدی به تو کردم؟! من مادرت هستم. تا چه زمان می خواهی خودت را در زندان نگه داری؟ این همه سال خودت را از بین بردی بس نیست! کمی هم به فکر مادرت باش من دیگر مثل قبل نیستم. از یک طرف مریضی و از طرف دیگر غم و غصه تو! دیگر نمی دانم چه کار کنم؟ از تو می خواهم به داد مادرت برسی خودت را نجات بده و پیش من برگرد. عکسم را برایت می فرستم تا ببینی من در چه وضعیتی به سر می برم. با دیدن عکس من شاید تکانی بخوری و به خودت بیایی ببینی مادرت چه احوالی دارد! من تا زنده ام همچنان منتظر تو هستم.

امیدوارم هر چه زودتر خودت را نجات دهی و مادر مریضت را خوشحال کنی. دوستدار شما ... مادرت مهین حبیبی.



گروگان گیری به نام مبارزه و مقاومت



انجمن نجات کرمانشاه - ۲۰ آذر ۱۳۹۷

عده ای از خانواده های اسیران فرقه رجوی در دفتر انجمن نجات استان کرمانشاه حضور به هم رساندند و از نزدیک با هم به بحث و تبادل نظر در خصوص چاره اندیشی برای رهایی عزیزانشان پرداختند.

این خانواده ها به پیشنهاد خود از جدا شده ی جدید برگشته از کشور آلبانی آقای **سعدالله سیفی** هم دعوت به عمل آوردند تا از آخرین وضعیت عزیزانشان اطلاع پیدا کنند.

در این جلسه آقای سیفی از شگردهایی که سازمان برای تهی کردن خود او به کار برده و از نامردی هایی که در حق او روا داشته پرده برداشت.

از جمله این که سازمان رجوی چگونه از طرف او زمانی که در تشکیلات بوده برای خانواده نامه نگاری نموده و از آن طریق پیام ها و دستورات غلط و غیر واقعی از طرف آقای سیفی برای داخل و خانواده ارسال کرده و موجب چه تنش های جبران ناپذیری شده است.

خانواده های مأوایی (محمدعلی سیتنه) - نجفی (داربوش) - مرادی (هوشنگ) - لطفی (علیمراد) - مرادپور (یحیی) ... و تعدادی دیگر در این گردهمایی از سیکل و سناریوی گروگان بودن عزیزانشان و پروسه هایی که در عراق برای رهایی عزیزان خود تلاش



نموده اند و سازمان برای آن ها ارزشی قائل نبوده سخن گفتند و در پایان بر ادامه تلاش خود در جهت رسوا نمودن این گروگان گیری به نام مبارزه و مقاومت پای فشردند.

خانواده ها از دولت و مسئولین و دیپلماسی خارجی ایران خواستند در خصوص رهایی این گروگان ها از طریق مقتضی اقدام بین المللی به عمل آورند .

در خلال این جلسه تعدادی از خانواده هایی که به دلیل مشغله کاری خارج از استان بودند به صورت تلفنی با آقای سیفی گفتگو کرده و آخرین وضعیت عزیزانشان را جویا شدند.

همچنین خانواده ها به صورت ویدیو کنفرانس با یکی از جداشتگان که در کشور آلبانی ساکن است از کانال انجمن تماس گرفته و از آخرین اخبار کشور آلبانی و فرقه خبرهای جدیدی کسب کرده و هر کدام جداگانه جویای عزیزان خود بودند. این جدا شده نیز قول داد که در راستای رهایی سایر دوستانش از هیچ کمکی دریغ نخواهد کرد.

از رنج دوری و چشم انتظاری فرزندم پیر و ناتوان شدم.



انجمن نجات گیلان - ۲۱ آذر ۱۳۹۷

خانم شهربانو مرندي مادر دردمند و چشم انتظار که فرزندش خسرو سلیقه دار را در اسارت رجوی دارد، طی کارزار و فعالیت های ستودنی از جمله مسافرت چندین باره به عراق ناامن به منظور دیدار و کمک به رهایی دلبنده از چنگال رجوی، در دیدار امروز خود با مدیر انجمن ضمن قدردانی از زحمات پایدار و مستمر ایشان گفتند: "قبل ترها زور بازو و توان داشتیم و مدام به انجمن سر می زدیم و از خسرو خبرگیری می کردم و در راستای رهایی وی از اختاپوس رجوی کوتاه بیا نبودم.

الآن همچنان که می بینید با فرزندم علیرضا به دفتر آمدم و به تنهایی برایم امکان پذیر نبود که خدمت برسم. فکر و ذکر خسرو و در آغوش کشیدنش خیلی دارد اذیتم می کند. خدا رجوی را لعنت کند که این همه ظلم و سختی را به من تحمیل کرد و فرزندم را که برای ادامه تحصیل به آلمان رفته بود ربود و از من دور کرد و امکان هر گونه ارتباط را از بین برد."

آقای پوراحمد هم ضمن خوش آمد گویی و قدردانی از زحمات بی منت مادرانه خانم مرندي گزارشی از آخرین وضعیت باتلاقی و فروبرنده فرقه رجوی در آلبانی و خشم دیوانه وار مریم رجوی از روند فزاینده ریزش و جدایی اعضای ناراضی به مادر مقاوم و چشم



انتظار دادند و خاصه گفتند که خبرهای موثق حاکی از آن است که خسرو هم به خودش آمده و از جمله ناراضیان زندان مانز رجوی در آلبانی به شمار می رود و ان شاءالله که به زودی زود خبر جدایی و رهایی ایشان از قید و بند تشکیلات سیاه رجوی را بشنویم و بازگشتش به دنیای آزاد خاصه کانون پر مهر خانواده را داشته باشیم."

علیرضا که مادرش را همراهی می کرد در قبال خبر خوش یگانه برادرش خسرو به وجد آمد و گفت "مادرم برای رهایی خسرو خیلی خیلی زحمت کشید و از جانش مایه گذاشت حالا نوبت من است که برای دلگرمی مادر و تحقق آرزویش که چیزی نیست الا در آغوش کشیدن خسرو، از هر اقدامی که ضروری باشد کوتاهی نکنم و آماده هستم ولو این که لازم باشد به آلبانی سفر کنم." در خاتمه ی ملاقات بسیار صمیمانه مدیر انجمن با خانواده خسرو سلیقه دار عضو اسیر رجوی در زندان مانز آلبانی، بر ادامه فعالیت مشترک مبنی بر رهایی تمام اسرای گرفتار در فرقه بدنام رجوی سوگندی دوباره یاد شد و در پرتو عنصر امید، میثاقی دیگر بار با خدای مهربان بسته شد.

تنظیم گزارش: دقتکار

فرازی از "کتاب خداوند اشرف از ظهور تا سقوط" – قسمت یازدهم

نوشته سید حجت سید اسماعیلی

انجمن نجات تهران

گرفتار شدن در فرقه ها مسیر بی بازگشت است، همیشه کسانی هستند که فریب گروه های فرقه ای را خورده و مسیر زندگی شان به کلی عوض می شود. آن ها هرگز فرصت نمی کنند و شاید کمتر کسانی و آن هم بعد از سالیان سال بتوانند تجربیات و آنچه بر سرشان آمده را بنویسند و این زمان کافی است تا نفرات بیشتری در بند گروه های فرقه ای گرفتار شوند.

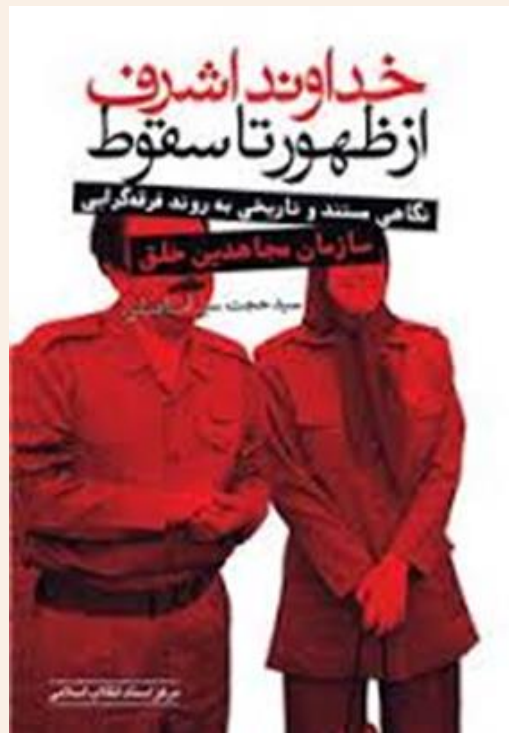
مجاهدین با شگردهای مختلف و با اعضای عضوگیر حرفه ای همیشه در تلاش برای به تور انداختن اعضای جدید بوده و هستند. آن ها به اندازه ی کافی انعطاف پذیر هستند که بتوانند با توجه به هر محیط و شرایط و با توجه به روحیات و خلق و خوی افرادی که در چنین محیط هایی زندگی می کنند،

نقشه هایی برای به دام انداختن آن ها طراحی کنند. آن ها خیلی هنرمندانه و ماهرانه روی طعمه های خود کار کرده و نهایتاً آنان را جذب گروه می کنند.

آن ها هرگز از نهایت کار و وضعیت داخلی تشکیلات به جز مواردی که باعث جذب اعضای جدید می شد، چیزی به کسی نمی گویند.

به اعضای عضوگیر راه های مختلف جذب را می آموزند و به آن ها یاد می دهند که چگونه روی سوژه های خود کار کنند. آن ها افرادی حرفه ای و سمج هستند و در این میان هیچ کسی را از گزند آن ها گریزی نیست. برای تشکیلات فرقه ای مجاهدین ملیت انسان ها فرقی نمی کند، آن ها متناسب با شرایط محیطی و زیستی حتی افرادی با ملیت های مختلف را هم جذب گروه می کنند و از هر فردی در راستای اهداف مشخصی بهره می گیرند. کسانی هستند که تنها در کادر کمک های مالی به تشکیلات فرقه جذب می شوند. تشکیلات هم به خوبی می داند که از آن ها مرد جنگی برای خط مقدم نبردشان در نمی آید و تلاش می کنند با توجه به موقعیت سیاسی و اجتماعی سوژه او را در نقطه قوت هایش به کار گیرند.

اگر به ترکیب جمعیتی فرقه ی مجاهدین نگاه کنید افرادی هر چند محدود از ملیت های مختلف از جمله: فرانسوی، چینی، عرب زبان، انگلیسی و ... نیز در بین آن ها حضور داشتند که برخی از آن ها در عملیات مختلف کشته شدند و برخی ها هم پس از مدتی فرقه را ترک کردند.



حتی برخی از این نیروها هم که از کشورهای مثل امارات، پاکستان و ترکیه با ترفندهای کاریبایی، دادن حقوق و حتی بردن آنان به کشورهای اروپایی و گرفتن پناهندگی، به کشور عراق و اردوگاه اشرف برای بازسازی فکری اعزام شده بودند، پس از مدتی ماندن در سیستم پذیرش، که فهمیده بودند فریب خورده اند و راه بازگشتی هم وجود ندارد، دست به خودکشی زدند و سازمان هرگز اخبار و اطلاعات آن ها را علنی نکرد.

خودکشی اعضای که به هر دلیلی خواهان جدایی بودند، به ویژه بعد از سال های ۱۳۷۰ - ۱۳۶۹ و سخت شدن شرایط در تشکیلات فرقه ای مجاهدین و افزایش فشارهای روحی و روانی مضاعف به اعضای فرقه، که در راستای روند بازسازی فکری انجام می گرفت، زیادتر شد. اعضای مخالف تاب مقاومت نیاورده و دست به خودکشی می زدند. این روند تنها اعضای جدید و پذیرشی را شامل نمی شد و بدنه تشکیلات و اعضای قدیمی را هم در برمی گرفت. کسانی که حتی چندین بار در عملیات مختلف شرکت کرده بودند خواهان جدایی از تشکیلات فرقه بودند، ولی تشکیلات نه تنها به آن ها اجازه ی خروج نمی داد بلکه به وحشیانه ترین شیوه ها آن ها را تحت انواع فشارهای روحی و روانی و حتی فیزیکی قرار می داد. به عنوان نمونه یعقوب کر از اعضای با سابقه و تقریباً بالای بیست سال سازمان در قرارگاه علوی و در سال ۱۳۷۸ و یا ۱۳۷۹ (مقر ارتش سوم و یازدهم) در حین نگرهبانی با شلیک گلوله به مغز خود به زندگی اش پایان داد. وی دایم تحت فشار تشکیلات و تحت نظر فردی به نام حسین ابریشمچی با نام مستعار کاظم از مسئولین قرارگاه علوی بود. او از جمله کسانی بود که خواهان جدایی از تشکیلات فرقه ای مجاهدین شده بود ولی او را آن قدر در نشست های عمومی تحت انواع شکنجه های روحی و روانی قرار داده بودند که کاملاً افسرده شده بود و تقریباً از آن به بعد با کمتر کسی ارتباط برقرار می کرد و تنها یک کالبد بی روحی بود که در تشکیلات حضور داشت.

طی این سال ها موارد دیگری از خودکشی در گوشه و کنار قرارگاه های مختلف ارتش رجوی اتفاق می افتاد، مثل خانم آلان محمدی در قرارگاه اشرف. او نیز با سلاح و به هنگام دادن پُست دست به خودکشی زده و به زندگی اش خاتمه داد و یا کریم پدرام از اعضای قرارگاه حبیب، که او نیز در طی همان سال ها و در حین یک مأموریت مرزی با شلیک گلوله ای به زندگی اش خاتمه داد. هر چند سازمان تلاش می کرد آن ها را شلیک ناخواسته جلوه دهد ولی چه کسی بود که نداند این موارد خودکشی ناشی از فشارهایی است که تشکیلات بر آن ها وارد آورده بود.

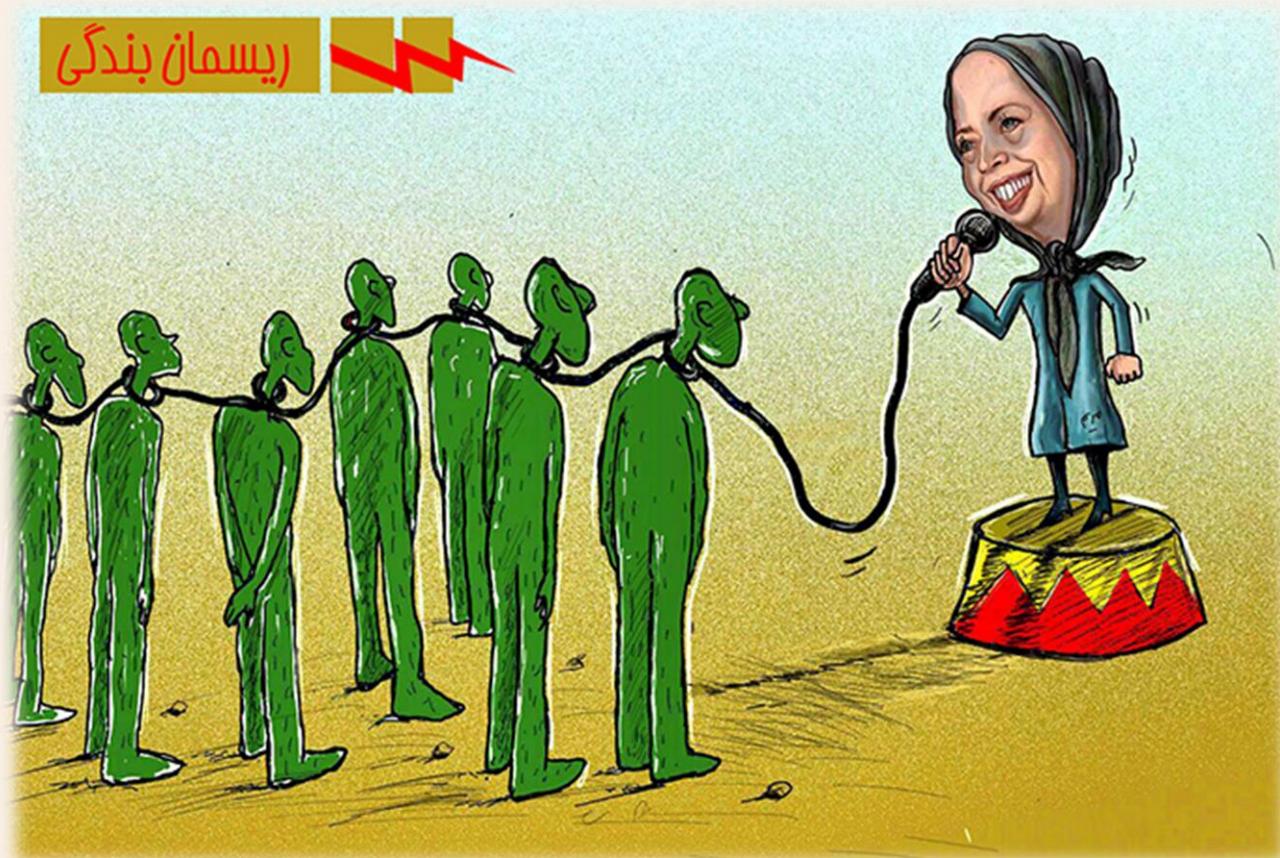
مورد دیگر از خودکشی در قرارگاه اشرف و مربوط به ارتش هفتم بود. نامبرده خدام گل محمدی نام داشت. او هم مثل بقیه خواهان جدایی از تشکیلات فرقه ای رجوی بود و از آنجایی که هیچ راه برون رفتی نداشت، به هنگام تنظیف سلاح با بنزین خود را به آتش کشید و به زندگی اش پایان داد. این ها تازه بخش محدودی بود که بیان شد.

در بحث ها و نشست های مسئولین، از تمام کسانی که به دلیل فشار روحی و روانی دست به خودکشی زده بودند، به عنوان آدم های مسأله دار و نداشتن تعادل روحی و روانی و ضعیف النفس نام می بردند و صد البته تشکیلات در خلوتگاه خود کاملاً از این اقدام آن ها راضی بود، چرا که می دانست اگر پای این آدم ها به بیرون از تشکیلات برسد، دست به افشاگری در مورد چیزهایی خواهند زد که جهان از وجود آن بی خبر است.

جذب اعضای جدید برای فرقه به شکلی که اشاره شد از یک سو اوج دنائت و بی رحمی سران فرقه را نشان می دهد که چگونه برای رسیدن به اهداف شوم فرقه و رهبری آن، از هر ابزار و تکنیکی برای تجاوز به حریم هویت اجتماعی و عقیدتی اعضای جدید استفاده کرده و انسان های بی گناهی را خرج مطامع دنیا طلبی خود و گروهی شان می کنند و از سوی دیگر این کار نشان دهنده ی توان بالایی به کارگیری فریب و به روز بودن این شیوه ها برای جذب نیروهای جدید در تشکیلات فرقه ای مجاهدین است و هیچ مرزی هم در این کار وجود ندارد.

برگرفته از کتاب "خداوند اشرف" صفحه های: ۲۷۹ الی ۲۸۲ تنظیم از عاطفه نادعلیان

انجمن نجات اراک



من نبودم، مریم بود



انجمن نجات آذربایجان شرقی - ۲۵ آذر ۱۳۹۷

داستان عجیب گم و گور شدن مسعود رجوی، سر کلاف دراز من نبودم، من نبودم، مریم بود، است.

آب که سر بالا برود، قورباغه ابوعطا می خواند. ابوعطا خواندن قورباغه های رجوی، هم از این باب است. همه تحلیل های آب دوغ خیاری رجوی، از پس هم، غلط از آب درآمد. سیر تحولات طبیعی منطقه که به راحتی قابل تحلیل و پیشگویی بود، اما به دلیل این که رجوی می خواست همه را به نفع خود تحلیل کند، اشتباه از آب درآمد. مسعود هر چقدر تلاش کرد نتوانست در مسیر این آب ها شنا کند و ناچار هر صدایی را به ابوعطا خواندن آن قورباغه تعبیر نمود، عاقبت هم صلاح را در شروع غیبت دید و در رفت! مریم را وسط گود و منجلاب بدبختی هایش تنها گذاشت. مریم هم از آن روز به بعد هر تلاشی کرد، بدتر در باتلاق رجوی فرو رفت! نیروها یکی از پس دیگری راه فرار و خروج را پیش گرفتند. او هم به هر ضرب و زوری بود، از آن روز فقط تلاش کرده که جلوی فرار نیروها را بگیرد، اما نشد که نشد.

از دجالیت رجوی همین بس که تا دید هوا پس است، غیب شد! هیچ کس هم حق نداشت در این مورد سؤال کند.

واقعیت این است که مریم قجر از همان ابتدا مثل یک عروسک، در خیمه شب بازی های مسعود رجوی به روی سن آورده می شد و لال و کر از سن پایین می آمد.

مریم قجر، امروز در آلبانی سکandar یک کشتی بدون ناخدایی شده است که این کشتی در گرداب های طوفانی بسیاری به این سو و آن سو کشیده شده و در بین موج های طوفانی در حال غرق شدن است. مریم همیشه در پشت سر مسعود پنهان می شد و

اشتباهاتش زیاد به چشم نمی آمد. اما امروز ناتوانی و عجز مریم قجر بر کسی پوشیده نیست. همگان نیز می بینند که او عرضه نگه داشتن چند مرغ و خروس را ندارد، چه برسد به رهبری یک فرقه!

با خرج هزاران دلار سعی می کند نمایش هایی برپا کند تا روی اوضاع نزار فرقه، خاک بپاشد! اما تا کی این بازی را می خواهد ادامه دهد؟ تا کی می تواند با پنهان کاری و پلیس بازی، از آمار بالای جادشگران مراقبت کند تا رسانه ای نشود؟

بی شک امروز با شکست های پی در پی سیاسی، مریم قجر نیز باید سراغ یک سوراخ موش دیگر بگردد. اما جا دارد که از سرانجام شوم سایر دیکتاتورهای مثل صدام و مسعود، درس بگیرد و تا دیر نشده، دست از سر فرزندان این مرز و بوم بردارد.

در گروه های فرقه ای مثل فرقه رجوی، معمولاً انتقال قدرت، به سختی انجام می گیرد، زیرا هیچ رهبر فرقه ای، نمی آید ثروت بی کران و قدرت نامحدود خود را به نام دیگری انتقال دهد. معمولاً سوابق گروه های سکت و عقب مانده نشان داده است که فقط، پس از مرگ یک رهبر خودکامه، جانشینان احتمالی ابتدا به هر دلیل ممکنه او را غایب می نامند، سپس یکی از نزدیکان رهبر، به صورت تدریجی قدرت را به دست می گیرد! این روند انتقال قدرت می تواند تا چندین سال هم طول بکشد!

پس از شروع غیبت مسعود رجوی در گرماگرم جنگ و شغب عراق، خلع سلاح و تعطیلی اشرف و اخراج از عراق؛ اعضای فرقه دیگر تابعیت از هیچ کسی را قبول نمی کنند! چرا که اکثراً می گویند، ما پذیرفته بودیم تحت رهبری مسعود رجوی در سازمان باشیم. اکنون که او نیست، ما هم نیستیم.

پس مریم قجر، ابتدا باید خود را از این بحران مشروعیت برهاند، سپس اگر کسی رهبری او را پذیرفت، شروع به زندان و سرکوب فرقه ای کند.

این بحران دامنگیر مشروعیت رهبری، به اضافه سن و سال بالای اعضای حاضر در فرقه، دو پارامتری است که سازمان و رهبران سرکوبگرش، می باید بعد از این با آن دست و پنجه نرم کنند.

اگر امروز مسعود نیست، مریم مسئول رسمی همه ی جنایات اوست، مریم در دادگاه خلق محکوم است و چون این سکنداری را قبول کرده است یا باید او هم گم و گور شود یا مسئولیت همه ی جنایات را پذیرفته و گردن زیر تیغ عدالت بنهد. . .

فرید

همسر و فرزندان سید ولی محمد زاده چشم به راهش هستند.



انجمن نجات گیلان - ۲۶ آذر ۱۳۹۷

سید ولی محمد زاده از افسران ارتش جمهوری اسلامی ایران با سابقه خدمت هفت ساله در گیر و دار جنگ تحمیلی، مابعد نقش آفرینی تحسین برانگیز در موضع دفاعی از آب و خاک و وطن زیبایش ایران به اسارت صدامیان درآمد و در هنگامه تبادل اسرا در اثر اغفال و مغزشویی باند مافیایی رجوی از چاله به چاه عمیق بطالت کشانده شد و ضمن دوری ۳۰ ساله از همسر و دو فرزند دلاورش، با فرقه ای همراه شد که هیچ وقت و هیچ گاه انتخابش نکرده بود.

از والدینش؛ پدر در هنگام بدرود حیات بی آن که بتواند حاصل عمرش را در آغوش بفشارد، چشم انتظار جان به جان آفرین تسلیم نمود و مادر پیر و ناتوان در بستر بیماری کماکان چشم انتظار فرزند دلبندهش لحظه شماری می کند.



تراژدی صعب، سنگین و غمبارتر در آنست که علاوه بر والدین رنج دیده از ظلم و جور رجوی، قربانیان دیگری از این خانواده روستایی یافت می شدند که به طور مضاعف متحمل فشار معیشتی زندگی خاصه خلأ نبود همسر و پدر را با تمام وجود احساس

کردند و می کنند و آنان کسانی نیستند الا همسر وفادار سید ولی و دو فرزند پسرش که در طول ۳۰ سال گذشته بسا سختی و ناملایمات را به جان خریدند و برای لحظه دیدار همسر و پدر به خدای خود متوسل شدند.



محمد طاهر از برادران سید ولی عضو اسیر رجوی در آلبانی در سالیان گذشته از هیچ کوششی برای رهایی سید ولی از چنگال اختابوس رجوی و رسیدن برادر اسیرش به کانون پر مهر خانواده دریغ نکرد. طوری که بارها و بارها خود را به اضلاع چهارگانه اسارتگاه اشرف در عراق ناامن رساند و سید ولی را فریاد کرد که متأسفانه نه تنها صدای بغض آلودش به گوش سید ولی اسیر نرسید و مطالبه به حقش را پاسخ نگرفت، در عوض گمارده های رجوی سرش را با سنگ هدف گرفتند و شکستند.

در دیدار اخیر با محمد طاهر، ایشان را بسیار نگران و مضطرب دیدم و با در آغوش کشیدنش از احوال ایشان و خانواده خاصه فرزندان آزردہ دل سید ولی جويا شدم که با آهی جگرسوز گفتند: "من هم از شما به خاطر همه زحماتتان ممنون و متشکرم. امیدوارم روزی برسد که خبر خوشی از شما در خصوص رهایی برادرم از خانه عنکبوتی و سالمندان رجوی در آلبانی و بازگشتش به وطن و خانه و کاشانه خودمان را داشته باشم و برای دیگر اعضای خانواده ام به سوغاتی ببرم. حقیقت امر مادرم سالمند و بیمار روی تخت بیمارستان چشم انتظار دلبندش سید ولی است و دائم نام سید ولی را زمزمه می کند و خبرش را از من می گیرد و من هم چاره ای ندارم الا این که نزد شما بیایم و از ایشان خبرگیری کنم. همسر و فرزندانم هم که دیگر به طور مضاعف فکر و ذکرشان سید ولی است و همه این ها موجب شده که سیلی از غم و اندوه خانواده مان را در بر بگیرد و دلسرد مان بکند ولی هنوز من امید دارم که روزی برادرم برمی گردد."

ترور افراد در دهه ۶۰ توسط فرقه رجوی با چه اهدافی صورت می گرفت؟



انجمن نجات گلستان - ۲۶ آذر ۱۳۹۷

اصولاً ترور در جامعه ای شکل می گیرد که هیچ زمینه ای برای گفتگو و تعامل وجود نداشته باشد و فضای اختناق و سرکوب در جامعه حاکم باشد و همه راه های کنشگری برای فعالان سیاسی و مخالفان دچار انسداد شده باشد و امکان برگزاری میتینگ، انتشار نشریه، فعالیت حزبی و حضور در عرصه های اجتماعی برای بیان عقاید وجود نداشته باشد و برای فعالان حزبی و سیاسی مجازات های سنگین اعدام و حبس های طولیل مدت از جانب حاکمیت اعمال گردد و به ناچار مجبور به فعالیت زیرزمینی و در صورت تشدید محدودیت ها به اقدامات خشونت آمیز دست یازند.

با توجه به مطالب پیش گفته و تحلیل شرایط اجتماعی دهه ۶۰ می توان ادعا کرد که جامعه با چنین بن بستی مواجه نبود و اگر چه زد و خوردهای تحریک آمیزی از هر دو طرف مدافعان حاکمیت و سازمان در گوشه و کنار شهرها وجود داشت اما از جانب حاکمیت اقدامات سیستماتیک سازمان یافته در چارچوب قانون یا توسط نهادهای قانونی و مجازات های فوق وجود نداشت پس چه عاملی سازمان را به سمت و سوی اتخاذ تصمیم فاز نظامی سوق داد و تاکتیک نظامی را در پیش گرفت؟

مسئول نظامی شیراز در ذکر خاطره ای ماجرا را این گونه برای ما توضیح داد:

ما از مسئولین رده بالا سؤال کردیم چرا تاکتیک سازمان به سرعت و بدون مطالعه و با چه تحلیل روشنی از اوضاع، از فاز سیاسی به نظامی مبدل شد و این راهکار را برگزید؟

آن ها به ما توضیح دادند ما باید به قدرت برسیم تا اهدافمان را عملیاتی کنیم بنابراین با توسل به نیروی نظامی، حاکمیت را که اکنون درگیر جنگ و با مشکلات فراوانی مواجه شده است باید ساقط نمود .

پرسیدم چرا پیرمردها و ائمه جمعه مثل آقایان؛ دستغیب، مدنی، صدوقی که از افراد با سابقه در انقلاب و دیانت هستند و افراد عادی را باید ترور کنیم؟

پاسخ دادند ائمه جمعه همچون عمود و ستون نظام هستند و همان طور که برای فروپاشی یک ساختمان باید ستون های آن را در هم کوبید باید این افراد را ترور کنیم که نظام بی آینده شود و متلاشی گردد و هواداران نظام را باید بزنیم تا کسی جرأت دفاع از نظام را نداشته باشد و با این رعب و وحشت شما ابتکار عمل را در دست بگیرید و از همانجا افراد همدیگر را آقای استاندار و وزیر خطاب می کردند.

ایشان در مورد فاز نظامی کاملاً بریده بود و به باور خودش همه وعده های سازمان را واهی و تحلیل ها را غیر واقعی و اهداف سازمان را دست نیافتنی توصیف می نمود و ترور های کور این روزهای داعش در نقاط مرزی بی گمان بی شباهت با آن شرایط نیستند. ایجاد رعب و وحشت به هر قیمت ممکن برای انجام مأموریت های بی سرانجامی که جز نفرت روز افزون برای این جماعت پیامد دیگری نخواهد داشت.



بزرگترین خانه سالمندان جهان کجاست ؟

The Greatest Nursing Home in the world

ایران اینترلینک - تیرانا، آلبانی - ۲۷ آذر ۱۳۹۷

یک شهروند آلبانیایی که نخواست نامش فاش شود شرح مختصری از بازدید چند ساعته خود را از اردوگاه مجاهدین در شهر تیرانای آلبانی را به رشته تحریر درآورد:

به سرعت کت و شلوارم و کفش هایی که دیشب برقشان انداخته بودم را پوشیدم و راه افتادم؛ قرار بود از اردوگاه یک گروه مخالف حکومت ایران بازدید داشته باشیم. عده ای از افراد این گروه درون شهر به دنبلمان آمدند تا ما را همراهی کنند. آن ها زبان انگلیسی را نسبتاً خوب صحبت می کردند اما گاهی به خاطر کهولت سن برخی واژه ها و عبارت ها را فراموش می کردند.



به هر حال با آن ها راه افتادیم و پس از خروج از شهر به محوطه ای تقریباً کشاورزی در حاشیه شهر تیرانا رسیدیم. ماشین ها جلوی درب ورودی یک کمپ جدیدالتأسیس متوقف شدند و خانم چاقی که عینک ذره بینی به چشم داشت و صورتش پر از چین و چروک بود با طمأنیه و آرام آرام از درب نگهبانی به سمت ما آمد. تا چشمش به همراهان ما افتاد خنده ای کرد و با اشاره ی دست اجازه داد تا وارد شویم.



ماشین ها از کنار چند سوله و ساختمان نوساز گذشتند و بغل یک سالن اجتماعات متوقف شدند. گروه ما مورد استقبال چند نفر از مسئولین گروه ایرانی قرار گرفت و برای پذیرایی به داخل سالنی راهنمایی شدیم. من هم پشت سر آن ها وارد سالن شدم. اولین نگاهم که به حضار افتاد کمی متعجب شدم. جمعیت حاضر زنان و مردانی بودند که لباس های مرتبی به تن داشتند اما میانگین سنی آن ها ۶۰ تا ۷۰ سال بود. من به وضوح می توانستم چین و چروک صورت ها، سرهای بی مو، شانه های افتاده، کمرهای قوز کرده، سمک های در گوش و عینک های روی چشمشان را ببینم. خصوصاً وقتی می خندیدند دندان های ریخته بعضی شان حسابی جلب توجه می کرد.



من برای این که از این فضای پیرمردی فرار کنم به آرامی در گوش سرپرست گروه گفتم: تا شما صحبت می کنید من هم یک دوری در اطراف می زنم. سریع خودم را از سالن به بیرون رساندم تا چرخی در مجموعه بزنم. یکی از ایرانیان آنجا که به نسبت بقیه جوان تر بود و سعی داشت خودش را خنده رو نشان بدهد، فوری به سمت من آمد تا همراهی ام کند. هنوز ساخت و ساز در

جریان بود ولی هر چه چشم چرخاندم نه کودکی دیدم نه نوجوانی نه دختری نه پسری! از همراهم که در واقع مراقب من بود با اشاره و کلمات شکسته بسته پرسیدم بچه های کوچک و دختران زیبا کجا هستند؟ او هم با اشاره و کلمات شکسته بسته به من گفت: ما بچه نداریم و همه اینجا مجرد هستیم ما تصمیم گرفتیم زنان را از مردان جدا کنیم و تولید مثل نداشته باشیم تا بهتر مبارزه کنیم!



با تعجب سری برایش تکان دادم و به سمت یک سالن که خوابگاه آن ها بود رفتم و از پنجره به داخلش نگاهی انداختم. ۲ عکس بزرگ از مسعود و مریم رجوی بر دیوار خوابگاه نصب شده بود. ویلچر، واکر، عصا، انواع قرص و دارو، پنپرز و ... چیزهایی بودند که در نگاه اول کاملاً جلب توجه می کرد. عده ای روی تخت ها مشغول چرت زدن و بعضی مچاله روی ویلچرشان؛ چند نفری هم به تلویزیونی که روی دیوار نصب شده بود با چشمان خواب و بیدار نگاه می کردند.



همراه من به آرامی دستم را گرفت و به سمت دیگری از محوطه برد. ماشین کوچکی از کنار ما عبور کرد در حالی که مرد سفید مویی در صندلی عقب آن در حال گریه کردن بود. علتش را از همراهم پرسیدم خندید و با دستش اشاره ای به سرش کرد و گفت: فراموشی دارد .. آلازایمر .. معمولاً چند بار در طول روز گم می شود. در عراق که بودیم او راننده تانک بوده ولی حالا ...



واقعاً شرایط داشت جالب می شد. کمی آن طرف تر چند نفر از زنان میانسال در حالی که روسری به سر داشتند روی یک نیمکت در برابر آفتاب نشسته بودند چند نفر از همسن و سالان خودشان هم در نزدیکی آن ها مشغول نرمش و پیاده روی بودند. به سمت آن ها رفتیم، همراهم چیزی به فارسی به آن ها گفت که همه آن ها خندیدند.



چین و چروک صورتشان بیش از هر چیز دیگری خودنمایی می کرد. سر صحبت را با یکی از این پیرزن ها باز کردم و با زبان اشاره و نفر همراه و کمک بقیه افراد ازش پرسیدم: خانواده ات کجا هستند؟ چون فکر می کرد ما هم مثل خودش گوشمان سنگین شده با صدای بلندی جواب داد: من و همسر ۴۰ سال قبل تنها فرزندم را با یک تاکسی به درب خانه پدرم در تهران فرستادیم و گفتیم به عراق می رویم و زود برمی گردیم. اما مبارزه طولانی شد. پدر و مادرم مردند، همسر در عراق مرد و او را در قبرستان مروارید خاک کردیم.

یکی از اقوام در بغداد در لیبرتی مرد و من هم تازه از بیمارستان آمریکایی تیرانا مرخص شدم. ۳ ماه آنجا بستری بودم و چند جای بدنم را عمل کردم احتمالاً من هم اینجا خواهم مرد. با گفتن این جمله اشک از چشمانش سرازیر شد. یکی دیگر از خانم هایی که آنجا نشسته بود به جای نامشخصی خیره خیره نگاه می کرد و در طول آمدن و رفتن من هیچ تغییری در حالتش پیدا نشد. دوباره پرسیدم با خانواده ات تماس دارید؟ تلفن می زنید؟ به ملاقات شما می آیند؟ سری تکان داد و با همان صدای بلند گفت ما با هیچ کس و هیچ کجا ارتباطی نداریم. هیچ اصلاً.

خانم سوم که کمی لبش افتاده بود با صدای گرفته و خش دار گفت: ولی من اینجا را دوست ندارم انگار غم عالم را دارد، من خیلی اهل کار و فعالیت بودم اما این سخته آخری با دستش هم اشاره ای به پای ورم کرده اش کرد و ادامه داد: پسر برادرم در عراق با ما بود ولی وقتی اینجا اومدیم با دوستش فرار کرد و به کمپ پناهندگان سازمان ملل در تیرانا رفت.

از آن ها جدا شدم و با استفاده از اینترنت گوشی ام در مورد بیمارستان آمریکایی تیرانا که آن خانم گفته بود جستجو کردم . چیزهای جالبی پیدا کردم و معلوم شد تعداد زیادی از بیماران آن ها، اعضای همین گروه هستند که مشکلات جسمی و روحی فراوانی را با خود حمل می کنند. در فرصتی که مانده بود چرخه در محوطه و بعضی ساختمان های دیگر زدم. در چهره ی هیچ کسی نشانه ای از خنده و امید ندیدم همه عبوس، افسرده و درهم بودند انگار که نفر بعدی که قرار است عزرائیل به سراغش برود او خواهد بود.

بعد از حدود یک ساعت نزد گروه برگشتم، آخرهای گردش بود. افرادی که اطراف بازدیدکنندگان بودند با اعضایی که من دیده بودم اندکی متفاوت بودن، کمی سن و سالشان پایین تر بود. البته این نوعی نمایش بود که سازمان برای ما ترتیب داده بود.

در ادامه ما را به سالی بردند که تقریباً ۱۰۰ نفری در آن جمع بودند. چند موزیک مهیج که به آن انقلابی می گفتند، پخش کردند به نحوی که همه ی افراد سالن حتی یکی دو نفر از افراد مسن و سالخورده هم به شدت هیجانی شده بودند. این شرایط، حال و هوای کمپ بازماندگان و کهنه سربازان جنگ جهانی دوم را در ذهنم تداعی می کرد.



در مسیر بازگشت، برداشت خودم را از آنچه که در کمپ تیرانا دیده بودم و اوضاع اسفبار ۲۵۰۰ نفر از ساکنین آن به همراهانم گفتم و همچنین گفتم که به نظر من آنجا به تنها چیزی که شباهت دارد خانه سالمندان است. خانه سالمندانی که شاید بتوان آن را بزرگترین خانه سالمندان جهان نامید. من اگر بتوانم حتما نماینده گینس را برای ثبت جهانی به این جا می فرستم.

یکی از همراهانم حرف های من را گوش کرد و گفت: این که ما اینجا می آییم و دل این پیرمردها و پیرزن ها را شاد می کنیم کار بدی است؟! تو فکر می کنی پول هایی که برای این ها خرج می شود برای مبارزه کردن این هاست؟! نه صرفاً برای زنده نگه داشتنشان است. ببین! اینجا یک تبعیدگاه دورافتاده است!





"فرقه بدبختی"



انجمن نجات اراک - ۱ دی ۱۳۹۷

انجمن نجات استان مرکزی (اراک) مصاحبه ای با آقای بهمن هاشمی برادر **فرزین هاشمی** (از اعضای کمیسیون خارجه شورای ملی فرقه رجوی) انجام داده که توجه شما را به این مصاحبه جلب می کنیم.

آقای هاشمی ما می خواهیم با شما یک مصاحبه مختصر و مفید در رابطه با برادر تان داشته باشیم. اگر اجازه دهید مصاحبه را شروع کنیم.

آقای هاشمی زمانی که فرزین در ایران بود به چه کاری اشتغال داشت؟

زمانی که فرزین در ایران بود درس می خواند و از هر چه می گذشت از درسش نمی گذشت. اکثر بچه های ساکن محلات او را به لحاظ رفتار و کردار می شناختند. در آن زمان دیپلم گرفتن مشکل بود ولی او سخت درس خواند و دیپلمش را گرفت، فرزین قصد داشت برای ادامه تحصیل به خارج برود و در خارج ادامه تحصیل بدهد.

فرزین دیپلم گرفت به خارج سفر کرد؟

بله

به کدام کشور و چه سالی؟

سال ۵۷ برای ادامه تحصیل به انگلستان سفر کرد، بعد از ۲ سال یعنی سال ۵۹ به ایران آمد. چند ماهی در ایران بود و مجدداً به انگلیس برگشت، ما هم با فرزین در ارتباط بودیم. یک سال گذشت فرزین با ما تماس گرفت و می خواست برای مدتی به ایران برگردد و برگشت. ولی با یک خانم انگلیسی! یاد می آید ما با دیدن آن زن تعجب کرده بودیم. از فرزین سؤال کردیم این زن کیست؟ در جواب گفت قرار است من با این زن ازدواج کنم. چند ماهی در ایران بودند و با آن خانم به انگلیس برگشت ... فکر کنم سه ماه از رفتن آن ها از ایران طول کشید که فرزین با ما تماس گرفت و گفت من ازدواج کردم. اتفاقاً همه ما خوشحال شدیم و به هردوی آن ها تبریک گفتیم. دقیقاً یادم نیست ۵ الی ۶ سالی ما یعنی کل خانواده با فرزین در ارتباط بودیم و شماره تلفن او را داشتیم با همان شماره تماس می گرفتیم. عکس زن و بچه خودش را برای ما پست می کرد اما بعد از آن مدتی بود که فرزین با ما تماس نمی گرفت ما نگران او شدیم هر چه به شماره فرزین زنگ زدیم جواب نمی گرفتیم. خیلی سعی کردیم با فرزین تماس بگیرم ولی متأسفانه موفق نشدیم ارتباطمان را برقرار کنیم. تا این که پس از چند سال ارتباطات مختصری با ما مجدداً برقرار شد و یا گه گاهی نامه، عکس، تصویر و بسته هایی برایمان ارسال می کرد و درست در همان وقت خبر جدایی از همسرش را به ما داد که باعث ناراحتی همه اعضای خانواده شد ولی نمی دانم چرا چند وقتی است دوباره ارتباط قطع شد و ما از حال وی بی خبر و نگران هستیم.

چگونه فهمیدید که فرزین به فرقه پیوسته؟

بعد از چند سال پیگیری به ما اطلاع دادند که فرزین به سمت فرقه رفته، من و خانواده ام شوکه شدیم! باورش برای ما سخت بود

وقتی فرزین ایران بود با فرقه آشنایی و یا فعالیت داشت؟

خیر، کل خانواده ما با حزب و یا گروهی فعالیت نداشتند ... آقای بصری همان طور که فرقه رجوی شما را فریب داد و چندین سال عمر شما را به تباهی کشید برادر من را هم فریب دادند. فرزین اهل این برنامه ها نبود که برای فرقه یا گروهی کار کند و یا به آن ها بپیوندد. فرقه رجوی علاوه بر تروریست بودنش مخرب هم هست. من نمی دانم برادر من در فرقه به دنبال چیست؟! مردم ایران از فرقه رجوی متنفرند. در ایران کسی آن ها را نمی خواهد. فرقه رجوی با فریب باعث شد فرزین زن و ۲ فرزندش را رها کند من برای فرزین متأسفم با سوادى که داشت فریب دشمنان مردم ایران را خورد و در دام آن ها افتاد.

آقای هاشمی حرف ناگفته ای دارید؟

چند کلامی می خواهم با برادر من داشته باشم ... فرزین جان شما که کمبودى نداشتی! هم به لحاظ مالی و هم به لحاظ سواد .. چرا خودت را به خاطر یک سری وطن فروش بدبخت کردی گناه زن و فرزندانت چه بود که آن ها را رها کردی؟! چندین سال در فرقه رجوی کجا را گرفتی؟ آیا به هدفی که داشتی رسیدی! مگر فرقه رجوی هدفی غیر از دشمنی با مردم ایران و مزدوری دارد.

هنوز هم دیر نشده خودت را نجات بده، لااقل ما بقی عمرت را آزاد زندگی کن تمام خانواده دلشان برای شما تنگ شده امیدوارم در آینده نزدیک خبری به دست ما برسد که فرزین از فرقه بدبختی جدا شده و یک زندگی آزاد برای خودش انتخاب کرده است. با تشکر از شما آقای بهمن هاشمی که وقت خودتان را در اختیار ما گذاشتید. واقعا آقای هاشمی به خوب نکته ای اشاره کردید. "فرقه بدبختی"، فرقه رجوی فرقه بدبختی است، هر کس وارد فرقه رجوی شود بدبخت می شود، باز هم انجمن نجات از شما کمال تشکر را دارد.

من هم از شما تشکر می کنم. من تا آزادی برادرم فرزین از اسارت فرقه همکاری خودم را ادامه خواهم داد.



فراق طولانی دو برادر



افکار رجوی شاید از طالبان افغانستان هم کثیف تر است.



انجمن نجات مازندران - ۲ دی ۱۳۹۷

به همراه دوستان وقتی به شهر بابل رسیدیم تماسی با خانواده آقای یآوری گرفتیم و خواهان دیدار با وی شدیم. آقای یآوری مانند همیشه با خونگرمی خواهان دیدار شد. ما نفرات انجمن به منزل آقای محمد علی یآوری رفتیم و وی با دیدن ما بسیار خوشحال شد. توضیح این که برادر ایشان یعنی **شاه نور (نورالله) یآوری** هم چنان تحت مغزشویی در تشکیلات جهنمی رجوی قرار دارد.

اولین سؤالی که برای آقای یآوری وجود داشت این بود که چرا برادرم تماس نمی گیرد؟ مگر آنان نمی گویند خلق و ... چرا برادرم با خانواده تماس نمی گیرد؟ چرا رجوی مانع این کار می شود و ...

وقتی به آقای یآوری توضیح دادیم که فضای مناسبات سازمان چگونه است و به کسی اجازه تماس نمی دهند و در تشکیلات مافیایی رجوی، خانواده کانون فساد نامیده می شود و فقط رجوی است که باید زن داشته و مرزهای وقاحت را درنور دیده که عنوان می کرد صاحب تمام زنان عالم است، فردی که این گونه افکار کثیف دارد چگونه می تواند از انسانیت بویی برده باشد.

هنوز زمان زیادی از دیدار ما با آقای یآوری نگذشته بود که فرزند ایشان هم در ملاقات ما حضور یافت. او وقتی متوجه شد که ما از دوستان سابق عمویش هستیم بسیار خوشحال شد و سؤال نمود که چرا شاه نور تماس نمی گیرد؟ چرا اکنون که پیر هم شده هنوز بر طبل توخالی می کوبد و به دنبال رجوی شیاد می باشد؟ ما در ایران زندگی می کنیم و شاهد خیلی از پیشرفت ها هستیم، درست است که مردم ما به لحاظ گرانی اکنون مشکل دارند ولی این گونه نیست که خواهان تغییر حکومت باشند.

فرزند آقای یآوری سؤال نمود که آیا شما در سازمان متأهل بودید یا خیر؟ وقتی به او توضیح دادیم که در فرقه رجوی ازدواج یک کار حرام به حساب می آید او بسیار ناراحت شد و عنوان داشت این کار از سنت های پیامبر اسلام است وقتی رجوی این گونه افکاری دارد از طالبان هم بدتر است چون آنان حداقل در این زمینه مشکلی ندارند.

هر چقدر که جلوتر می رفتیم و توضیحاتی که در زمینه های مختلف می دادیم فرزند آقای یآوری عنوان می کرد با سازمانی که این گونه افکار دارد اگر به قدرت برسد معلوم نیست چه شود؟! اگر اکنون آزادی داریم و می توانیم حرف بزنیم آن وقت دیگر قدرت هیچ کاری را نخواهیم داشت و مانند کشور کره شمالی خواهیم شد.

از بس صحبت کردن با این خانواده بسیار جالب و جذاب بود متوجه گذشت زمان نشدیم و مجبور بودیم که از نزدشان مرخص شویم ولی این قول را به آنان دادیم که در بازگشت به شهر بابل حتماً سری به آنان بزنیم.

به خانواده های اعضا می توان گفت که رجوی در ایران جایی نداشته و ندارد چرا که استقامت و آگاهی خانواده ها بود که رجوی مجبور شد کاخ فرعون خود را اشرف را تعطیل و به آلبانی بگریزد.

مادرمان اکنون در روزهای پایانی عمر خود می باشد.



انجمن نجات کرمانشاه - ۲ دی ۱۳۹۷

علیمراد لطفی از اسرای جنگ ایران و عراق است که در سال ۱۳۶۱ و زمانی که تنها ۱۶ سال داشت اسیر ارتش عراق می شود اما در یک معامله بین رجوی و صدام به اجبار به فرقه رجوی داده می شود و از آن زمان تاکنون آقای علیمراد لطفی گروگان فرقه رجوی ست.

برادران آقای لطفی می گویند در طی این همه سال نتوانسته اند حتی یک تماس معمولی تلفنی با برادرشان داشته باشند.

برادران لطفی پس از حضور گرم در دفتر انجمن نجات کرمانشاه حرف و خواسته شان این بود که اگر برادرشان "علیمراد" در فرقه آزاد است و سازمانی که او در آن است مدعی خلق و آزادی و مبارزه واقعی است باید برای اثبات این ادعای خود به برادر اسیرمان اجازه می داد که یک تماس و نه بیشتر با پدر و مادر در حال مرگ خود برقرار نماید.

این دو برادر گفتند وقتی این فرقه همه ی اعضای خود را از یک تماس و دیدار محروم می کند چگونه می تواند مدعی آزادی باشد.

ما چیز زیادی از برادرمان علیمراد نمی خواهیم، در این مقطع او تنها کاری که می تواند بکند این است با مادرمان که اکنون در روزهای پایانی عمر خود است تنها یک تماس برقرار کند تا مادرمان نیز از نگرانی و چشم انتظاری دق مرگ نشود و با وجدان راحت از دنیا برود.

در پی ملاقات آزادانه، می توانم پسرم را از چنگال رجوی برهانم.



انجمن نجات گیلان - ۲ دی ۱۳۹۷

دیدار صمیمانه با خانواده محمدتقی یوسفی عضو اسیر رجوی در آلبانی

محمد تقی یوسفی از اسرای گرفتار در فرقه ی بدنام رجوی است که هم اکنون در اسارتگاه رجوی در آلبانی محبوس است. ایشان متولد ۱۳۴۶ از روستای گیلاکجان شهرستان رودسر هستند که در سن ۱۸ سالگی به واسطه مادر لباس رزم و وطن دوستی پوشید و روانه جبهه حق علیه باطل علیه دشمن متجاوز شد که در تاریخ ۱۳۶۵/۲/۲۷ از لشکر ۲۱ حمزه در منطقه مهران به اسارت صدامیان درآمد.

در جریان تبادل اسرا مابعد قرارداد صلح ایران و عراق، خانواده دردمند و بزرگوار و چشم به راه خاصه مادر که دلبندهش را ملبس به لباس رزم روانه دفاع از آب و خاک میهن در دوران دفاع مقدس کرده بود، در انتظار بازگشت عزیزشان خانه را گل آذین کرده بودند که خبر ناگوار از اسارت محمدتقی در یک فرقه مخرب کنترل ذهن را از آزاده ها گرفتند و غم سنگینی را به جان خریدند که تاکنون ادامه دار بوده است.

آقای علیرضا یوسفی پدر محمد تقی و از فرهنگیان فرهیخته گیلان متعاقب سرنگونی صدام و هموارشدن مسیر دستیابی به اسیر دلبندهش در ارتباط نزدیک و فعال با انجمن نجات، بارها و بارها با وجود ناملازمات متعدد به عراق ناامن مسافرت نمود و در

مقابل اسارتگاه مضمحل شده اشرف به تحصن نشست و ملتمسانه فرزندش را فریاد نمود. شاید که به گوشش رسیده و دیداری هر چند کوتاه داشته باشد و در آغوشش بفشارد.

اما خواسته به حق پدر هیچ گاه به وقوع نپیوست و هر بار در پی بی مهری گماشته های رجوی با کوله باری از غم و اندوه به خانه بازگشت ولیکن کماکان به روزنه امید در به آغوش گرفتن عزیزش دل بسته بودند و مأیوس نمی شدند.



آقای یوسفی در دیدار پیشین با مسئول انجمن درد و دل کرده بود: "هیچوقت از خاطرم نمی رود که همسرم در آغاز دهه هفتاد در جریان تبادل اسرا و در چشم انتظاری بازگشت فرزندان وقتی متوجه به اسارت درآمدن عزیزمان در فرقه رجوی شد آن قدر غصه خورد و بی تابى کشید تا دق نمود و من ماندم با آرزوهای همسر و این که تعهد گذاشتم در ارتباط با انجمن نجات و خود جنابعالی در رهایی محمدتقی از اسارت رجوی کوتاهی نکنم و به شما قول می دهم تا رهایی محمدتقی و بازگشتش به کانون پر مهر خانواده کوتاهی نکنم و امیدوارتر از قبل در میدان باشم."

ایشان در ملاقات اخیر با آقای پوراحمد در دفتر انجمن نجات گیلان ضمن قدردانی از زحمات بی شائبه ایشان و سایر اعضای فعال انجمن نجات درخواستی داشتند مبنی بر این که: "نظر به این که آلبانی دیگر عراق نیست و زندان مانز آلبانی و به قولشان اشرف ۳ هم طبعاً نمی تواند چونان زندان بسته و کنترل شده اشرف در عراق باشد، از شما درخواست دارم که با ایجاد تسهیلات لازم البته به اتفاق شماری دیگر از خانواده های همدرد، بتوانم به آلبانی بروم و با تمسک به خدای سبحان و مهربان با اطمینان خاطر می گویم که در پی ملاقات آزادانه، می توانم پسر را از چنگال رجوی برهانم و با خود به وطن و کانون عاشقانه خانواده بازگردانم زیرا که به شرایط روحی و روانی وی مشرف هستم و خبرهایی دارم که ایشان مستعد بازگشت به وطن بوده و از پتانسیل خروج از دستگاه مافیایی رجوی به قطع و یقین برخوردار است."

علی نیکی

ماجرای چک امنیتی سال ۷۲ چه بود؟

انجمن نجات کرمان - ۴ دی ۱۳۹۷

در سال ۱۳۷۲ و پس از انقلاب ایدئولوژیک، رجوی برگ دیگری از جنایات خود را در مورد افراد سازمان رو کرد. سازمان که دیگر شکل تشکیلاتی نداشت و فرقه ای تمام عیار بود نیاز به تصفیه درونی داشت. بنابراین بهانه ای برای اعمال فشار بر افرادی که به نوعی ساز مخالف می زدند تراشیده شد و آن "چک امنیتی" بود. من نیز از افرادی بودم که در چک امنیتی فراخوانده شدم.



این گونه بود که فرد را به تنهایی برای شرکت در عملیاتی محرمانه از داخل یگان فرا می خواندند. اما به جای مأموریت، جلسات بازجویی و شکنجه در انتظار وی بود. شکنجه ها انواع مختلفی داشت. شکنجه های سبک مانند حبس کردن در کانکس های تنگ و تاریک و شکنجه های سنگین مانند کتک زدن با کابل و

از این طریق فرد را مجبور به اعتراف می کردند و از او فیلم تهیه می کردند و او مجبور بود به جرم های نکرده مانند توطئه ترور مسعود، انحرافات اخلاقی و جنسی و جاسوسی برای سپاه و اطلاعات ایران اعتراف کند.

این فیلم ها دو کاربرد مهم داشتند: اول این که ابزار مهمی بودند برای تحت فشار قرار دادن فرد، به این گونه که در صورت کوچکترین نافرمانی و مخالفتی تهدید به انتشار فیلم می توانست فرد را بر سر جایش بنشانند. زیرا در صورت انتشار فیلم در قرارگاه معلوم نبود چه بلایی بر سرش می آمد.... و دوم اگر آن فرد به هر علتی می توانست از سازمان جدا شود با پخش آن فیلم برای افراد سازمان این طور وانمود می شد که فرد خودش دارای مشکلات گوناگون بوده و از سازمان رفته است.

اگر فردی از تمام این شکنجه ها و فشار های روحی و روانی جان سالم به در می برد و باز هم ساز مخالف می زد به استخبارات عراق تحویل داده می شد تا در زندان های مخوف رژیم بعث عراق حالش جا بیاید. فردی که آزاد می شد نیز حق نداشت در مورد اتفاقاتی که برایش افتاده است با هیچ کس کوچکترین صحبتی بکند تا حدی که من از حضور بسیاری از دوستانم در چک امنیتی اطلاعی نداشتیم و بعد از جدایی خودم و آن ها متوجه شدیم که هر کدام از ما در آن فرآیند بوده ایم.

دو نفر از افرادی که در این ماجرا شکنجه و در نهایت کشته شدند قربانعلی ترابی و پرویز احمدی بودند. این ها هر دو فرمانده بودند و شب هنگام بدن نیمه جان آن ها به قرارگاه مجاور منتقل شد. آن ها آن قدر کتک خورده بودند که نای حرف زدن هم نداشتند. شکنجه گران ملعون آن قدر چوب بر سر و صورت قربانعلی زده بودند که زبانش پاره شده بود و یکی از بچه ها تا صبح قاشق زیر زبانش می گذاشت تا خفه نشود اما هیچ کدام از آن ها روز بعد را ندیدند و هر دو تا صبح در قرارگاه جان دادند.

این گونه بوده است که بسیاری در این فرقه جرأت ابراز عقیده و مخالفت نداشته و ندارند چون هرگونه بیان عقیده ای ممکن است به قیمت جانشان تمام شود.

محمود آسمان پناه راوری



امامزاده ای که امام نشد. (پسر مسعود)

تبریک به هموطنان و خانواده شهدای ترور مسیحی

به مناسبت ولادت با سعادت حضرت عیسی مسیح (ع)



کانون هایلیان - ۴ دی ۱۳۹۷

سالروز ولادت با سعادت حضرت عیسی بن مریم علیه السلام، یاری گر آخرین منجی و موعود بشر بر هم میهنان و خانواده شهدای معظم ترور مسیحی مبارک باد.

به گزارش هایلیان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سران گروهک تروریستی منافقین در راستای متزلزل کردن پایه های حکومت اسلامی دست به ترورهای گسترده و بی رحمانه مردم کوچه و بازار زدند که تعداد این ترورها به چیزی بیش از دوازده هزار نفر می رسد.

شهدای معظم ترور، هایقان موسسیان، ادموند موسسیان، ورژ باغومیان، سردار آوانسیان و... از جمله شهدایی بودند که قربانی خشنونت طلبی گروهک منافقین که داعیه ی حمایت از خدا و خلق را داشتند، قرار گرفتند.

رحمت خدا بر همه شهدای عزیز انقلاب اسلامی به خصوص شهدای مظلوم ترور و لعنت خدا بر منافقین کوردل که ترور ۱۲۰۰۰ نفر از مردم مظلوم ایران در پرونده سیاه و ننگین آن ها ثبت شده است.

منافقین شادی کریسمس را از ما گرفتند.



کانون هابیلیان - ۴ دی ۱۳۹۷

وقتی به خانه برمی گشت مقابل مسجد الجواد گلوله ای به شکمش اصابت کرد. دو نفر از دوستانش که آنجا بودند او را به بیمارستان جم بردند، ساعتی بعد پسر به بیمارستان امام خمینی (ره) منتقل شد اما به خاطر خون ریزی شدید جان سپرد.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی هابیلیان هنوز هم وقتی می خواهد خاطرات خرداد و شهریور سال ۱۳۶۰ را بیان کند بغض و اشک مانع می شود. ۳۳ سال قبل زندگی برای او به گونه دیگری رقم خورد. پیرزن عصا زنان وارد اتاق شد و درحالی که به عکس همسر و پسرش خیره شده بود از روزهایی گفت که خیابان های تهران بوی خون می داد، روزهایی که مردم برای برچیدن سلطنت پهلوی سینه هایشان را در برابر گلوله نیروهای گارد شاهنشاهی سپر می کردند. صدای شلیک مسلسل ها وحشتناک ترین آهنگی بود که دل مادران زیادی را به لرزه می انداخت. صدای آژیر آمبولانس ها خبر از شهدایی می داد که هر لحظه به تعداد آن ها افزوده می شد. همه برای آمدن بهار به خیابان ریخته بودند. کف خیابان ها از خون جوانانی که هدف گلوله نیروهای گارد قرار گرفته بودند گلگون بود و بوی باروت و دود فضای شهر را پر کرده بود.

زن چشمانش را بست، روزهایی را به یاد آورد که همه خانواده در کنار درخت کاج به انتظار فرا رسیدن کریسمس بودند و ساعت ۱۲ آخرین روز دسامبر «ادموند» نخستین کسی بود که خود را در آغوش مادر می انداخت و عید را به او تبریک می گفت. انقلاب پیروز شده بود اما نهال نوپای انقلاب هنوز درگیر دشمنان داخلی و منافقین و سرکرده آن ها بنی صدر بود. صدای تیراندازی و درگیری های خیابانی هنوز هم به گوش می رسید و میدان هفتم تیر یکی از کانون های اصلی این درگیری ها بود.

ادموند موسسیان جوان ۱۹ ساله در این درگیری به شهادت رسید و سه ماه بعد پدرش «هایقان مؤسییان» در راه بازگشت به خانه در تیراندازی منافقین به شهادت رسید.

سیلواریت موسسیان سال هاست با خاطرات همسر و پسرش زندگی می کند. ۷۵ بهار را پشت سر گذاشته است اما هنوز هم وقتی از آن ها یاد می کند صدایش می لرزد. می گوید: «خرداد سال ۱۳۶۰ ادموند به خاطر او هدف گلوله قرار گرفت. بعد از شهادت او همسرم آرام و قرار نداشت. گویا می دانست به زودی به دیدار پسرمان خواهد رفت.»

پرواز در آسمان انقلاب

سه سال از پیروزی انقلاب گذشته بود، اما درگیری های داخلی و ماجرای بنی صدر باعث متشنج شدن اوضاع و درگیری های خیابانی شده بود. ۴۱ سال قبل به منطقه هفت تیر آمدم و در این خانه ساکن شدیم. همسرم با ماشین در آژانس کار می کرد و در کنار او و سه پسر زندگی خوبی داشتیم. هر سال شب کریسمس همسرم درخت کاجی را که خریده بود به حیاط خانه می آورد و پس از شستن آن را تزئین می کرد و در گوشه اتاق می گذاشت.

بچه ها از دیدن درخت کاج ذوق می کردند و لحظه تحویل سال برای همدیگر دعا می کردیم.

همسرم بسیار زحمت می کشید و برای این که چرخ زندگیمان بچرخد تا نیمه های شب در آژانس کار می کرد. روزهای انقلاب ۱۳۵۷ با راهپیمایی ها و تیراندازی نیروهای گارد همراه بود. آن روزها خیلی می ترسیدم و نگران بچه ها بودم. ادموند ۱۹ سال داشت و با دوستانش سر کوچه سنگر درست می کردند. به من می گفت مادر پشت بام نرو چون مأموران تیراندازی هوایی می کنند. چند بار از او خواستم تا به خانه بیاید ولی دوست داشت تا جان پناهی برای کسانی که از تیراندازی نیروهای گاردی فرار می کردند درست کند.

سیلواریت با یادآوری روزی که پسرش شهید شد اشک در چشمانش حلقه زد. می گفت هر سال شب سال نو جای خالی او را حس می کند. او همیشه از بابانوئل می ترسید و از من می خواست تا شب ها همه در و پنجره ها را ببندم تا بابانوئل نتواند به خانه ما بیاید. به او می گفتم بابانوئل ترس ندارد و او همه بچه ها را دوست دارد و به آن ها کادو می دهد ولی می گفت کادو نمی خواهم و دوست ندارم بابانوئل را ببینم.

هر سال شب کریسمس وقتی بابانوئل را می بینم یاد ادموند می افتم و گریه می کنم. خرداد سال ۶۰ به خاطر ماجرای بنی صدر و عزل او توسط مجلس اوضاع متشنج شده بود و طرفداران او به همراه منافقان در میدان هفت تیر تجمع کرده بودند و درگیری و تیراندازی بین آن ها و مأموران خیلی شدید بود. برای خرید به مغازه ای در میدان هفت تیر رفته بودم. می خواستم برای یکی از اقوام که صاحب فرزندی شده بود، کادو بخرم. صدای تیراندازی از هر گوشه میدان به گوش می رسید.

طرفداران بنی صدر که در بین آن ها افراد مسلح هم بودند شعار می دادند. صاحب مغازه ترسیده بود و از من خواست بیرون بروم اما گفتم بچه هایم در خانه هستند و اگر نروم نگران می شوند. مرد فروشنده کرکره مغازه را تا نیمه پایین کشید و من و چند مشتری دیگر در مغازه ماندیم. همان لحظه ادموند که نگران من شده بود برای پیدا کردنم به خیابان رفته و همه مغازه ها را جستجو

کرده بود اما چون کرکره مغازه‌ای که در آن بودم پایین بود نتوانسته بود من را پیدا کند و وقتی به خانه برمی گشت مقابل مسجدالجواد گلوله ای به شکمش اصابت کرد. دو نفر از دوستانش که آنجا بودند او را به بیمارستان جم بردند، ساعتی بعد پسر من به بیمارستان امام خمینی (ره) منتقل شد اما به خاطر خونریزی شدید جان سپرد. تا روز بعد کسی خبر شهادت ادموند را به من نگفت. آن روز همسرم زود به خانه برگشت هر چه از او سراغ ادموند را گرفتم پاسخی نداد.

روز بعد وقتی از ادموند خبری نشد، خیلی گریه کردم تا این که همسرم ماجرای شهادت او را به من گفت. باید مادر باشید تا آن لحظه را درک کنید، با شنیدن این خبر شوکه شدم. باور نمی کردم پسر من به این زودی ما را ترک کرده باشد. او خیلی مهربان بود و دوست داشت به همه کمک کند.

روزهای خیلی سختی بود و همسرم بعد از مرگ ادموند تا نیمه شب ساعت ها در گوشه ای می نشست و به نقطه ای خیره می شد. همه اهالی محل از شهادت ادموند شوکه شده بودند و هر بار من را می دیدند از مهربانی های او می گفتند.

پایان دلتنگی های پدر

روزهای پر تلاطم سپری می شد و منافقان که از رسیدن به اهدافشان نا امید شده بودند ترور شخصیت های انقلاب و مبارزه مسلحانه را آغاز کردند. تشکیل خانه های تیمی و طراحی نقشه ترور و بمب گذاری ها در دهه ۶۰ از برنامه های آن ها بود. شهریور ۱۳۶۰ یکی از این خانه های تیمی در میدان هفت تیر از سوی پاسداران انقلاب اسلامی شناسایی شد و تحت محاصره قرار گرفت. سه ماه از شهادت ادموند می گذشت و مادر هنوز لباس سیاه به تن داشت. هایقان بعد از شهادت پسر آرام و قرار نداشت و ۱۴ شهریور روزی بود که برای همیشه رفت.

زن در حالی که به عکس همسرش خیره شده بود از روز شهادت او این گونه گفت: آن روز پاسداران یک خانه تیمی را در کوچه ما محاصره کرده بودند و از همسایه ها خواستند تا از خانه هایشان خارج نشوند. بعد از شهادت پسر من از شنیدن صدای گلوله وحشت داشتم. بلافاصله با آژانسی که همسرم در آنجا کار می کرد تماس گرفتم و از او خواستم به خانه نیاید، اما گفت می خواهد به خانه برگردد و کنار ما باشد.

چند دقیقه بعد صدای شلیک رگبار گلوله و تیراندازی های پراکنده سکوت کوچه را شکست، دلم شور می زد و خیلی نگران بودم، احساس کردم اتفاق بدی افتاده است. به کوچه دویدم و با دیدن ماشین همسرم که چند گلوله به آن اصابت کرده بود روی زمین افتادم. چند نفر از همسایه ها به طرف ماشین دویدند و با کمک پاسدارها بدن غرق درخون همسرم را بیرون کشیدند.

آن ها گفتند وقتی همسرم از انتهای کوچه به طرف خانه می آمد درگیری آغاز شده و در این میان چند گلوله به ماشین همسرم اصابت کرده است. او هم پیش پسرمان رفت و کمتر از سه ماه از شهادت پسر من این بار تکیه گاه زندگی ام را از دست دادم و بعد از شهادت او پسر بزرگم ویگن تکیه گاه زندگی ام شد. آرمن پسر کوچکم فقط سه سال داشت و از دست دادن پسر و همسرم در کمتر از سه ماه ضربه روحی بزرگی را به خانواده ما وارد کرد.

روزها از پی هم می گذشت و ویگن سعی می کرد جای خالی پدر را برای ما پر کند. ۱۵ سال قبل یکی از شب های به یاد ماندنی برای ما رقم خورد. شب کریسمس چند نفر به خانه ما آمدند و اعلام کردند رهبر انقلاب به خانه شما می آید. شنیده بودم که ایشان به دیدار خانواده شهدا می روند ولی باور نمی کردم که به دیدار ما هم می آیند.



آن شب من و پسر کوچکم خانه بودیم، ایشان آمدند و از نحوه شهادت همسر و پسر سؤال کردند و سپس برای ما دعا کردند و به ما گفتند شما خانواده شهدا چشم و چراغ این ملت هستید. همراهان زیادی با ایشان به خانه ما آمده بودند و من از رهبر انقلاب پذیرایی کردم. بعد از آن چند بار مسئولان شهرداری و همچنین بنیاد شهید به دیدار ما آمده اند.

اما دیدار غیر منتظره دکتر روحانی از خانواده شهید موسسیان اتفاقی بود که «آنت موسسیان» نوه ۲۶ ساله آن ها از آن یاد می کند. او درباره شب کریسمس و حضور رئیس جمهوری در جمع خانواده آن ها گفت: من هیچ وقت عمو و پدر بزرگم را ندیدم ولی به آن ها افتخار می کنم.

در این سال ها مادر بزرگم همیشه از آن ها برایم تعریف کرده است. روز آخر دسامبر سال گذشته در حالی که همه در خانه مادر بزرگ جمع شده بودیم چند نفری به خانه ما آمدند و گفتند شخصیت مهمی امشب به مهمانی شما می آید. ابتدا تصور کردیم از مسئولان بنیاد شهید به دیدارمان می آیند اما حسی به ما می گفت رئیس جمهوری می آید، بالاخره لحظه دیدار فرا رسید و دکتر روحانی وارد خانه مادر بزرگم شد.



ایشان بعد از این که از نحوه شهادت پدر بزرگ و عمویم پرسیدند به مادر بزرگم گفتند همه ما داخل یک کشتی هستیم و فرقی نمی کند چه دین و مذهبی داریم. باید همدیگر را حمایت کنیم تا شرایط بهتری داشته باشیم، آرامنه زحمات زیادی برای این انقلاب کشیده اند و ما هم باید قدردان این زحمات باشیم.

ایشان نخستین رئیس جمهوری بودند که به خانه مادر بزرگم آمدند و همه ما از دیدن ایشان خوشحال شدیم. دکتر روحانی تابلویی را که عکس پدر بزرگ و عمویم روی آن نقاشی شده بود به ما هدیه دادند و مادر بزرگم هم به مناسبت کریسمس به رئیس جمهوری کادو دادند.

یوسف حیدری - روزنامه ایران

Subject

Year

Month

Date

NOTE BOOK

بیرو نام مرا
 سلام خیال من غمیزم و برادر من غمناک این نام
 را می نویسم در نبود نور پدرم و مادر من تنها امیدم به
 استوایم و وعده ای که به خورم می دهم که آیا برادر من
 را خواهم دید یا بدون تو من هم قتل مادرش با
 چشم گریان خواهم مرد قسم به خدا مرگم نزدیک
 است قتها از زویم دیدن توانست گاهی برای
 دیدار علی من روم و از زندگی خودش لذت ببرد و بوی
 تو را از او بگیرم اگر می توانی تماس بگیر من منتظر
 هستم
 خواهرت
 راضیه محمد علیان

人々

همه بلاهایی که منافقین بر سر زنان آوردند.

نعیمه موحد - خبرگزاری فارس - ۵ دی ۱۳۹۷

«پوشش خانه تیمی»، «طلاق اجباری»، «جدایی از فرزند»، «عمل خارج کردن رحم» و هزاران ظلم و مصیبت دیگر، گوشه ای از بلایایی است که سازمان مجاهدین خلق یا همان منافقین در حق زنانی که سرباز این نهاد بودند، روا داشته است.



شعارها و مطالب نشریه هایشان می گفت که قرار است حقوق پایمال شده زنان توسط مردان را به آن ها برگردانده شود و نقش زنان را در دموکراسی و مسائل اجتماعی تعیین شود. شعارهایی که بزرگ بود و فریبنده برای آن روزهای اوایل انقلاب که جوان ها پر از شور و احساسات آرمانگرایانه بودند. اما مصیبت هایی که زنان در «سازمان مجاهدین خلق» کشیدند در کمتر گروه و فرقه ای اتفاق افتاده است. زنان سربازی که خیلی زود فهمیدند سازمان قرار است تمام زنانگی، مادرانگی و حتی حق داشتن یک همسر و خانواده را از آن ها بگیرد.

در این گزارش به تمام بلاها و شکنجه هایی که سازمان مجاهدین خلق (منافقین) به اسم مبارزه و آرمان خواهی در حدود پنجاه سال بر سر زنان سرباز خود آورده است پرداخته ایم. بلاها و مصایبی که زنان را به عروسک خیمه شب بازی عده ای برای رسیدن به اهداف سیاسی و نظامی تبدیل کرد.

درنوشتن این گزارش «ایمان گودرزی» تهیه کننده و مستند ساز ما را یاری کرده است.



زن ها به عنوان اعضای پوششی مجاهدین

سازمان مجاهدین خلق تا سال ۱۳۴۸ یعنی تا ۴ سال بعد از این که توسط اعضای نهضت ملی ایجاد شد اصلاً هیچ نیروی خانمی نداشت و یک سیستم کاملاً مردانه داشت. این ها نیروهایی بودند که از نهضت آزادی منشعب شده بودند و در ابتدا اسم خاصی نداشتند و با اسم «بچه های نهضت ملی» شناخته می شدند.

بعدها وقتی «چریک های فدایی» که عقاید چپ مارکسیستی داشتند برای خود اسم سازمانی «چریک های فدایی خلق» را انتخاب کردند، «بچه های نهضت ملی» احساس کردند که از این جریان عقب افتاده اند و در ادامه، آن ها نام «سازمان مجاهدین خلق» را برای خودشان انتخاب کردند. در سال های اولیه تأسیس گروه، همه اعضا اعتقاد داشتند که زن اصلاً نمی تواند در جریان مبارزات باشد. تا این که «ساواک» طرحی برای مقابله با اقدامات مجاهدین خلق تهیه کرد. در این طرح به همه املاکی های شهر دستور داده شد تا هر خانه ای به مرد مجرد اجاره می دهند، اطلاعات آن را در اختیار ساواک قرار بدهند. با این شرایط نیروهای مجاهدین خلق دیگر نمی توانستند خانه تیمی اجاره کنند. اینجا بود که پای خانم ها هم به این گروه باز شد.



خانم های آشنا و وابسته ی اعضای مجاهدین، شروع به جذب زنان و دختران جوان کردند. بعدها کار جذب و عضوگیری بر عهده همین زنانی افتاد که در مراحل مختلف عضو سازمان شدند. بخش زیادی از این زنان جوان که در سن ۲۰-۱۹ سالگی قرار داشتند، از خانواده های مذهبی بودند. چون در آن زمان هنوز ظاهر سازمان مجاهدین، گروهی بود که مقید به احکام اسلامی است. درواقع زنان فقط برای پوشش دهی مردان و وانمود به این موضوع که همسر اعضای سازمان هستند، وارد سازمان شدند.

ازدواج های سازمانی و اولین انحراف ایدئولوژیک

اما رویه جذب خانم ها در سازمان، کم کم موضوعی به اسم «ازدواج های سازمانی» را به وجود آورد. یعنی یک خانم مجبور بود چند وقت با عده ای آقا در یک خانه تیمی بماند و بعد به خاطر رعایت مسائل امنیتی سازمان، به خانه دیگری برود و با تعداد دیگری مرد زندگی کند. اغلب در این رفت و آمدها هم مسائل شرعی رعایت نمی شد. یعنی شرایطی به وجود آمده بود که حفظ اهداف و موجودیت سازمان از احکام اسلامی برایشان مهم تر بود. این موضوع شاید اولین انحراف دینی سازمان مجاهدین یا همان تغییر ایدئولوژیک آن ها بود.

در اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه، جذب زنان در سازمان شدت گرفته بود. زنان کم کم از حالت پوششی خارج شده بودند و به مسائل چریک شهری و اسلحه در دست گرفتن هم ورود کرده بودند. این مرحله ای بود که زنان کاملاً در تفکر سازمان ذوب شدند و البته مورد سوءاستفاده قرار گرفتند. درسال های اخیر، در مقطعی از اتفاقات سوریه موضوع «جهاد نکاح» بر سر زبان ها افتاد. عین همین اتفاق در دهه چهل و پنجاه در سازمان مجاهدین هم اتفاق افتاد. در این بستر، فسادهای بزرگی رخ داد و خیلی از زنانی

که با وعده های جهاد و مبارزه به سازمان پیوسته بودند دچار پوچی و افسردگی شدند و تعداد زیادی از آن ها هم خودکشی کردند. یک نمونه زنی بود که با نارنجکی که به عنوان تجهیزات در دستش بوده، خودش را در یک خرابه کشت.



شعارهای زنانه در نشریه مجاهد

در مقطع بعد از انقلاب، جریان زنان در سازمان مجاهدین خیلی عجیب و غریب می شود. زنان مسئولیت های سنگین تری می پذیرند و جریان های دانش آموزی، دانشجویی، کارگری یا حتی کادرهای مختلف پزشکی برای جذب افرادی از این اقشار به راه می افتد. در واقع در فضای باز سیاسی بعد از انقلاب، اعضای سازمان از خانه های تیمی و زیرزمینی بیرون می آیند و علنی تبلیغ می کنند. در این مقطع خیل عظیمی از جوانان دختر و پسر به آن ها می پیوندند. طوری که در اواخر دهه پنجاه، سازمان خلق اعلام می کند که ما یک «ملیشیا» یا شاخه نظامی از جوانان دختر و پسر تشکیل داده ایم.

تبلیغات روانی سازمان مجاهدین خلق زیاد بود و به همین خاطر جوانان که سرشار از احساسات و هیجانات عدالت طلبی و آرمان خواهی بودند راحت جذب شعارهای سازمان می شدند. تا سال ۱۳۶۰، سازمان مجاهدین در ایران چندین هزار نفر را به صورت رسمی جذب کرده بود. چندین هزار نفر هم نیروی سمپات داشت. نشریه رسمی مجاهد در تیراژ بالا، میدان تیر، داروخانه، مراکز امداد و بهداشت و ساختمان های مصادره ای زیادی هم در اختیار داشتند که کارهای تشکیلاتی و ستادی شان را انجام می دادند.

سازمان مجاهدین آن قدر دارایی داشت که بعضی کتاب هایش را به صورت رایگان بین مردم تقسیم می کرد. برخی دانشکده های دانشگاه تهران مثل دانشکده فنی در مصادره آن ها بود و هر روز تجمع های سیاسی در آن برگزار می شد. حتی در اوایل انقلاب به قدری قدرت گرفته بودند که برای خودشان اسامی رسمی خیابان ها و اماکن مختلف را هم عوض می کردند و مثلاً اسم استادبوم آزادی را گذاشته بودند شهید حنیف نژاد که از بنیان گذاران سازمان بود. در واقع جوری به جامعه القا می کردند که آن ها متولیان اصلی انقلاب در کشور هستند و تمام تاریخ قبلی خود را هم تحریف می کردند.

اکثر جاهایی که اعضای سازمان می توانستند عضوگیری کنند دانشگاه ها و مراکز علمی بودند. نحوه تبلیغاتشان به این صورت بود که آرم سازمان را در بنرهای بزرگ چاپ و در مکان های پر تردد نصب می کردند، بلندگو دست می گرفتند از فعالیت هایشان، از شهیدایشان و... می گفتند.

سازمان مجاهدین برای اکثر اقشار تأثیرگذار مردم برنامه داشت و برایشان شعار طراحی کرده بود. نوع تبلیغاتشان طوری بود که همه اقشار همه آمال و آرزوهایشان را در عضویت یا موفقیت سازمان مجاهدین خلق ببینند. بخشی از نشریه رسمی آن ها یعنی «نشریه مجاهد» همیشه به موضوع زنان اختصاص داشت. مسائل زنان، حقوق زن در جامعه، مسائلی مثل نسل سازی، مادری کردن، نقش و جایگاه زن در دموکراسی، موضوعات اجتماعی و سیاسی و... از مباحث ثابت و مفصل نشریه مجاهد بود.

پادگان هایی که به نام زنان نامگذاری شد:

در ابتدای انقلاب، اوضاع سیاسی کمی آشفته بود و آن هایی هم که متوجه ماهیت سازمان شده بودند و می دانستند که سازمان مجاهدین خلق در زیر بنا کمونیست است و در رو بنا هم التقاط فکری دارد آن قدر درگیر سامان بخشیدن به اوضاع اوایل انقلاب بودند که وقت نداشتند این موضوع را برای مردم و جامعه توضیح بدهند. سازمان هم از این فضا استفاده کرد و فضای تبلیغاتی را به نفع خودش در دست گرفت.

سازمان مجاهدین سال ۱۳۴۴ اعلام موجودیت کرد و سال ۱۳۵۲ تقریباً تمام نیروهای آن در زندان بودند، پس در واقع اصلاً در جامعه حضور نداشتند که بخواهند از عناصر انقلاب ۵۷ باشند. در سال های بعد از انقلاب عموم کارهای آن ها مثل مبارزات مسلحانه، هم مورد تأیید رهبر انقلاب نبود و حتی به مردم هم ضرر و زیان می رساندند.

این اوضاع تا تیر ماه سال ۱۳۶۰ و عزل بنی صدر ادامه داشت. بعد از آن سازمان طی بیانیه ای اعلام کرد که قصد مبارزه مسلحانه دارد، دیگر نتوانست همین ظاهر موجه را هم حفظ کند. کم کم منتخبین آن ها از طرف مردم پس زده شدند و بعد هم طبق آنچه از تاریخ می دانیم سازمان وارد فاز کشتار و ترور بیش از ۱۲ هزار از مردم عادی شد. مسئول بخش زیادی از این ترورها خانم های عضو سازمان بودند، چون کمتر قابل شناسایی بودند و می توانستند به عنوان نیروی پوششی عمل کنند و البته برخلاف شعارهایشان حتی به زنان و بچه های کم سن و سال هم رحم نمی کردند.



بعد از شروع جنگ هم در یک اقدام بسیار عجیب اعضای سازمان به عراق می روند. بعد فراخوانی منتشر می کنند که طی آن چندین هزار نفر از زنان و مردانی که فریب سازمان را خورده بودند خودشان را به عراق رساندند. اینجا دوباره شروع فاز جدیدی از حیات سازمان مجاهدین خلق یا همان «منافقین» است.

اعضای سازمان در عراق در پادگانی دور هم جمع می شوند که نام آن «اشرف» است. در این ایام سازمان هنوز هم شعارهای زنانه اش را دارد. «اشرف ربیعی» نام همسر اول مسعود رجوی است که در خانه تیمی منطقه پاسداران تهران که در اختیار موسی خیابانی بود توسط نیروهای کمیته انقلاب کشته می شود. مقرها و پایگاه های کوچک دیگر هم به اسم زنان کشته شده سازمان نامگذاری می شد. علت این نامگذاری ها این طور بیان می شد که زنان در طول تاریخ توسط مردان مورد ظلم و ستم قرار گرفته اند و زنان هیچ وقت در هیچ نظام و دستگاهی به حق واقعی شان نرسیده اند. پس سازمان زنان را در رأس نشانند و مردان را زیردست کرد. در آن زمان یکباره تمام فرماندهان منافقین از بین زنان انتخاب شدند. درواقع این یک استراتژی بقا بود و سازمان در این زمان هم داشت از زنان سوءاستفاده می کرد تا وجهه خودش را ترمیم کند.

طلاق های اجباری و بچه های بی سرپرست

در مقر منافقین در فرانسه اتفاق عجیب دیگری افتاد. یک شب دفتردار «مسعود رجوی» یعنی «مریم قجر عضدانلو» به دستور رجوی از همسرش مهدی ابریشمچی جدا می شود و منهای رعایت مسائل شرعی به همسری مسعود رجوی درآید! بعد از استفاده از زنان به عنوان پوشش خانه های تیمی در دوران فعالیت مخفیانه سازمان، این کار دومین سنگ بنا و سرآغاز تغییر ایدئولوژیک مجاهدین خلق بود.

آن زمان عموماً اعضای سازمان نفهمیدند که چه اتفاقی در حال وقوع است اما کمی که جلوتر رفتند مسائل عجیب دیگری اتفاق افتاد. بعد از عملیات مرصاد، شکست منافقین و کشته شدن چهار الی پنج هزار نفر از اعضای سازمان، وقتی دو سه هزار نفر باقیمانده به صورت مجروح و خسته به مقر اشرف برگشتند، به دستور مسعود رجوی همگی در یک گردهمایی بسیار بزرگ جمع شدند. حتی اعضای که در بیمارستان و روی ویلچر و برانکارد بودند هم مجبور شدند خودشان را به این گردهمایی برسانند. خلاصه حرف های مسعود رجوی در این مراسم این بود که شمایی که در جنگ شکست خوردید، شکست شما ربطی به نقشه ها و تجهیزات ما، یا قدرت طرف مقابل نداشت. شما شکست خوردید چون فکرتان درگیر زن و بچه و خانواده بود و از این که بجنگید ترسیدید. پس باید همه ی زن و شوهرها از هم طلاق بگیرند و خالص در خدمت رهبر سازمان باشند، یا سازمان را ترک کنند.

در این مراسم مسعود رجوی، مریم را برای اعضای سازمان مثال می زند و می گوید او برای اهداف سازمان یک شبه از شوهرش جدا شد و در خدمت رهبر سازمان قرار گرفت. یعنی حتی این اتفاق را هم به نفع اهداف خودشان جلوه می دادند.



تقریباً ۶۰ الی ۷۰ درصد اعضا که بازوی نظامی سازمان بودند مجبور به «طلاق اجباری» شدند و مابقی که نتوانستند به اروپا رفته و سمپات سازمان شدند. نکته تأسف برانگیزتر این ماجرا این است که سازمان، بچه های خانواده هایی که از هم جدا شدند را با وعده تحصیل در بهترین مدارس اروپایی از آن ها جدا کرد اما آن ها را به خانواده های اروپایی به خصوص در فرانسه فروخت و هیچ وقت از سرنوشت این بچه ها هیچ خبری به دست نیامد.

فرماندهان زنی که مجبور شدند رحمشان را دربیابورند.

ایدئولوژی جدید سازمان، زنانگی و مادرانگی را از زنان گرفت. آن‌ها را تبدیل به مردانی کرد که صبح تا شب فقط باید کار می کردند و دیگر احساساتی در آن‌ها وجود نداشت. مردها هم دیگر همسر و خانواده ای نداشتند و تبدیل به ربات هایی شده بوده اند که شبانه روز مشغول کار بودند. بعد از این بود که چند ده نفر از مردان و زنان سازمان دست به خودکشی زدند.

در مقطعی حدود صد نفر از رهبران کادر و فرماندهان زن سازمان مجاهدین، طی دستوری مجبور می شوند تا عمل جراحی انجام بدهند و رحم های خود را از بدن خارج کنند. یعنی این زن ها هیچ وقت نمی توانستند حتی به بچه فکر کنند و همه فکر و ذکرشان باید معطوف به سازمان می شد.

خانم «زهره میرباقری» از اعضای سابق سازمان مجاهدین که برای مستندی با او مصاحبه شده، لیستی از تعدادی از دوستانش را دارد که بالاچار رحم های خود را از بدنشان خارج کرده اند. این موضوع و این ظلم به زن تقریباً در هیچ گروه و فرقه ای اتفاق نیفتاده است. آن قدری که جنس مؤنث در سازمان مجاهدین خلق مورد ظلم واقع شده است شاید در هیچ جای دیگر این اتفاق نیفتاده باشد.



حدود پنجاه سال زندگی زنان عضو سازمان مجاهدین خلق در زندگی سازمانی خلاصه شد. آن‌ها حالا پیرزن های هفتاد ساله ای هستند که هیچ خانواده و بچه ای ندارند. خود مریم رجوی جزو نفرات اولی است که از او در سازمان سوءاستفاده شد. به گفته خودش در بعضی مصاحبه هایی که انجام داده او عروسک خیمه شب بازی مسعود رجوی بود. درواقع سازمان منافقین یک عملیات تروریستی را علیه زنانی که سرباز خودش بودند انجام داد و زنان سازمان، قربانیان تروریسم این سازمان هستند.

مرده خواری مریم قجر



انجمن نجات مازندران - ۹ دی ۱۳۹۷

خبر مرگ **محمد سیدی کاشانی** را شنیدم تا وقتی او بود هیچ اسم و رسمی نداشت یک بار هم نشده سیمای فرقه از وی مصاحبه ای گرفته باشد.

در حقیقت سابقه مبارزاتی او بیشتر از مسعود رجوی بود. او در سیاه ترین دوران استبداد شاهنشاهی پا به میدان مبارزه گذاشته بود. متأسفانه مسعود رجوی به دلیل این که خودش از چشم این و آن نیافتد هرگز ندیدیم از مقاومت او در زندان شاه حرفی به میان بیاورد ضمن این که در سازمان مسئولیت بالایی نداشت، افرادی که بالای سرش بودند به اندازه سن تشکیلاتی او سابقه نداشتند. در داخل تشکیلات، رجوی جهت سرکوب افرادی نادری که سابقه شان بیشتر از خودش بود چنان جو استبدادی راه انداخت که اشخاص جرأت نفس کشیدن نداشتند. آقای مهدی افتخاری را دق مرگ کرد و بعد از مرگ اش در پیامی لقب قهرمان را به وی داد.

بچه هایی که در نشست های باقر زاده حضور داشتند می دانند رجوی و مریم قجر در جمع به آن بزرگی در حالی که همه ی اعضای سازمان حضور داشتند چگونه مهدی افتخاری را لجن مال و خوار و ذلیل کردند. نیاز نیست وارد جزئیات بشوم همه دوستانی که در آن نشست بودند به یاد دارند اما بعد از فوتش چهره ریاکارانه و آن روی دوم خودشان را به نمایش گذاشتند و لقب قهرمان به وی دادند. در مورد علی زرکش هم به نوعی دیگر وی را از صحنه حذف کردند و دیگران را هم با دسیسه های متفاوت، اشخاص

با سابقه که با رجوی فاصله داشتند و خط و ربط اش را قبول نداشتند شخصیت آن ها را چنان لجن مال می کرد که آرزو می کردند بمیرند اما مرگ تدریجی در مناسبات رجوی را نداشته باشند.

خصیصه ی حسادت و خود محوری رجوی روزگار را مخصوصاً برای امثال محمد سیدی کاشانی و بقیه سیاه کرده بود. این اشخاص در اسارتگاه رجوی هر روز و هر ساعت مرگ را بر زندگی حقارت بار که نه راه پس و نه راه پیش داشتند ترجیح می دادند.

حالا که این مرد فوت کرده مریم قجر از مرگش و از سابقه اش برای خود نان آوری می کند و ریاکاری را بنگرید که هنگام تشییع جنازه از او بسیار تجلیل نمود. مریم قجر در صحبت هایش از او بسیار تعریف و تمجید نمود ولی تا وقتی زنده بود هیچ ارزشی نداشت حالا که دستش از دنیا کوتاه است برای پر کردن جیب خود از مرگ او سوءاستفاده کرده و اشک تمساح می ریزند.

تا وقتی محمد سیدی کاشانی زنده بود رجوی نتوانست او را مانند خودش به هیولایی تبدیل کند، وی که قدیمی ترین عضو سازمان بود با رجوی در مقاطع مختلف به خصوص در رابطه با انقلاب طلاق در تضاد بود.

رجوی موفق نشد با فشار و ارباب هم که شده، افکار کثیف خودش را به او دیکته کند به همین دلیل کسی را سراغ نداریم از وی کینه ای داشته باشد. آدم آرامی بود به کسی هم آزار نمی رساند، در حالی که فرهنگ رجوی فرهنگ پاچه گیری است فرهنگی از نوع استدلال و منطق نیست به قول خودش باید با تیر و تبر و تپانچه با افراد برخورد کرد. رجوی بلای تاریخ معاصر ایران بود که شرش از سر مردم ما خوشبختانه رفع شد و البته قیمتش را مردم ایران به بهای هزاران نفر پرداختند.

گلی

نامه ی مادر چشم انتظار علی جودت

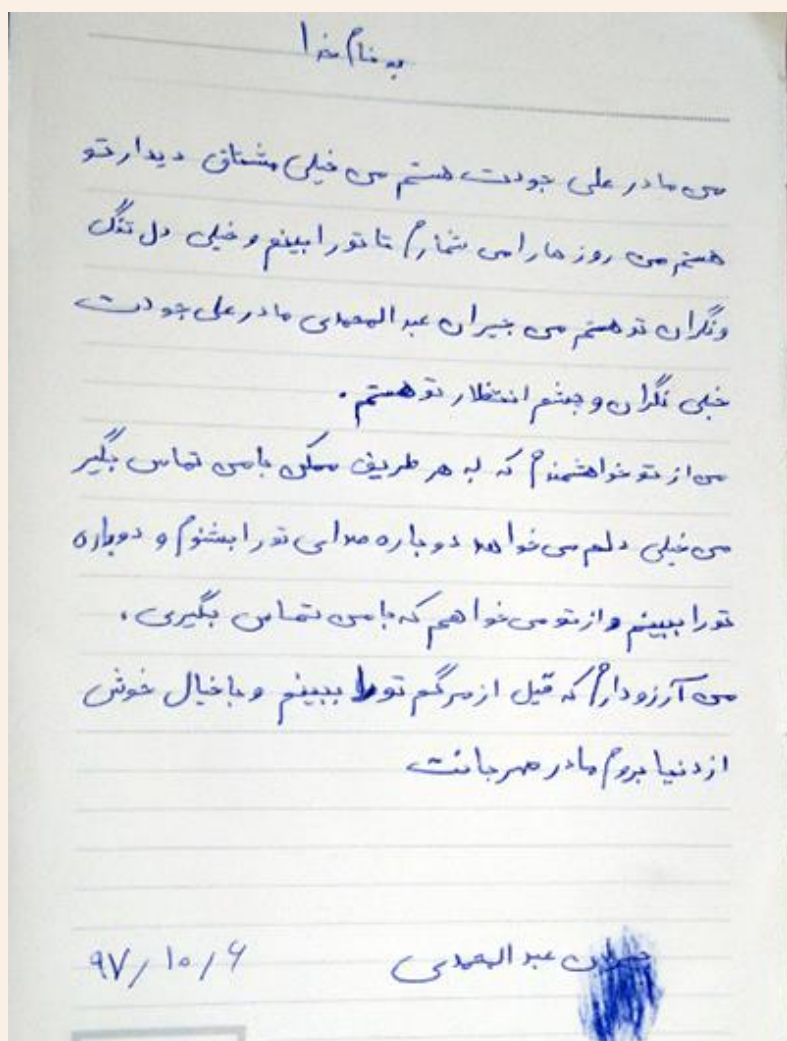


انجمن نجات آذربایجان شرقی - ۹ دی ۱۳۹۷

به نام خدا

من مادر علی جودت هستم، من خیلی مشتاق دیدار تو هستم، من روزها را می شمارم تا تو را ببینم و خیلی دل تنگ و نگران تو هستم، من **جیران عبدالمحمدی** مادر **علی جودت** خیلی نگران و چشم انتظار تو هستم.

من از تو خواهشمندم که به هر طریق ممکن با من تماس بگیر. من خیلی دلم می خواهد دوباره صدای تو را بشنوم و دوباره تو را ببینم و از تو می خواهم که با من تماس بگیری.



من آرزو دارم که قبل از مرگم تو را ببینم و با خیال خوش از دنیا بروم .

مادر مهربانت - جیران عبدالمحمدی

تا کور شود چشم رجوی ها و سرانشان



انجمن نجات اراک - ۱۰ دی ۱۳۹۷

سلام!

من فؤاد بصری هستم. حدود بیست سال در فرقه ی رجوی اسیر بودم. سال ۱۳۸۳ اقدام به فرار کردم و خود را از فرقه ی منحوس رجوی نجات دادم.

در فرقه ی رجوی، خود شخص رجوی در نشست های عمومی تأکید می کرد که هر فردی ما را ترک کند نمی تواند بیرون از ما به زندگی خود ادامه دهد و از بین می رود و یا هر فردی به انقلاب مریم قجر پشت کند سوسک می شود. ما که سال ها در محیطی بسته شستشوی مغزی شده بودیم باور داشتیم که نمی شود تشکیلات فرقه را ترک کرد. وقتی از فرقه جدا شدم باز این ترس را داشتم که نمی شود به زندگی ادامه داد. فرقه ی رجوی فریبکار و کلاه بردار است. وقتی به وطنم ایران برگشتم زندگی قبلی که داشتم به کل متلاشی شده بود .

ظلم و جنایت رجوی مرز ندارد. زمانی که در فرقه بودم چندین نامه برای خانواده ام نوشتم و به سران فرقه دادم تا نامه های مرا برای خانواده ام ارسال کنند. سران فرقه ی رجوی کثیف تر از خود رجوی هستند. از برادرهایم سؤال کردم طی این چند سال نامه



ای ازمن به شما نرسید؟! در جواب می گفتند: خیر، هیچ نامه ای به دستمان نرسید. اگر نامه ای از تو به دست خانواده ات می رسید خانواده ات متلاشی نمی شد ...

خداوند لعنت کند مسعود و مریم رجوی و سران فرقه رجوی را ... در فرقه ی رجوی ما را شستشوی مغزی می دادند. فکر می کردم دنیای من همان سقفی است که در پادگان اشرف وجود دارد و دنیایی غیر از آن وجود ندارد. وقتی خودم را از فرقه نجات دادم فهمیدم دنیا خیلی بزرگ است و آزادی در آن وجود دارد .

در فرقه ی رجوی، نا امیدی، تهی شدن از خود و در نهایت مرگ وجود دارد. در حال حاضر در ایران زندگی می کنم. زندگی جدیدی را تشکیل دادم. در این رابطه دوستانم کمک زیادی به من کردند و من از آن ها تشکر می کنم. یک زندگی آزاد دارم و خدا را شکر می کنم. خدا را شکر می کنم که اُردوی تباهی رجوی را ترک کردم.

امیدوارم تمام اسیران در فرقه ی رجوی خودشان را از فرقه ی تباهی نجات دهند و برای کسانی که در آلبانی از فرقه ی رجوی جدا شده اند، آرزوی موفقیت دارم.

فؤاد بصری

مروری بر جنایت و خیانت فرقه ی رجوی



انجمن نجات البرز - ۱۱ دی ۱۳۹۷

عملیات کربلای ۴ در دی ماه ۱۳۶۵ یعنی یازده ماه پس از عملیات والفجر ۸ آغاز و دو روز به طول انجامید. بر اساس اسناد و روایت فرماندهان تعداد شهدای این عملیات بالغ بر هفت هزار و ششصد و پنجاه و یک رزمنده ی ایرانی بوده، همچنین تعداد سه هزار و پانصد و بیست و دو نفر نیز مفقودالآثر و عده ی زیادی مجروح به جا گذاشت و پیکر مطهر این شهدا در مناطق عملیاتی فاو، ابوفلوس، شلمچه، مجنون، شرق دجله، جاده خندق و زبیدات کشف شد.

زمانی که پیکرهای ۲۷۰ شهید، سال گذشته تفحص گردید، پیکر ۱۷۵ شهید هیچ جراحاتی نداشتند و با دستان بسته به شهادت رسیده و زنده به گور شده بودند که مشخص گردید این پیکرها متعلق به غواصان خط شکن عملیات کربلای ۴ بوده که چند روز قبل از عملیات، تحرکات آن ها لو رفته بود، ماجرای لو رفتن این عملیات و یادآوری عملیات والفجر ۸، سندی دیگری از نقش رجوی در جاسوسی و ارتباط با سرویس های جاسوسی بیگانه است که پس از سال ها برملا گردید، شنود بی سیم های فرماندهان عملیات والفجر ۸ توسط مزدوران رجوی و خبرچینی به مقامات نظامی و امنیتی رژیم بعثی سابق عراق گواهی بر این سند است و نشانگر رد پای نحس رجوی در عملیات کربلای ۴ بوده و هنوز اشخاص و مزدورانی که به دستور رجوی در این خیانت ذی نفع بودند در پناهندگی و مقرهای رجوی حضور دارند. سال گذشته با ورود پیکر شهدای تازه تفحص شده به کشور بود که بمب خبری بزرگی از چگونگی ماجرای لو رفتن عملیات غواصان ایجاد کرد و منشأ یک تحول و آگاهی عظیم در میان مردم شد و نا گفته هایی روایت شد.

ماجرای لو رفتن عملیات غواصان خط شکن که در اوایل دی ماه رخ داد، با نقش مریدان رجوی در جمع آوری اطلاعات مربوط به عملیات کربلای ۴ و انتقال این اطلاعات به سرویس های جاسوسی غرب و در نهایت دستگاه امنیتی عراق بار دیگر در اقدامات جاسوسی آن ها در جنگ تحمیلی به ثبت رسید و از آن جایی که این عملیات بسیار حساس بود رجوی همچون گذشته برای خود شیرینی ابتدا گزارش این عملیات را به آمریکا اطلاع داده و سپس در سلسله مراتب امنیتی عربستان و عراق نیز مطلع شدند که پس از سال ها از سپری شدن این عملیات، یکی از افسران عالی رتبه ی نظامی امنیتی عراق پرده از این ماجرا برداشت و از اطلاع رسانی های سرویس جاسوسی آمریکا و آواکس سخن گفت.



راز مظلومیت غواصان و بازگشت پیکرهای آنان پس از سی سال آن هم با دستانی بسته، مردم ایران را متأثر نمود اما همین مردم عادی با دستانی باز همواره رجوی و دار و دسته اش را آچمز نموده و هنرمندان این سرزمین با ساخت و اکران فیلم هایی همچون فیلم سینمایی "اشنوگل" چهره ی منفور سازمان تروریستی رجوی را به تصویر کشیده و مهم تر از همه، جدا شده ها از این سازمان پیچیدگی ها و اسناد انبوهی از خیانت و جنایت های رجوی را رسانه ای کرد اند.

گرامی باد یاد و نام جوانانی که با دستان بسته به آسمان پر کشیدند.

بیژن

خواهری چشم به راهم، نا امیدم مکن



انجمن نجات یزد - ۱۱ دی ۱۳۹۷

سلام برادر عزیزتر از جان

نامه ام را با شعری از سعدی آغاز می کنم تا در همین ابتدای نامه همه ی احساس خود را با زبان شعر بیان کرده باشم.

شب فراق که داند که تا سحر چند است

هنوز دیده به دیدارت آرزومند است

نمی دانم این چندمین نامه ام به شما می باشد و نمی دانم آیا این نامه هم به سرنوشت نامه های پیشین که بی جواب مانده دچار خواهد شد یا نه؟

هنوز زمزمه صحبت هایت در آخرین دیدارمان در سال ۱۳۸۲ را از یاد نبرده ام.

اما آیا تو هم به حرف هایی که آن زمان زدی، فکر می کنی؟ یادت هست که مرا به چه قسم دادی و به چه چیز سفارش کردی؟ برادر عزیز، اینک بیش از پنجاه سال از عمر تو می گذرد و نزدیک به سی و شش سال از این پنجاه را از هم دور بوده ایم. حال تو بگو آیا وقت آن نرسیده که شب هجران سحر شود و دیده به دیدارت روشن؟

می دانی که کمترین حق خواهر و برادر نسبت به یکدیگر این است که حداقل از سلامتی خود خبر داشته باشند، آیا نمی خواهی این خواهر چشم به راه را از سلامتی خود مطلع سازی؟

سید حسین عزیز، به عنوان آخرین جمله، آیا دلتنگی پدر و مادرمان که بی آن که روی تو را ببینند و از این دنیا رخت بربستند کافی نیست؟

به امید رسیدن پیغامی از تو به انتظار خواهم نشست و بدان امیدوارم.

دریاب مرا که طاقتم نیست

دریاب مرا که دلتنگم از دوری

خواهر چشم به راهت، ربابه رضوی زاده بهابادی



استاد ابوالقاسم یغمایی مسئول انجمن نجات یزد



WWW.NEJATNGO.ORG
E.MAIL:info@nejatngo.org